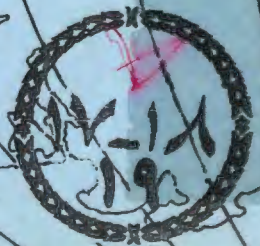




مکتبہ



مکتبہ
انجمن خیرات اسلامی و دانشجویان در اروپا
ایران اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

جلد اولی
(۲)
۵
۱
۴۷

صفحه	در این شماره :	صفحه	در این شماره :
۱	۱ - بحث فرهنگی		۱ - در جستجوی عوامل شکست‌ها و برق پهروزی که زد .
۲۱	۲ - نگاهی بتاریخ فردا	۱	
۳۶	۳ - در فیلیپین چه میگذرد	۱۵	۲ - روانشناسی اجتماعی جنگ رمضان
۴۷	۴ - جامعه‌شناسی زناشویی	۲۴	۳ - راهی دیگر باید رفت
	۵ - اطلاعاتی دربارهٔ تعلیمات ابتدایی متوسطه ، عالی و فنی در ایران	۳۳	۴ - مخروط جامعه‌شناسی فرهنگی
۸۳	۶ - نظرات و انتقادات خوانندگان بر شماره‌های اخیر مکتب مبارز	۷۷	۵ - بخت‌اندان (شعر)
۹۲	۷ - برگی از تاریخ	۸۰	۶ - خانوادهٔ اسلامی - واحد پیشاهنگ
۹۷	۸ - استعمار را بشناسیم	۱۱۷	۷ - برگی از تاریخ
۱۰۳	۹ - از جهان اسلام	۱۴۳	۸ - نظرات و انتقادات خوانندگان
۱۰۶	*****	۱۵۴	۹ - گزارش سازمانهای اسلامی دانشجویان آمریکا و اروپا و پیامها
		۱۶۸	۱۰ - پیامهای حضرت آیت‌الله خمینی

مکتب مبارز هر سه ماه یکبار از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن
اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا " گروه فارسی زبان " منتشر میگردد . هدف این نشریه
شناخت و شناسائی چهرهٔ واقعی اسلام و بالا بردن بینش اجتماعی افراد است . از کلیه
خوانندگان و صاحب‌نظران محترم تقاضا میکنیم با ارسال نظرات و مقالات خود ما را در این
راه یاری نمایند .

۵۲۵
 ۴۰
 ۵
 شماره ۱۹۰
 کز

تاسیس ۱۳۷۴
 کمیته تخصصی
 تبلیغات
 اسلامی



دستیابی عوامل شکست

برق پروری

الف - برخورد دو جریان :

این شماره مکتب مبارز در ایامی انتشار می یابد که جهان دستخوش بحران است. بحران در همه جا خانه کرده و هیچ زمینه‌ئی را رها و بر کنار نگذاشته است.

این شماره مکتب مبارز در ایامی انتشار می یابد که حج و جنگ و نفت بخاورمیانه اسلامی صورتی دیگر داده است.

و این شماره مکتب مبارز در ایامی انتشار می یابد که حج و جنگ و نفت و سالروز ۱۶ آذر و حمله به فیضیه و گرانی سرسام آور و مواضع صریحی که در این باره ها از جانب قائد اسلام خمینی اتخاذ شده ، بایران نمودی دیگر بخشیده است، اگر این رخداد ها را در رابطه با یکدیگر در نظر آوریم ، دو مجموعه ، دو هویت متضاد ، دو جریان ، درستیز در منظر زمان نمایان می بینیم : جریانی که میخواهد آدمی خود باشد و جریانی که میخواهد او را از خود بیگانه سازد و اگر بخواهیم این خود شدن

و از خود بیگانه کردن را به امور واقع توضیح دهیم بایدمان گفت که دو

جریان در برخوردند : جریانی که میخواهد گریبان از سلطه نظامی

ارتش غرب که در نقاب صیہونیسم روی پوشیده ، رها کند و جریانی که

میخواهد ، حضور این قشون را وسیله سلطه مطلقه بر ملت اسلام سازد .

جریانی که میخواهد ثروتهای عظیم خویش را از آن خود سازد و جریانی

که میخواهد نه تنها این ثروت ها را غارت کند بلکه خود همین غارترا

وسيله غارتی فزونیتر گرداند ، جریانی که می خواهد انسان را با حاکم

کردن واقعیت اسلام و زیستن در نظام اسلام آزاد سازد و جریانی که

میخواهد با خلاصه کردن اسلام در مراسم و تشریفات مهار و هدایت شده
هم مذهب و هم انسان را رسمی کند در حج برخوردار این دو جریان را
نمی بینیم؟

دو جنگ، جنگ و جنگ نفت، در خود پیروزی و شکست برای ایمن
و آن جریان بهمراه داشت. در این دو جنگ، استقلال پیروز شد و
وابستگی این پیروزی را ناکام گذارد. هیچکس نمی پنداشت - علی رغم
همه استدلال هامبتنی بر شناخت عینی که به یمن اتخاذ روش علمی درست
بدانها دسترسی حاصل شد - که نفت اینهمه اهمیت در حیات غرب
میداشته و این ثروت بی حساب، این سان بی حساب از دست ملست
اسلام بدر میرفته است و بیشتر از این هیچکس نمیدانست که برغم سفر
سلطه همه جانبه، در ایمان اسلامی هنوز آن توان باشد که سرباز مسلمان
را، از آب خشکی و از خشکی به بلندی های "تسخیر ناپذیر" خط بارلو
و به مرتفعات تحکیم و تجهیز شده جولان بفرز کند و ظفرمند.

این دو جریان در وجود انسان شرقی، در درون انسان مسلمان،
در ستیز بودند، و هنوز در ستیزند. بهم پیوستگی دوازده محرم و...
و حمله به مد رسه فیضیه و... و هجوم سال ۶۷ قشون غرب به سرزمینهای
اسلامی و... و جنگ جنگ و جنگ نفت، همچنانکه علت وقوع این وقایع
درک نمیشود مگر در پرتو شناخت چند و چون برخورد دو جریان در درون
انسان مسلمان، و سرنوشت ملت اسلام و بطریق اولی سرنوشت خلق فلسطین
و جنگ خاورمیانه و نفت و مذهب را نیز سرانجام این برخورد تعیین خواهد
کرد: اگر جریانی پیروز شد که مسلمان را "دون انسان" می خواهد و
می سازد و آدم را رسمی می کند، ملت اسلام همچنان زیر سلطه به قهقرا
خواهد رفت و اگر در پرتو بارقه پیروزی که بیمن بازیافتن خویش روزگار
تاریکس درخشیده است، خویشتن را بازشناسد و این جریان پیروز شود،
نه تنها سرنوشت جنگ و فلسطین و... بلکه سرنوشت جهان دیگرگون
شده است. بدینمان صحنه اصلی نبرد، صحنه نبرد میان جریان رسمی
کننده آدمی و اندیشه و فکر و مذهب و همه چیز و جریان خود سازنده و

آزاده‌کننده آدمی است. از روی قاعده و روش به بازشناسی مشخصات فرهنگی جریان رسمی کننده عقیده و آدم بپردازیم تا در پرتو آن * استعداد اسلام را در نوزایش فرهنگی و در پرورش انسان پیشاهنگ، انسان توحید جوی از نو کشف کنیم. تا در پرتو آن در منظر جدید و افق نوئی که سرساز مسلمان در جنگ اخیر گشوده است نظر کنیم. برای اینکار ما را می باید به تاریخ روابط فرهنگی، به تاریخ فرهنگ شناسی و تاریخ نوادپرستی جدید مراجعه کرد و مشخصه های مستمر را که روشنگر و بیانگر هویت غرب سلطه گر و روابط فرهنگی وی با بقیه جهان و بویژه ملت اسلام بوده است باز یافت. باز باید مان انعکاس این روابط فرهنگی را در سطح ملل زیر سلطه دنبال کرد و ممیزه های سلطه فرهنگی و بدان خطوط اساسی چهره و هویت فرهنگی انسان رسمی را باز شناخت. این شناسائی ما را به روشن کردن مشخصه های جریانی رهنمون می گردد که با جریان از خود بیگانه ساز در برخورد و ستیز است.

ب- هویت فرهنگی سلطه گر و روابط فرهنگی دواز خود بیگانه یکی سلطه گر و دیگری زیر سلطه :

۱- غربی کردن تولید و مصرف در سرتاسر جهان. تولید و مصرف کالای تنها؟ نه، فکر هم، رسم و رسوم هم... وهم. از چه راه؟ از راه غربی کردن زمینه اندیشه و عمل در همه جا. دانشگاه ها و آزمایشگاه ها و مراکز تحقیق نزدیک بتمامشان در غرب متمرکزند. و آنها که در دنیای زیر سلطه برپا شده اند؟ آنها هم جزئی از نظام آموزش و پرورش غرب هستند و با این نظام خودی و هم هویت و با جامعه های زیر سلطه و نیازهایشان و فرهنگشان بیگانه، بیشتر متضادند. این مؤسسات بخرج زیر سلطه برای سلطه گر "کادر" تربیت می کنند. نتیجه؟ غرب سلطه گر مرکز تراکم استعداد های خلاق و مرکز کشف و اکتشاف است. جریان باینجا ختم نمیشود. در خود غرب نیز قانون تراکم عمل می کند. یعنی چه؟ یعنی

*) اما در این شماره نه. که در نوبتی دیگر.

اینکه در خود غرب کمرکز علمی، مراکز تجمع و تمرکز استعداد های خلاق، مراکز کشف و اکتشاف و ابداع بطور روز افزون از جامعه جدا می شوند. این مراکز بعزت اطاعت از ایجابات سلطه، جزئی از ماشین می گردند. برای زحمتکش غربی، و برای میلیونها و میلیونها انسانی که در روی زمین می زیند چه کاری ماند کردن؟ بر سر این میلیون ها استعداد کفمی توانند باین مراکز راه یابند چه می آید؟ این استعداد ها در نظام کمونی که سلطه گر و زیر سلطه هر دو را فاسد می کند، محکوم به تباه شدن هستند.

معنی درست رشد، که قرآن بدست می دهد آنست که بر امکانات طبیعت و آدمی افزوده گردد تا کمتر بکار اجرائی و عملی و بیشتر بکار اداره و رهبری و انتقاد و فزونیتر بکار ابداع بپردازد. و در این جریانسی که غرب به جهان تحمیل کرده است، رشد یعنی تخریب طبیعت و منابع موجود در آن. بیشتر از این رشد یعنی تخریب انسانیت انسان یعنی تباه کردن استعداد خلاقه وی. فاجعه و بزرگترین فاجعه دوران ما، تباهی استعداد های خلاقه نزدیک بتامای بشریت است.

۲- فاجعه و بزرگترین فاجعه دوران ما تباهی نظام یافته استعداد های خلاقه بشریت معاصر است. عوامل تراکم و تمرکز استعداد ها در غرب و تبدیل غرب به مرکز صدور فرهنگ، از جمله تراکم سرمایه و رشد سریع فن شناسی در غرب هستند. اما عامل دیگر و بسیار مهم اینست که سلطه گر، زمینه اندیشه و عمل را خود تعیین می کند. زمینه های خودی و مستقل اندیشه و عمل و آزادی اندیشه و عمل را از بین می برد. برای مثال در کشورهای اسلامی هجوم فرهنگ سلطه، امکانات هر گونه تولید مستقل و صوابته ابداع و ابتکار را از بین برده است. احتیاجات دیگر با واقعیت های طبیعی و با فرهنگ خودی کمتر رابطه دارد، احتیاجات هم مثل کالا وارداتی هستند. در نتیجه مراکز آموزشی بعزت نبود زمینه و امکان تولید و ابداع نقششان به مصرف رساندن تولیدات فکری هستند که از آن سلطه گر است. این مراکز راه بر استعداد خلاقه می بندند، آدم مصرف کننده میسازند، کستارگاه استعداد ها یبند. کشورهای اسلامی مصرفکننده

غرب هستند و عمدتاً مصرف کننده فکر مغرب بجای دنیا فکری کند . حتی برای تولید مواد خامی که مورد نیاز او است بما اجازه نمیدهد ، ابزار بسازیم . کمترین مجالی برای بکار انداختن استعداد های خلاقه غیر غربی باقی نمیگذارد . زیر سلطه تنها در یک کار آزاد است و آن مصرف است ، و این آزادی نیز محدود است . آدمی نه در زمینه تولید کالا و صد البته نه در مسائل سیاسی و اجتماعی حق اندیشیدن و ابداع ندارد . مگر نمیبینیم که در این مسائل فکر کردن و راه جستن مساوی است با از دست دادن وسیله فکر کردن ؟ بر دیوار کلاسهای درس تکه خشکیده های مغزهای اندیشمند که گلوله ها پاشیده اند ، بر جا نیستند ؟ این استعداد ها را چرا چون برگ خزان میریزند ؟ تن های رنجور و بیمار پیرمردان و چون ربانی و منتظری و محمد تقی شریعتی چرا شکجه میشوند ؟ علو شریعتی بگام جرم در زندان است ؟ و . . .

و از اینروست که فرهنگ ها عقیم می شوند ، از اینروست که بر محیط فرهنگی زیست و رشد استعداد ها از بین میروند ، در شوره زار خمس میروید و در شورزار فرهنگ سلطه و استبداد "آدم رسمی" .

۳- و این شورزار نتیجه توحید ضد ارزشهای خودی و ضد ارزشهای

غربی است . صدور ضد ارزشها بجامعه های زیر سلطه و تحمیل انحطاط اخلاقی - شخصیتی بانسان زیر سلطه ، لاجرم از بین رفتن استقلال در فکر و منجش و شخصیت و در نتیجه نابود شدن مبانی فرهنگی مقاومت در برابر سلطه غرب را در پی دارد . ضد ارزش کردن هر چه خودی است و ارزش کردن هر چه بیگانه است و . . . را در پی دارد . از خود بریدن ، به عشق در زمره غربیان در آمدن و نتوانستن را در پی دارد .

۴- انقطاع فرهنگی و بروز افتشاش در هویت و شخصیت انسان زیر سلطه و عقیم شدن استعداد خلاقه وی را در پی میآورد . و این انقطاع همه جانبه است و خود علت از خود بیگانگی فرهنگی انسان رسمی است . - انقطاع از گذشته فرهنگی خویش که انعکاس آن در زبان غرب زده و در ترس او از اندیشیدن و نزدیک شدن به هر چیز که آدمی را بس

اندیشیدن بر انگیزه آشکار است. غرب زده با زبان تفکر بیگانه است، زبان او زبان مصرف است.

— انقطاع از طبیعت و جامعه خود، آدم رسمی از مردم خود بریده اما غربی نیز نتوانسته است بشود. دنیای او، دنیای ترس است، ترس از عمل و ابتکار. این ترس آنقدر است که از غرب زدگی که مشخص کرده به مراتب بیشتر از بازیافت خویش و بازگشت به صحنه واقعی و روشن فعالیت و خلاقیت میترسد.

— انقطاع از واقعیت های عینی و زندانی شدن در ذهنیات در نتیجه انقطاع از حال و آینده، آدم رسمی را به ماشین آدمی نما بدل ساخته است: میکند و نمیداند چه میگذرد! نتیجه؟

ه — جامعه های زیر سلطه موضوع تاریخ شده اند. سازنده تاریخ نیستند. ساخته تاریخ، پرداخته تاریخی است که قدرت بدستان جهان میثوبسند و نقش آدم رسمی انجام حرکات هدایت شده در محدوده رسمی تعیین شده است. از اینروست که دنیای آدم رسمی دنیای مبهمات است، نه تنها از فکر کردن میترسد و میگریزد بلکه حاضر نیست چشم را بخطوطی آشنا کند که فهمشان محتاج بکار گرفتن فکر است. زبانش گنگ و خودش در دام محال و دم و دود و... اسیر. وجه ترسی از واقعیت ها دارد! میترسد خویشتن بازیابد. آخر این ترس تباه کننده را سه قرن متوالی در او القاء کرده اند. چگونه؟ و چطور شد که آدم رسمی بوجود آمد؟ از راه مجموعه برنامه هایی که اجرا شده اند، از جمله در زمینه فرهنگ. ج — عاری کردن از فرهنگ، فرهنگ بمثابه هویت و توانمندی خلاقیت

غرب بار اول نیست که حملات نظامی — سیاسی را مقدمه حملات اقتصادی و آترو وسیله حمله فرهنگی و اینهمه را وسیله سلطه قطعی خود بر جهان تلقی میکند. اسکندر و جانشینان وی نیز بسیار کوشیدند با تغییر پایه و پایگاه فرهنگی ایرانیان از موازنه عدمی و منفی به موازنه وجودی، ایران را "یونانی" کنند.

از ویژگی های مشترک حمله فرهنگی سه قرن اخیر و یونانیان، هدف قرار دادن هویت و شخصیت خودی کشورهای زیر سلطه است. هویت

بمعنای مجموع خلاقیت ها و کارکرد ها در زمینه مشخص طبیعی و اجتماعی
هر کشور، انکاری شد و انکاری شود. بدینسان نابود کردن اساس
هویت و شخصیت دیگران، سنت دیرین مهاجران، هر مهاجمی بود راست.
غرب "غربی کردن" جهان را شرط نخست ایجاد یک "حکومت جهانی"
و در واقع حکومت مطلقه خویش بر جهان میسرود. اما این غربی کردن مبتنی
بر تجهیز غیر غربی به دست آورد های فرهنگ غربی نیست بلکه مقصود از
بین بردن امکان ابداع است. خلاصه کردن کار زیر سلطه در تشبه جوئی
و اقتباس است. برنامه کار "رسمی شده های" حکومت بدست در کشورهای
اسلامی در جهت تباہ کردن استعداد خلاقه جامعه های خویش و تحریک
کردن نشان "بر اساس" اصول "زیر طرح ریزی شده است."
۱- از بین بردن استعداد های خلاقه جامعه زیر سلطه:

- اصل ۳ اول، جهان مضمول بودن فرهنگ غربی و جهانگیر شدن جبری آن:
همه باید معتقد شوند که شرط آدم شدن "تشبه بغربی" است. آدم شدن
در بشک و شمایل غربی درآمدن است. برای اینکار:
- اصل دوم - لزوم قطع کردن با خود. با هر گونه زمینه ای که اندیشه
و دست آدمی را طوری بکار گیرد که مانع از تشبه شود باید برید. بدون
این بریدن، به شکل و شمایل فرنگی درآمدن غیر ممکن است.
- اصل سوم - اصل تشبه یا اقتباس: "دنیا محل اقتباس است. هوش
ابتکار و استعداد خداداد ابتکار ویژه غربی سلطه گر است. زیر سلطه
اگر میخواهد آدم بشود باید تقلید کند و اقتباس."
- اصل چهارم - لزوم خود داری از ابداع و اختراع و ابتکار. چرا که
اولا این کارها از زیر سلطه ساخته نیست و ثانیا جریان آدم شدن وی را
کند حتی متوقف میکند. بنابراین اقتباس: در زمینه ابداع جایز نیست.
برای اجرای چهار اصل فوق دو اصل اجرائی زیر راهنمای مجریان
گردد:
- اصل پنجم - فرهنگ های خودی را باید از هیئت مجموعه انداخت و
باجزا تجزیه کرد. از این اجزا آنها را که با اصول فوق سازگار و موجب

تسهیل اجرای آنها میشود ، باید نگاه داشت و بقیه را از ارزش انداخت .
اسلام را که در مرکز فرهنگ ما است اگر شد باید یکسره کنار زد و اگر
نشد ، باید واقعیتش را از او گرفت . محتوی آن را قلب و عوص کسود ، اجزائی
را در آن وارد و اجزائی را از آن خارج کرد . آن را بعنوان سنگر مقاومت
از بین برد و پارسمی کرد نشد ، در زمره عوامل " آدم کردن " انسان مسلمان
در آورد .

- اصل ششم - تجزیه عمومی و همه جانبه جامعه های زیر سلطه از طریق
- از بین بردن امکان ایجاد اقتصاد مستقل که در آن تولید و مصرف
تابع نیاز های واقعی جامعه های زیر سلطه باشد .
- خدمت گرفتن طبیعت و تبدیل آن به وسیله پیشبرد سریع برنامه غربی
کردن جامعه زیر سلطه .

- از بین بردن زمینه اندیشه و عمل یعنی تبدیل کشور زیر سلطه به ذخیره
گاه نیروی انسانی و مواد خام میلیون ها " کارگر " غیر ارویائی را که بصورت
برده در غرب کار و زندگی میکنند نمی بینیم ؟

- از بین بردن کامل مہائی فرهنگ استقلال ، در درجه اول اسلام (در
مورد ملت اسلام و عنصر پایه مقاومت در مورد ملل دیگر) و غیر قابل سر
گشت کردن راهی که به تجزیه و تلافی و وابستگی می انجامد .
با اجرای این شش اصل " دستگاه " آدم " سازی بوجود می آید .
آدمهای رسمی ساخته این کارگاه هستند . این آدم رسمی ، این " دون
انسان " از هرگونه بعد انسانی محروم است و هویتی مغشوش دارد .

۲- افتشاش در هویت :

با اجرای شش اصل " فوق آدم رسمی ساخته میشود :
- آدمی که در تمام مصارف حتی در تخیلات خویش " مصرف کننده " فرآورده
های غربی است . چرا که باور دارد تنها غربی اثر " هوش خلاق " بر
خوردارست .

- در تشبه جوئی يك میمون تمام عیار است ، اصلا نه امکان آنرا دارد و
نه به فکر ابداع است .

این آدم در طبیعت و جامعه خود زندگی نمیکند، اما با طبیعت و جامعه غربی نیز رابطه ای نمیتواند داشته باشد زیرا که زاده آن محیط و پرورده آن فرهنگ و فعال در آن جامعه نیست. اساس هویت براندیشه و عمل در زمینه مشخص استوار است و آدم رسمی، تنها و منفرد، بریده از گذشته و حال و آینده و خارج از دنیای واقعیتها، با جامعه خود بیگانه است، با خود بیگانه است. علت عقیم بودنش همین بریدگی کامل او از واقعیتهاست. از اینجاست که آدم رسمی استعداد ابتکار خویش را تنها در زمینه‌ئی که برایش باقی مانده یعنی مصرف بکار می‌اندازد و در این میدان بیا و ببین که چه‌ها نمی‌کند. درآمد عظیم نفت و قرضه‌های خارجی کفاف کی دهد، مصرف‌وی را؟!!

— شخصیت الگو و اسطوره شده که "تعلیم و تبلیغ می‌سازند" کسی است که تشخیص را در مصرف می‌جوید. کسی است که آزادی را در نشخوار خلاصه بداند. این "شخصیت الگو" آدمی است که با رژیم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی حاکم انطباق می‌جوید. هر اندازه در این انطباق جوشی پر استعداد تر، توانائی‌های وی در مصرف فرآورده‌های "تمدن غربی" بیشتر.

بدینسان زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جنون مصرف برهم منطبق و یکی می‌شود. در حقیقت هزینه‌هائی که محض رقابت برسر قدرت بعمل می‌آید و بصورت کاخ‌سازی و لوازم آن، مهمانی‌ها و جشن‌ها و سفرها و رشوه‌ها و... بخش عمده درآمد‌های کشورها را می‌بلعد، وقتی دست‌به‌دست توزیع سخت نابرابر درآمد‌ها و جمع‌شدن ثروت‌های کشور در دست اقلیتی قدرت‌بدست، میدهد، میل بمصرف را به سرعت بالا می‌برند. میل بمصرف نقش مهم و بطور روزافزون مهمتری در روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ایفا می‌کند:

در جمع‌کارش محدود کردن دایره تولید و وسعت بخشیدن دایره مصرف است. آدم رسمی هر روز بیشتر در دم و دود فرو میرود! بازیچه فرآورده‌هاست. بت پرست است و بت‌هایش؟ هر چه غربی بسازد. بت پرستی

امر واقع مستمر نیست ؟

۳- تشدید جو ابهام :

بریدن از طبیعت، از جامعه، از تاریخ، از مذهب، از تولید و بازچه فرآورده هاشدن نمیتواند با شنستشوی مغزی همراه نباشد. در حقیقت آن قطع رابطه مقدمه این شنستشوی مغزی است. هدف این شنستشوی مغزی تنها این نیست که نسل های امروز و فردا را رام گرداند، باخودشان ببرند و در وجود سلطه گر، کمال مطلوب را بجویند، مقصود آنست که غرب زده، به نیروی تخریب نظام یافته خانه خویش بسود سلطه گر تبدیل گردد. از اینروست که باید کاری کنند و اینکار را می کنند که :
- آدم رسمی از فکر کردن بترسد و فرار کند. باید باور بخود را کاملاً از

دست بدهد.

- در اخذ معلومات به اخذ محفوظات اکتفا کند.

- خود و هموعان خویش را در ضعف ها و ناتوانیها مطلق کند و از خودی اسطوره حقارت بسازد.

- اعتقاد به " انحطاط نژاد عرب " انحطاط " نژاد ایرانی " و... نتیجه
باور باطل به واقعیت نژاد و برتری نژاد غربی و فروتری نژاد خودی و همین خود حقیر شماری نیست ؟ نتیجه :

- آدم رسمی راه حل را از خود مسئله بدست نمی آورد. راه حل ها از پیش وجود دارند. اندیشه خلاق غربی راه حل ها را بدست آورده است، راه حل هایی که در هر مکان و در هر زمان بکار می آیند و جواب مسئله اند. غربی کلیدی ساخته که به هر قفلی میخورد، کاری که می ماند ریختن محتوی در قالب از پیش ساخته شده است، باید کلید را در سوراخ قفل کرد همین و بس. انقلاب همیشه از بالا است و همیشه عبارت است از ریختن جامعه در قالب " مدرن ". حتی نباید راه حل و قالب ساخت فرنگ را با واقعیت های جامعه خود منطبق کرد چرا که در قالب عیب نیست، عیب در واقعیتهاست. پس آنها را باید در قالب ریخت. از اینروست که کشورهای زیر سلطه آزمایشگاه آزمایش های شکست خورده است. با وجود ده ها سال تجربه های ناکام، هنوز آدم رسمی عیب رانه از قالب که از جامعه خود می داند. هر

روز به پایتختی از پایه های موجودیت جامعه خویش حمله می برد ، بدین امید کودکانه که محتوی را با قالب و مسئله را با راه حل منطبق سازد .
غرب زده با اینکار خود در خدمت سلطه گر به نیروی مخرب بنای موجودیت فرهنگی جامعه خویش تبدیل می شود . با اسارت در ذهنیات ، از واقعیات بدور می ماند و بناچار با هر تجربیتی در زمینه انطباق محتوی با قالب در بیابان ابهامات سردرگم تر می شود . نتیجه ؟

- جهان آدم رسی ، جهان ذهنی است . این او نیست که در رابطه با واقعیتهای می اندیشد و کار می کند ، دیگرانند که " هم مغزش را دارند و هم وقتش را دارند و هم وسایلش را " . با هر واقعیتی که روبرو می شود چشمش بی اختیار بدهان غربی خیره می گردد ، این آدم زندانی ذهنیات ، اسیر مبهمات بنا بر این عقیم اما مخرب است . برای او مکان و زمان مفهومی ندارد . در عین حال که خارج از زمان و مکان بسر می برد ، بدست تباهاکار خویش ، آینده تباها جامعه خویش را فراهم می کند .

۴- لامکانی و لازمانی و آینده :

نتیجه منطقی امور واقع و روابط فوق ، اینکه زمان و مکان غرب زده ، زمان و مکانی است ذهنی و آینده او ، آینده می در عین حال بسیار نزدیک و سخت دور است . مطالعه غرب زده مجرد از زمینه عینی یعنی مکان و زمان اجتماعی یا محیطی که غرب زده در آن به بیماری غربزدگی دچار شده است ، صاحب نظران را باین باور رسانده است که آدم رسی از لحاظ مکانی در نیای تخیلی ساخته شده از روی الگوی غرب می زید و از لحاظ زمانی در زمان حال ذهنی . برای او آینده مثل گذشته وجود ندارد . اما وقتی با اتخاذ روش درست و در پرتو مکان و زمان اجتماعی در آدم رسی می نگریم ، می بینیم او در مکان و زمان ویژه خویش بسر می برد و در تحول زمان و مکان اجتماع خویش در جهت خرابی آن از بنیاد عمل می کند .

توضیح آنکه او در زمان و مکان یک بعدی وارداتی بسر می برد و عمل می کند . این زمان و مکان فقط سیما و نما دارد . اگر زمان و مکان اجتماعی را بیک بنا مانند کیم ، زمان و مکان زیر سلطه فاقد پایه و ساخت است

عینا به بناهای مقوائی، سینمائی میماند که بر پایه شی استوار نیست. زمان و مکان آدم رسمی، همان صحنه پوشالی سینمائی است که وی باید در آن نقش خود را ایفا کند، چون عمق و ابعاد ندارد، و هرچه هست سیاست، و کارش همه جا گیر کردن سیمای غربی است، وقتی می گوید: "در برنامه پنجم به دروازه های تمدن بزرگ خواهیم رسید" یعنی:

— در برنامه پنجم سیمای کشور را غربی خواهیم کرد.

— واقعیتهای کشور را زیر این قالب و سیما خواهیم پوشاند.

آینده زیر سلطه، آینده مٹی نیست که کار و کوشش امروز مردمش بآید بوجود بیاورد. این آینده مثل يك لباس وجود دارد، باید آنرا پوشید همین و بجز آینده همین سیمای کنونی غرب است، باید کاری کرد که جامعه باین سیما درآید. می بینید که آینده وی بسیار نزدیک، در شکل يك لباس، يك نقاب در دست او است. اما جامعه باین آسانی تمکین نمی کند، واقعیتها مقاومت می کنند، محتوی در قالب نمیروند.

از اینروست که زیر سلطه دائم سر رسید "تمدن بزرگ" را دور و دورتر می برد با لجابیت به تخریب مبانی موجودیت مستقل جامعه خود ادامه می دهد، بدان امید پوچ که روزی شک و شمایل و تنها شک و شمایل غربی شود. از اینجاست که وقتی با عنایت به روابط موجود میان مصلط و زیر سلطه در امور می نگریم، می بینیم در جامعه زیر سلطه هر چه هست "رونا" و سیما است. و این سیاست که می خواهد محتوی، درون و واقعیتها را در قالب خود بریزد که میخواهد:

- امکان اندیشه و عمل مستقل را از بین ببرد.
- فرهنگ ملی را عقیم کند.
- وابستگی يك طرفه و همه جانبه زیر سلطه را به سلطه گر قطع می و برگشت ناپذیر کند تا:
- موجبات پیش فروش ثروتها و صدور استعداد های کشورهای زیر سلطه را از پیش فراهم آورد.
- آینده واقعی که زیر سلطه در پیش دارد، آینده مٹی است که ثروتها و

استعداد اد های کشورش را خود از پیش فروخته و صرف استعمار زمان حال
نهنی خویش کرده است، این آینده پوسته بی میان تهی است، جهنم
آباد است .

عوامل فرهنگی (که همراهند با عوامل دیگر) شکست ها اینها هستند .
صیہونیسیم به مثابه پدید می از پدیده های ساخته و پرداخته روابط میان
سلطه گر و زیر سلطه ، تنها در شکل " کشور اسرائیل " تجلی ندارد . بصورت
" آدم رسمی " بصورت " رژیم های رسمی " حاکم بر ملت اسلام شده است و
شکست ها را اینها بر ملت اسلام تحمیل می کنند .

بسیست سال بود که غرب کشورهای نفت خیز را از تجربه ایران میترساند .
نه تنها دستگاه های حاکمه از حرف زدن درباره نفت میترسیدند بلکه
مخالفان نیز پیش کشیدن این بزرگترین بخش اقتصادی دوران معاصر را
" واقعینانه " نمیدانستند . ترس از بمیان کشیدن صحبت نفت از همان
ترس مایه می گرفت ، ترس آدم رسمی از ابتکار ، تا ، تاروژی که شجاعست
متفکر و اهل قلم و مجاهد و فدائی و سرباز افق جدیدی گشودند و کشورهای
عرب مسلمان تصمیمی هر چند محدود گرفتند . بیکباره پرده های رنگارنگ
دروغ و ابهام درید و سراسر جهان در برابر بزرگی ابعاد نفت و اهمیت
باور نکردنی آن در اقتصاد امروز جهان ، در حیرت فرو رفت .

و سه قرن است که غرب از روی قرار و قاعده و با اجرای برنامه های حساب
شده ملت اسلام را از اسلام میترساند ، سه قرن است که این ملت را با اسلام
تحقیر می کند ، می خواهد بد و بقبولاند که ریشه همه بدبختی هایش در
اسلام است و . . . جرئتی بایسته بود تا این پرده تزویر و نیرنگ دریده
شود ، تا مسلمان ، هویت و شخصیت خویش در اسلامش بجوید ، جرات کند ،

از آن ترس موعوم گریبان رهد و در خود بنگرد ، در اسلام خود بنگرد و
استعداد عظیم خویش و دین خویش را در نوزایش انسان نوه انسان پیشاهنگ ،
از نو کشف کند . بیگمان حیرتی که از استشعار به اهمیت نفت دست داده
است ، در مقایسه با سنگتی و هیجانی که از شعور به استعداد عظیم اسلام
در نوزایش انسان پیش آهنگ دست داده و خواهد داد ، قطره است در

جنگ رمضان

طنین آلتا کبری بر فراز حبه ای جنگ

جنگ اخیر خاورمیانه اینبار چهره‌های دیگر داشت . ماه رمضان ، ماه مقدس مسلمانان برای مقابله با دشمن اسلام و انسانیت انتخاب شده بود . بسیج نیروهای مسلمان در خاورمیانه و انگیزه مذهبی سربازان در این مرحله بمراتب بیش از مراحل گذشته خود می نمود و حقایق غیرقابل انکار جامعه شناسی خاورمیانه را بیان کربود . این جنگ بسهم خود نقطه عطفی در تاریخ مبارزات و جنگهای ۲۵ ساله اخیر بود و عم نسان دهنده این واقعیت غیر قابل انکار که همه چیز در برابر اراده و ایمان انسان قابل تغییر است .

سوریه و مصر در تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۷۳ - ۱۴ مهر ۵۳ - ۸ رمضان ۱۳۹۳ برای درهم شکستن حالت غیرقابل تحمل " نه جنگ و نه صلح " در خاورمیانه با نیروهای مسلح خود به اراضی اشغال شده توسط صیونیست ها حمله بردند و توانستند با سرعتی متعادل به پیشروی پرداخته و تلفات زیادی بر دشمن وارد آورند .

صیونیست ها که برای مدت هفت سال در سرزمین های اشغال شده در جنگ ۶۷ مستقر شده بودند و در خطوط آتشی بس در هر دو جبهه به سنگرندی عظیم و پرخرجی دست زده بودند، هرگز تصور چنین حمله ای را نمی نمودند . در هر بار که مساله خاورمیانه و صلح آن بنحوی شرح می شد بلندگوهای صیونیست بین الطلی این نغمه را می سرودند که " اعراب نمی توانند بجنگند و بمحض آنکه کلولهای شلیک شود آنها دستها را بالا میگیرند و تسلیم میشوند و یا فرار می کنند"

(۱) در این مقاله سعی در این خواهد بود که بعضی از مسائل اجتماعی جنگ اخیر ذکر نشود . بقیه پاورقی در صفحه ۲۳

که ! قشون اسرائیل غیر قابل شکست است و چنان زهر چشمی از اعراب گرفته است که آنها حتی تصور دفاع را نیز در برابر حملات احتمالی اسرائیل نمی‌توانند کرد چه رسد به حمله ! اینگونه اظهار نظرها و تبلیغات در داخل اسرائیل به اوج شدت خود رسیده بود و در زمینه روانی سربازان صیونیست را در موقعیتی برتر قرار داده بود که از لحاظ جنگی بسیار قابل ملاحظه بود .

در عین حال صیونیستها در تمام مدت بین دو جنگ به تکمیل تسلیحات خود با شدت هرچه تمامتر ادامه میدادند . مدرن ترین سلاحها را از آمریکا و سایر کشورها تهیه میدیدند و خود را آماده "یک حمله" همگانی می‌کردند . برخلاف تمامی تبلیغات صیونیستها و اربابان آمریکائی آنها که اسرائیل قربانی غرور خود شد والا چنین و چنان میکرد . و یا اسرائیل نمی‌خواست بجنگ پردازد یا حداقل اولین طرفی باشد که حمله را شروع کند ماشین جنگی اسرائیل روز بروز تقویت می‌شد . هدف از این آمادگی تسخیر جنوب لبنان ، ارتفاعات جلیله در سوریه و همچنین نابودی تمامی نیروی با لاقوه جنگی مصر و سوریه بود تا بقول صیونیستها یکبار و برای همیشه اعراب را منکوب نمایند و هیچگونه امیدی را برای آینده و تصویری را برای مقابله و پیروزی باقی نگذارند . شعار صیونیستها در چند روز اول جنگ که " ما در عرض سه روز استخوان جنگی سوریه را خورد خواهیم کرد " یک شعار جنگی انتخاب شده در شرایط خاص نبود بلکه هدفی بود که در چند سال اخیر با شدت و بی‌گیری خاص تعقیب می‌شد و حتی اواخر سال ۱۹۷۵ برای نیل به آن هدف انتخاب شده بود .

جنگ رمضان حسابهای صیونیستها و اربابان آنها را در هم ریخت و این وقایع صرفنظر از تغییر و تبدیل در مرزهای موجود واقعیت‌هایی را عرضه و نتایجی را بارمغان آورد که

مهمترین آنها از قرار زیلشد :

۱- انتخاب ماه رمضان برای آغاز نبرد از لحاظ افکار عمومی مسلمانان بسیار حائز اهمیت بود. ماه رمضان در نزد مسلمانان ماه اسماک برای تعالی روح است. ایامی است که انسانها به خالق متعال وبه میدا^۱ هستی توجه عمیق تری دارند. ایامی است که ارزشهای روحی و اخلاقی وهم مبارزه با نفس و نیازهای مادی زندگی ابعاد وسیع تری می یابد و صلابت بیشتری بخود میگیرد. آمادگی روحی و اخلاقی بنویه خود امکان فداکاری و ازخودگذشتگی را افزایش میدهد و بدین لحاظ بسیج عمومی و قبول فداکاری سهل ترمی شود.

درست در همین رابطه کلیت برنامه های مبتذل رادیوئی و تلویزیونی در مصر و سوریه حذف شد و بجای آنها تلاوت کلام الله مجید، سرودهای اسلامی سخنرانی های مذهبی و شعارها جهاد در راه خداوند جای آنها را گرفت. دیگر در تمامی برنامه ها کوچکترین حرفی و کلامی از حفظ فلان ایدئولوژی یا بهمان حرف بمیان نیامد و به بیان دیگر مردم آزاد بودند تا انتخاب کنند و این انتخاب برای کسانیکه از نزدیک ناظر بر ماجرا بودند بخوبی روشن بود.

بحث دیگر در جهت انتخاب این " رئیس جمهور " یسا آن " انقلاب " نبود بلکه فداکاری در راه خدا و نبرد با دشمنان خدا و مردم بود که بنویه خود ایمان را تقویت نمود. ابدیت و انسانیت را جایگزین مصالح و منافع مادی میکرد. با چنین روحیه ای صف مقدم سربازان عرب پای در هنگامه " نبرد نهادند و در زیر آتش و خون خطوط دفاعی دشمن را یکی پس از دیگری درهم کوبیدند.

۲- اعراب در این جنگ بر ضعف روحی خود غالب آمدند. این جنگ بیش از آنکه یک جنگ اسلحه و مهمات کشورهای

بزرگ باشد، (همانطور که سعی بسیار است که چنین وانمود شود) يك جنگ روانی و روحی بحساب می آید. تصویری که غرب و شرق از اعراب ترسیم کرده بودند که آنها مردمی "ذلیل خفیف بی جرئت و جریزه، ترسو، احمق، بی ابتکار با فرهنگی منحط و محکوم به شکست و زیر سلطه بودن" می باشند بیکباره دگرگون شد. تصویری که قدرتمندان با مهارت تمام و تبلیغات وسیع بر افکار مردم دنیا تحمیل کرده بودند، چنان عمیق بود که حتی امر را بر خود اعراب مشتبه کرده بودند. نازاحتی و عصبانیت و دستپاچی قدرتمندان از این نبود و نیست که مرزها چند کیلومتری بعقب و جلو رفته است. حرف در این است که چگونه این موجودات "مادون انسا" بخود جرئت داده اند، که خلاف آنچه گفته شده و تبلیغ شده عمل نمایند آنها با فریاد الله اکبر و تکیه بر مذهب که اساس فرهنگ آنهاست. آری برای قدرتمندان خطر در همین جا است که اگر قرار باشد فرهنگ غرب پس از اینهمه تلاش که برای نابودی فرهنگهای زیر سلطه و تولید و تکثیر غرب زده های در این سرزمین ها و عنوان شعارهای قشنگ غربی، بی اثر شود چه باید کرد؟ اگر قرار باشد اینهمه کوشش بیکباره متزلزل گردد و برای انسان شدن و پای در نبرد زندگی نهادن و شرکت در هنگامه عظیم حیات و دفاع از شرف و انسانیت در عرض چند روز همه چیز دگرگون شود و انگیزه و مبداء همه این آمال و آرزوها، فرهنگ و مذهب باشد و قرآن بجای کتاب سفید و زرد و سبز و سرخ قرائت شود و فریاد الله اکبر بجای عورا از حلقومها برون آید آنگاه خطر اساسی است و آن نیز برای استعمارگران غیر قابل تحمل.

۳- رمز شکست ناپذیری اسرائیل بیکبار و برای همیشه در هم شکست. فروافتادن بمب افکن های فانتوم بسان برگ خزان و درهم شکسته شدن تانکها و توپها و نابودی خطوط دفاعی عظیم که سالها برای ایجاد آن زحمت کشیده و خرج شده بود در مراحل اولیه جنگ،

پیروزی اساسی و اصلی را برای اعراب تضمین مینمود . زیرا همانطور که گفته شد این جنگ بیش از هر چیز یک جنگ روحی و اخلاقی بود . نگاهی کوتاه به اطلاعاتی‌های نظامی صیونیستها در آن چند روز و رجزخوانی‌های عجیب و غریب آنها که چنین و چنان خواهیم کرد بخوبی بیانگر تغییر جدی و اساسی در تعادل روحی طرفین بود . حتی دوستان اعراب که تحت تأثیر تبلیغات عظیم غرب قرار گرفته بودند نیز با نگرانی خود را برای شکست حد اکثر تا روز ششم مهیا میکردند . مفسرین صیونیست رادیوها و روزنامه‌های جهان غرب مرتب روز ششم را بخاطر می‌آوردند و جنگ شش روزه ۶۷ را . ولی دیگر کار از کار گذشته بود . اعراب پس از ریز ستم و تعامی جهان پس از روز ششم حقیقت را دریافتند . صیونیستها که با کوس و کرنا شکستن استخوان جنگی سوریه را در عرض سه روز هدف قرار داده بودند ۸۰٪ نیروهای خود را با ارتفاعات جولان فرستادند ولی نه تنها نتوانستند به هدف خود برسند بلکه حمله به نقاط غیر نظامی را شروع کردند . این حمله‌ها متوقف نشد مگر آنگاه که سوریه سیاست جنگی خود را که بر اساس عدم تعرض در فضای دمشق و سایر شهرها بود تغییر داد . این سیاست از آن جهت اتخاذ شده بود که سوری‌ها بر اساس فکر اسلامی خود که ناشی از احترام به انسان و انسانیت است ، حداقل شرف و انسانیت را برای صیونیستها قائل شده بودند و فکر میکردند دشمن روی در روی خواهد جنگید و به مردم بی دفاع کاری نخواهد داشت . آنکه که این وعده‌ها مانند بقیة اوهمام از بین رفت نیروی دفاعی سوریه بفرار از شهرها به دفاع پرداخت و دشمن که در هر حمله از هر هواپیما عدد را از دست میداد حمله‌ها را متوقف نمود .

حقایق بیشماری که در جریان جنگ توسط مبلغین صیونیست جهان و یا غرب زدگان محلی آنها یا مسکوت گذاشته میشد و یا وارونه جلوه داده شد، بیانگر واقعیت های سه گانه فوق است و ضرور می باشد که نمونه هایی از آن حقایق ذکر گردد.

الف: فیلم برداران مصری حرکت سربازان را در جهت تسخیر و نابودی خط دفاعی بارلو (۱) الله اکبر گویان و همچنین نماز گزاران سربازان و افسران مصری را در غرب کانال پس از موفقیت های اولیه فیلم برداری نموده و به اطراف جهان فرستادند و این فیلم هر دو ساعت یکبار در تلویزیون های مصر و سوریه به نمایش گذاشته می شد. نظامیان مسلح فرد فرد یا دستجمعی در حال نماز بودند و خاطره جنگ های صدر اسلام را بخاطر می آوردند.

ب: یک خلبان سوریه ای که پس از منهدم شدن هواپیمایش با چترجات به خاک لبنان فرود آمد و قزری زخمی شده بود توسط مردم احاطه شد و بمحض آنکه مردم دریافتند که این خلبان از خود آنهاست برایش شربت آوردند و او امتناع کرد و گفت ماه رمضان است و روزه می باشد.

ج: خلبان دیگری از سوریه توسط صیونیستها دستگیر شد و با او در تلویزیون مصاحبه کردند. از او سؤال شد که چه هواپیمایی در اختیار داشت و چه نوع اسلحه ای در آن بکار رفته بود. خلبان در جواب گفت " میگ ۲۱ با ۵ راکت" مصاحبه کننده با خنده "تسخیر آمیز بحالت اینکه حتی این خلبان از تعداد راکت های داخل هواپیما نیز بی اطلاع است در جواب گفت: "در میگ ۲۱

(۱) این خط دفاعی در غرب ترانسژordan توسط صیونیستها ایجاد شده بود که تنها مخارج آن ۲۸۰ ملیون دلار بود و بنا بر تصدیق متخصصین نظامی جهان مستحکم ترین خط دفاعی در تاریخ جنگها بوده است.

فقط ۴ راکت وجود دارد که خلبان سوریه ای بلافاصله اضافه کرد
"بلی ولی خودم پنجمی آن بودم" بمحض آنکه این جواب
داد شد و قبل از آنکه بقیه گفتار خلبان ادامه یابد فیلم
قطع شد.

د: روحیه مردم در کشورهای عربی خصوص مصر و سوریه
بقدری عالی بود که ناظرین خارجی را به تعجب واداشته بود.
سوتهای خطر که مردم را به رفتن به پناهگاههای زیرزمینی دعوت
میکرد اثر معکوس داشت. مردم در عوض به پشت بامها و طبقه
فوقانی ساختمانهای بلند هجوم می بردند تا شاهد افتادن هواپیما
های صیونیستها باشند و بمحض آنکه موشکی به هواپیمای
دشمن اصابت میکرد صدای فریاد و دست زدن مردم بلند
میشد والله اکبر گویان به تشویق ارتش خود می پرداختند.

ه: بسیج عمومی در مساجد صورت میگرفت و اخبار در آنجا
رد و بدل میشد. هیچگونه نگرانی و ناراحتی برای قحطی آن وقته
وجود نداشت که معمولاً در اثر اخبار جنگ نیز در نقاط مختلف جهان
پیش می آید. مردم نیز کوچکترین تلاشی برای خرید زیاده از حد
و یا احتکار آن وقته نمی کردند. نرخ ها ثابت ماند و رستورانها اکثراً
از سربازان عراقی و مراکشی که در دمشق بودند پول نمی گرفتند
و یا بدریافت حداقل بهای کالا قانع بودند. همکاری و همبستگی
عمومی در همه جا چشم می خورد روحیه برادری و تعاون عمومی
به حد اعلائی خود رسیده بود. تمام جوانها داوطلبانه به ارتش
می پیوستند تا در خدمت خدا و خلق خود بقد اکاری بپردازند.

آنچه در بالا ذکر شد نمونه هایی بود که خصوصاً در سوریه
بوضوح چشم می خورد. ملت عرب یکپارچه شده بود تا از
هستی و شرافت خود دفاع کند. ملتی آماده شده بود تا

تاریخ خود را بدست خود بسازد و بخود و به همه مردمان جهان بگوید که زنده است و زنده خواهد بود. اگر در مراحل گذشته از لحاظ نظامی شکست خورده است در این مرحله و مراحل بعدی به نبرد ادامه میدهد و خواهد داد و بطور اجمال بقول ناصر "اگر ارتش خود را از دست داد اراده خود را از دست نداده است"

از جانب دیگر دشمن با وضع عجیبی روبرو شده بود. سربازان از جبهه جنگ می گریختند و ستاد فرماندهی صیونیستها در روز دوم جنگ اعلام کرد که هرکس از معرکه فرار کند بدون محاکمه بلافاصله اعدام خواهد شد (۱). قیمتها بطور سرسام آور بلافاصله بالا رفت و احتکار شروع شد (۲). آری از نتایج بلافاصله جنگ آن بود که ناقوس مرگ برای صیونیستها بصداد آمد و این پیام را بگوشها رسانید که عمر مبارزه همانند عمر ملتها طولانی است و اگر در ۲۵ سال اول کاری از پیش نرفت ۲۵ سال دوم آنگهستن حوادث سهمگینی برای صیونیستها خواهد بود و اینکه:

"باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است"

بزرگترین ره آورد جنگ اخیر آن بود که این امر را بکرسی تائید بنشانند که:

داشتن فرهنگ امری است که به نسلها و قرنهای آگاری

-
- (۱) در اسرائیل قانون اعدام وجود ندارد و چنین اعلامی خود بیانگر ابعاد ترس و وحشتی بود که بر صیونیستها مستولی شده بود.
- (۲) متاسفانه در لبنان و اردن نیز وضع بهمین منوال بود که مفسرین به تفسیر می گفتند سوریه داخل جنگ شده و لبنان قیتمهارا بالا برده است.

و مداومت و مقاومت نیاز دارد و نه قابل خرید است و نه قابل ساختن بوسیله مواد فیزیکی و شیمیایی. بدین لحاظ در نیمه قرن اخیر مردم عرب با فرهنگی غنی و پیشرو و تکنولوژی ضعیف و عقب مانده دست اندر کار مبارزه با دشمن شدند. صیونیستها با ایدئولوژی منحط که بر اسکت فاشیستها اروپائی استوار و به طرز عمل آنها مسلح بود با تکنولوژی پیشرفته و مدرن دست اندر کار شدند. نتیجه آنکه اعراب اندک اندک و با مقاومت و صبر و فدکاری به تکمیل تکنولوژی خود پرداختند و هرآنچه اندر یافتند در فرهنگ خود ادغام کردند و قدم بقدم به پیش آمدند و در حال پیشرفت هستند. صیونیستها در تکمیل سلاح و تکنولوژی دیوانه وار کوشیده اند و می کوشند ولی در زمینه فرهنگی و ایدئولوژیک در همان انحطاط اولیه بسر میبرند. با توجه به چنین تحلیلی است که آینده را می توان ارزیابی کرد و باز شناخت و پیش بینی نمود.

اعراب اگر همانگونه که در این جنگ عمل کردند به ایدئولوژی اسلامی و پویا و پیشرفته خود روی آورند و درس عبرت از آنچه گذشت بگیرند پیرویشان بر دشمن در دهه آینده قطعی و غیر قابل تردید است ولی اگر همانند گذشته به غمخیز روی آورند جز بدهب و فرنگ خود، بر آنها همان خواهد رفت که در جنگ ۶۷ رفت. دستپاچگی و نگرانی استعمارگران نیز درست در همین جاست و تلاش در زمینه "صلح" از این نظر منبعت است که بهر وسیله ای شده از پویائی فرهنگ اسلامی جلوگیری شود.

بقیه از پاورقی صفحه ۱۵ علل پیروزیهای اولیه و عقب نشینی های بعدی اعراب امر دیگر است و همچنین نقش فلسطینیها در این جنگ که باید در مقاله عمای دیگر مفصلاً مطرح گردد. آنچه مهم است توجه به این امر می باشد که این مقاله فقط به تشریح وجهی از وجوه جنگ پرداخته و البته وجه اصلی آن.

ترجمه مصاحبه قذافی رئیس جمهور لیبی

با اریک رولو مخبر روزنامه فرانسوی

لوموند تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۷۳

راهی دیگر باید رفت

در میان دو درگیر و قدرت مسلط، باید بخود بازگشت، باید خود شد، باید موازنه عدسی را شیوه کرد. آموزش قرآن اینست. در آنروز که شبه جزیره عربستان میان دو قدرت روم و ایران وضعی را داشت که امروز کشورهای اسلامی میان غرب و روسیه دارند، یک سوره قرآن، سوره روم به راه و رسمی اختصاص یافت که اتخاذ آن موجب پیروزی مسلمانان بر هر دو قدرت گردید. در وابستگی جز شکست، جز زبونی و جز تن دادن به سلطه قدرت‌ها، جز تبدیل شدن به "دون انسان" هیچ چیز و هیچ امیدی وجود ندارد، در استقلال، در خود شدن، در بخود بازگشتن نه هم امید پیروزی هست بلکه تنها راه آزادی و پیروزی است. جنگ اخیر خاورمیانه، خود پیروزی - اصل تکیه بخود و استقلال و شکست اصل تکیه بدیگری و وابستگی است. آن پیروزی و این شکست چنان وضوح قطعی یافت که کوران سیاسی نیز نمیتواند آنها لمس و احساس نکنند.

مصاحبتی که ترجمه آنرا در زیر میخوانید از چند نظر مهم است: مهم است بلحاظ اینکه پیروزی ملت اسلام در این نیست که دو قدرت جهانی در حدود مصالح خود با اسرائیل بگویند سرزمینهای را تخلیه کند. مهم است بلحاظ اینکه پیروزی ملت اسلام در این نیست که در روی کافذ صلحی برقرار بشود و در ریگزارها یک دولت فلسطینی ایجاد گردد، بی سلاح و میان دو دشمن یعنی اسرائیل و ملک حسین. دم توپ‌های این دو.

و اسرائیل همچنان بصورت يك قشون عظیم باقی بماند . مهم است بلحاظ اینکه ملت اسلام با بقای اسرائیل بصورت يك ارتش عظیم ناگزیر باید به يك مسابقه تسلیحاتی تن دهد که تمامی ثروتهای وی را به هدر خواهد داد . مهم است بلحاظ اینکه با وجود اسرائیل نه تنها نفت کشورهای اسلامی همچنان روانه غرب خواهد شد بلکه بعد از يك دوره ده یا حداکثر پانزده ساله از سلاح نفت کار چندانوساخته نخواهد بود و در آن زمان اسرائیل میتواند اجرای نقشه تصرف از فرات تا نیل خود را تعقیب کند . مهم است بلحاظ اینکه اصرار غرب بر این نیست که اسرائیل بصورت يك جامعه یهودی در فلسطین زندگی کند ، غرب میخواهد اسرائیل بصورت يك قشون در خاور میانه عمل کند . از اینروست که مسئله مسئله آزادی غریبه در شرق و اسارت ملت اسلام است . ارتش های وابسته ای که در خاور میانه ساخته و پرداخته میشوند ، نقشی جز در اسارت نگهداشتن ملت اسلام و بغارت دادن منابع آنان ندارند . حل مسئله خاور میانه از انحلال قطعی این ارتشها جدا نمیتواند صورت بگیرد .

مکتب مبارز بلحاظ اهمیت های فوق و هم بلحاظ اهمیتی که برای لزوم بازگشت بخود و تکیه بر خود و خود شدن و در نظام اسلامی به استقلال و آزادی رسیدن قائل است ، ترجمه این مصاحبه را درج میکند . آینده را یا قدرتها علیه ملت اسلام برای این ملت خواهند ساخت و یا ما بخود خواهیم آمد و بسا پیروی از آموزش قرآن برای بیرون رفتن از بند اسارت و استقلال قطعی خود راه خواهیم جست .

* * * * *

" يك آتش بس تحمیلی بوسیله امریکائیا و روسها ؟ هرگز ، اعراب نباید قیومت قدرتهای بزرگ و شورای امنیت را قبول نمایند ، اسرائیل کبیه تصمیمات شورای امنیت را مورد بی اعتنائی قرار داده و بلا اجرا گذاشته

است . چرا ما باید مطیع اراده دیکران باشیم ؟
سرهنگ قذافی خشمگین است ، غروب دوشنبه است ، در حضور ما
تلگرافی بدست او می دهند ، اثر بر اینکه شورای امنیت را با عجله به
تشکیل جلسه دعوت کرده اند . قذافی او نیفرم خاکی رنگی پوشیده و چکمه‌های
از چرم نرم بپا کرده است . او تنها کسی است که روی صندلی راحتی
نشسته است . ۷ نفر اعضای شورای انقلاب لیبی از جمله عبدالسلام جلوه ،
نخست وزیر در اطراف او روی زمین نشسته اند ، برخی چهارزانو و بعضی
نیمه دراز کشیده . ما در محل اقامت سرگرد ابوبکر هستیم و قذافی و
همراهانش مشغول افطار روزه ماه رمضان هستند . قذافی با خطوط درهم
کشیده صورت و حالت اندیشناک تلگرام رسیده را مرتب میخواند و دیر
باورانه با ماهیچه های منقبض آرواره میگوید : " بمب ساعت شماری است
که بر روی ما رها میکنند " . نخست وزیر اظهار می دارد : " روسیه ، همانطور
که پیش بینی شده بود ، به اعراب خیا نت میکند " . قذافی با جواب میدهد
" خواهی دید ، آنها حتماً پیشنهاد میکنند که نیروهای شوروی و امریکا
در خطوط تحدیدی بین کشورهای عربی و اسرائیل قرار گیرند ، بنابراین ،
ما تحت استعمار جدید و قدرت بزرگ قرار خواهیم گرفت " *
رئیس حکومت لیبی بطرف ما روی بر میگرداند . انگشتی را با تهدید
بالا میبرد و میگوید : " اگر اروپا علیه برنامه پیشنهادی شوروی و امریکا
رأی ندهد ، آنچه باید دیده شود ، دیده خواهد شد . * * ما
همان کاری را خواهیم کرد که سامسون انجام داد : معبد را بر سر حاکم
و محکوم خود ~~خواهیم~~ ریخت ، میدانیم که اروپا در برابر فاجعه ای که در
کمین او است ایستادگی میکند . همانطور که در ابتدا هم گفتیم . ماتصمیم

* این پیشنهاد در روزهای ۲۲ و ۲۳ اکتبر گذشته بعمل آمد و معلوم
نیست در آینده نیروهای و قدرت مسلط چنین نکنند .
* * و کمی پس از این سخن ، کشور اروپائی تصمیمی اتخاذ کردند در
تأیید حقوق اعراب ، که اسرائیل و قدرت مسلط را خوش نیامد .

خود را گرفته ایم، در صورت لزوم تولید نفت را متوقف خواهیم کرد. من و سایر اعراب بر محروم کردن اروپا از نفت مصمم هستیم. ما صنعت و تجارت شما را با اعراب مضحل خواهیم کرد و از خرید اسلحه از شما خودداری خواهیم نمود. لیبی تنها کشور منطقه است که اروپا را تهدید میکند، زیرا ما درآمدهای گذشته نفتی خود را در اختیار داریم. و سه چهارم مردم لیبی هم چادر نشین هستند و احتیاجاتشان بسیار ناچیز است. ما نباید قربانی سیاست شوروی و آمریکا در خاور نزدیک بشویم. من میدانم که آمریکا بیش از زمان کوتاهی عدم دریافت مواد سوختی را از لیبی و سایر کشورهای تولید کننده متحمل نخواهد شد ولی ما بدینوسیله تصمیم به صدمه زدن به آمریکا و در صورت لزوم به اروپا گرفته ایم. بهترین خواسته که منطقی و عقلانی نیز هست اینست که اروپا با جهان عرب و آفریقا علیه واشنگتن و مسکو اتحاد کند.

فرانسه آنچه را که به پایان داده از مصر و سوریه دریغ میکند

قبل از اینکه تلگرام مذکور به قذافی تسلیم شود او دولت فرانسه را بسا لحنی ملایم و مشخص مورد حمله قرار داده بود:

"من از روش کشور شما در برابر ما راضی نیستم. من از معنی عدم ارسال اسلحه به کشورهای در حال جنگ چیزی نمیفهمم. شما از مصر و سوریه، آنچه را که به پایان داده اید، دریغ میکنید. اسرائیل با میراژهای که پاریس باو فروخته با ما جنگ میکند. بدتر از این، اینکه، مصریها از دهان یک نظامی اسیر اسرائیلی شنیده اند که ۵۰ میراژ کمی قبل از این جنگ بطور مخفی با اسرائیل تحویل شده است. عبد السلام اینطور نیست که من حقیقت را میگویم؟"

نخست وزیر مغمومانه با سر تصدیق میکند و قذافی ادامه میدهد:

"و شما هنوز ادعای بیطرفی میکنید؟ در هر حال شما چگونه میتوانید در یک

§ در حقیقت دبیر حزب حاکم فرانسه اقرار کرد که ۵۰ میراژ بصورت قطعات منفصله تحویل اسرائیل داده شده است.

کفه ترازو اسرائیل متجاوز و در طرف دیگر قربانیان عرب را قرار دهید ؟ این از فرانسه شایسته نیست ، این مخالف تمام سنتهای انقلابی اواست که او را غالباً در کنار مظلومان قرار میدهد و نه در کنار جلاد . خوب بمن گوش دهید ، این اولین بار است که من بطور علنی میخواهم که منع تحویل اسلحه (بکشورهای عرب) از میان برداشته شود . من منتظر عکس العمل دولت شما هستم . سپس به انجام اقدامات رسمی مبادرت خواهم کرد . من نمیخواهم که مجبور باشم معامله به مثل کم ، نیاید فراموش کرد که فرانسه در ممالک عربی بویژه در کشور ما منافع فراوانی دارد .

اگر فرانسه از نظر قذافی دوستی است که رفتاری زشت دارد . اما اتحاد شوروی دشمن اصلی جهان عرب میباشد . مثلاً شوروی مقصر است اگر نیکسون در این جنگ برای گلد امایر اسلحه میفرستد . قذافی توضیح میدهد :

" اگر روسها اینقدر سرو صدا ، برای تحویل اسلحه ناقابل بکشورهای عربی ، براه نیاند اخته بودند . و اگر مبلغین آنها این اندازه از پول های هوایی که بممالک عربی لوازم میسرانند ، صحبت نکرد ، بودند امریکائیا هرگز اینقدر کمک به اسرائیل نمیکردند . ما قربانی عوام فریبی شوروی هستیم . اعراب و همچنین یهودیان قربانیان رقابت مسکو و واشنگتن هستند . معذرا بر خلاف صهیونیستها ، بقول معروف ، ^{کثیر از} ما لشکرمان نفع میبریم و این از ساده لوحی ماست . برای مثال ، نیکسون به اسرائیل کاملترین سلاحها را تحویل میدهد ولی برژنف سلاحهای ناقابل بما میدهد .

س- شما سام ۲-۳ و ۶ را سلاحهای ناقابل میدانید ؟

ج- " واقع بین باشیم ، این سلاحها در عمل به چه درد ما میخورند ؟ تنها بدرد دفاع از خودمان . در جنگ همه را نمیشود دفاع کرد ، حمله هم لازم است ، امروز این اسرائیل است که تعرض میکند . این اسرائیل است که شهرهای ما را بمباران مینماید . در حالیکه مصریها و سوریهها قصد حرکت در سینا و گولان را دارند . با بقای اجباری در موضع دفاعی ، کی امکان پیروزی در جنگ وجود دارد ؟ دفاع نصف کار است ."

س- منظورتان از سلاحهای تعرضی چیست ؟

ج - " میدانید که فانتوم از میک ۲۱ که ارتش عرب دارد برتر است . چرا میگهای ۲۳ که فقط آنها را در نمایشهای نظامی می بینیم ، ندهند ؟ روسها هواپیماهای حمل و نقلی دارند که میتواند تا ۵۰۰ نفر نظامی را حمل کند . میدانید چه زمانی بوجود آنها می بریم ؟ روزی که مسکو آنها را بقاهره اعزام داشت تا مستشاران نظامی را که بوسیله سادات اخراج شده بودند بروسیه برگرداند . (در ژوئیه ۱۹۷۲) رولو - بنظر میرسد که اظهارات شما با گفتار نخست وزیرتان تضاد دارد ، چه ایشان گفته اند که سلاحهای شوروی هم جنبه تدافعی و هم جنبه تعرضی دارند .

د و مخاطب از نگاه کردن بیکدیگر اجتناب میکنند و هر یک منتظر توضیح دیگری است بعد از سکوتی کوتاه هر دو با هم جواب میدهند که :
" تضادی وجود ندارد " *

این جنک تعلقسی بمن ندارد .

قدافی ادامه میدهد : " عبد السلام (وزیر نفت) با من هم عقیده است . روسها ما را استثمار میکنند . آنها توفیق میابند که در جهان عرب کینه نسبت به آمریکاها را انتشار دهند . مسلماً ما مخالف ایالات متحده هستیم برای اینکه او یک قدرت امپریالیستی است . اما ما نمیخواهیم این را دستاویزی برای خدمت کردن به منافع شوروی در منطقه قرار دهیم . برژنف در اشتباه است اگر بخواهد خود را خیلی زود خوشحال کند . اگر در این جنک ما بازنده شویم عقیده ملت عرب نسبت بشوروی تغییر خواهد کرد . "

س- شما گمان میکنید که اعراب شکست میخورند ؟

ج- من بشدت ترس دارم . من یک استراتژی خبره هستم و علم من مرا از

*) در حقیقت بُرد سلاحهای تعرضی کشورهای عرب کوتاه است . مثلاً فانتوم میتواند از پایگاه خود برخیزد و هدفهای دور را بزند اما میک ۲۱ نمیتوانند .

سرنوشت جنگ میترساند . *

س- به سادات و اسد چه پیشنهادی می دهید ؟

قذافی دند آنها را بهم می فشارد و میگوید :

" پیشنهادی ندارم . این جنگ تعلق بمن ندارد . سادات و اسد

تصمیم خود را گرفته اند . آنان برنامه خود را بدون رضایت من ، بدون مشورت با من و حتی بدون اطلاع من تنظیم کرده اند . در حالیکه سه کشور ما اعضای یک فدراسیون هستند و در قانون اساسی آن بطور روشن قید شده است که جنگ یا صلح باید با تصمیم سه رئیس جمهور اجماعاً صورت گیرد . درباره نقشه جنگ نیز با یکدیگر توافق نداریم . من یک نقشه جنگی بآنها پیشنهاد کرده بودم ولی فرماندهان نظامی نقشه دیگری طرح و اجرا کردند . نقشه جنگی که من پیشنهاد کرده بودم بهترین نقشه ها بود . حتی اگر مصر و سوریه هم بر اسرائیل پیروز بشوند نمیتوان به جنگی که شبیه اپرا است امید بست . "

س- بچه دلیل شما به یارانتان کک نظامی نکردید ؟

ج- " اولاً باید بگویم که آنها از من چیزی نخواستند . در حالیکه

من همیشه با اولین اشاره آنها آماده ارسال نفرات و اسلحه بودم . در حال انتظار ، من شخصاً نفت و خزانه دولت لیبی را در اختیار آنها قرار دادم . ولی تصور نمیکنم که آنها به ابزار و نفرات نظامی احتیاج داشته باشند ، بیش از آنچه که نیاز دارند ، در اختیارشان است . اگر موضوع فقط مربوط به تعداد افراد نظامی باشد . تنها سوریه جمعیتی معادل دو برابر اسرائیل دارد ، که میبایست اسرائیل را مغلوب کند . مصر به نوبه خود میتواند هزاران تانک و صد ها هواپیما را ردیف کند . مسخره است

(*) جنگی را که استقلال عمل و شجاعت و یایمردی سرباز عرب به پیروزی رهنمون بود ، وابستگی ناکام گذارد . اسرائیل بعنوان ارتش قدرت های جهانی در خاورمیانه ، بار دیگر فرصت یافت . و در روز پس از این پیشبینی در فاصله آنترپس اول و دوم فرصت مناسبی در اختیار اسرائیل قرار گرفت تا وضع نظامی جبهه ها را درگرون کند .

که با این شرائط ارتش عرب را فقط بعنوان آزادی سینا و گولان (دو قسمت از سرزمین های متصرفی اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷) به حرکت در آورند . ملک حسین نمیخواهد سومین جبهه را بگشاید و کسی قصد ندارد قسمت متصرفی اسرائیل در ناحیه اردن را از چنگال صهیونیست^۲ آزاد کند . حقیقتاً جای تأسف است که مدی نفرت انگیز خیانت است . ملک حسین در حالی که دشمن را در اردن و زدن در دروازه پایتختش آزاد میگذارد و مشتاقان را برای جنگ به جبهه سوریه میفرستد . من مطمئن هستم که سادات و اسد روش پادشاه اردن را تأیید نمیکنند ولی ساکنند . رادیوی لیبی از اعلام این نیرنگها ساکت نمی ماند . سهم بقیه کشورهای عربی هم همین وضع مسخره^۳ تأثر آور دارد . مثلاً ملک فیصل را در نظر بگیرید . او تحویل نفت را کم کرده است ولی مردمان کشورش را با حرفهای تکراری اقناع میکند . اعلام جهاد می نماید ، به سپاهیان^۴ که معلوم نیست در کجا هستند پیام میفرستد . رادیو او مارشهای نظامی پخش میکند . همه اینها سینماست . تنها هدف او و همچنین امیر کویت گسترش سیستم پادشاهی است . آنان از مردمان و از انقلابی که در کنار قصرشان میگرد و وحشت دارند . کارگران نفت کویت چند روز قبل تهدید کرده اند که برای اجبار دولتشان به استفاده از حربه^۵ نفت اعتصاب خواهند کرد . التزیت^۶ کشورهای عربی که برخی چند تانک و بعضی چند هواپیما فرستاده اند انگیزهای جز خود خواهی ناپسند ندارند .

اینها کار نمی کنند . دم از حقشان میزنند اما حاضر نیستند برای گرفتن حق جانانه وارد عمل شوند ؛ یک ربع قرن است نه با جنگ و نه از راه سیاسی کار نکرده اند . حال آنکه لیبی در مدت دو سال موفق شد اسرائیل را در افریقا تنها کند . ۱۷ کشور افریقائی سیاه* روابطشان را با اسرائیل قطع کرده اند . ما اسرائیل را تا^۷ حد تایوان رسانده ایم .

(* بعد از آن تاریخ نیز کشورهای افریقائی دیگر روابط خود را با اسرائیل قطع کردند و امروز تنها نژاد پرستان افریقائی جنوبی و رودزیا با هم قماش خود یعنی اسرائیل رابطه دارند .

قدافی نفسی تازه کرده و نوعی شیرینی که معمولاً در شبهای رمضان میخورند مزه مزه کرد. و آرامتر ادامه داد:

"من آنچه را فکر میکنم بیان خواهم کرد. با سادات و اسد نسبت به جنگی که شروع کرده اند عدم توافق اصولی دارم. برای من مسئله اساسی این نیست که اراضی اشغال شده در سال ۱۹۶۷ را از اسرائیل پس بگیریم. بلکه مسئله اساسی آزادی فلسطین و فلسطینیها از اسارت صهیونیست است. من در جنگی که هدف آن بیرون راندن غاصبان و فرستادن یهودیانی که از سال ۱۹۴۸ بعداً برای استعمار قسمتی از سرزمین عرب از اروپا به فلسطین آمده اند، نباشد، شرکت نمیکنم. ولی یهودیان عرب پسر عموهای ما، برادران ما هستند و آنها در میان ما با صلح زندگی خواهند کرد. همانطوریکه قرنهای پیشین بوده است. من نمیتوانم به فرمولهای مبهم سادات و اسد مثل احترام به حقوق ملی و قانونی ملت فلسطین راضی شوم."

رولو - معهدا روسای مصر و سوریه که بوسیله مجمعهای بین المللی تأیید میشوند میتوانند بدون موافقت شما با اسرائیل پیمان صلح منعقد کنند.

"بله، ولی به نتیجهای نمیرسد. جنگ مجدداً یکسال، دو سال یا سه سال دیگر شروع میشود، رژیمهایی که تن به چنین خیانتی بدهند سرنگون خواهند شد. در تاریخ از پی تمام شکستهای نظامی و سیاسی انقلاب شده است"

قدافی که حافظهای قوی دارد، اظهارات دو سال قبلش را درباره دعوت من به اسلام بیاد می آورد (لوموند ۶ مه ۱۹۷۱) او هرگز ناامید نیست. امشب مشغول تفسیر قرآن است که گاهی نیز بوسیله اعضای شورای انقلاب که اطراف او را گرفته اند یادآوریهائی میشود به تاریخ ارجاع داده میشود، ارجاعاتی که اغلب درست و مستند است.

او میخواهد به هدفش که تأیید میکند "فطری" است برسد و آن صلح جهانی است. عدالت و مساوات برقرار نمیشود مگر اینکه اسلام سراسر جهان را فراگیرد.

سخنرانی دکتر علی شریعتی
در دانشکده فنی نفت آبادان

مخروط

جامعه‌شناسی فرهنگی

استادان گرامی، خانمها، آقایان، دانشجویان عزیز، البته امشب مجلس رسمی نیست، به خاطر اینکه برای امشب دعوت نشده بودم که صحبت کنم. امین یک زائده‌ایست در مسیر صحبتی که قرار بود و دیشب هم مطرح کردم. و امین یکی، چون دعوت نشده بودم و اعلام نشده و قرار هم نبود بشود و قرار بود امشب را با دوستان دانشجویی به گفتگو بنشینیم، اینست که خطابه‌ای به عنوان سخنرانی تهیه نکردم که به عرض شما برسانم. اما بهر حال چون چنین مجلسی تشکیل شده، مسأله‌ای را می‌خواهم عنوان کنم که آن مسأله در شناخت بسیاری از مشکلاتی که در ذهن نسل جدید مطرح است هم در باره مذهب، هم در باره جامعه، هم در باره روشنفکر، هم در باره نقش خاص روشنفکر در جامعه، هم در باره مسأله شرق و بخصوص مسأله جامعه‌های اسلامی، و هم در باره رابطه شرق و غرب که امروزه هر حال مطرح است و ما نیز در چنین رابطهای قرار داریم و باید خودمان را توجیه کنیم) -
کمک خواهد کرد. و آن مسأله عبارت است از متدی برای توجیه و تحلیل مسائل تاریخی و بررسی تحولات فکری و فرهنگی در دوره‌های متناوب تحول تاریخ. و همانطوریکه گفتیم، این یک متد است و نه یک تز. بر

خلاف سخن دیشم که فقط يك تز بود، که عنوان کرد م. (۱)

سخن امشب من يك مند است، یعنی همچنانکه هر معلمی برای تدریس موضوع سخن خودش و موضوع درس خودش يك مند خاص می تواند وضع کند ولو این مند اختصاصی و انفرادی باشد ولی وقتیکه ببینند مساله را بهتر می تواند بدین وسیله تدوین کند و تعلیم بدهد، آن مند، مند موجهی است برای او، من هم چون معلم تاریخ تمدن بودم و معلم تاریخ ادیان هستم و هم جامعه شناسی فرهنگی، مندی برای توجیه تحول فکری و تاریخی در توالی تاریخ و در تحول مراحل گوناگون تاریخ فرهنگ انسان طرح کرده ام و در اینجا مطرح می کنم شاید به کمک شما بیاید. چون بسیاری از مسائلی را که بدون این مند و بطور مستقیم بررسی میکنیم، ممکن است متوجه نباشیم ولی با این مند متوجه می شویم و همان مسائلی را که با این مند متوجه آنها می شویم، امروز می خواهم به عنوان مسائل تازه خدمت شما عنوان کنم.

این تاریخ تمدن یا تاریخ فرهنگ ها را و تحول تمدن ها و فرهنگها را از يك دوره به دوره دیگر و انتقال يك دوره اجتماعی را به دوره اجتماعی دیگر در نظر بگیرید. و مقصودم از انتقال يك دوره به دوره دیگر از نظر دوره، مجموعه زمانی خاصی است که انسان در آن مجموعه زمانی خاص به نام دوره تاریخی، خصوصیات فکری، مذهبی، علمی، فرهنگی و اجتماعی و زندگی خاص و مشترکی دارد و انسانها در آن دوره يك تیپ می گیرند. تیپ، مقصود يك خصوصياتی است که شخصيتها بوسیله آن خصوصيات متبلور میشود و در آن دوره مشخص می گردد. و بعد، عوامل اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی یا حوادث تاریخی مثل جنگ، ارتباطات و امثال اینها موجب می شود این خصوصيات که شاخصه يك دوره فکری است کم تغییر پیدا کند، و بعد تیپ انسان خاص يك دوره

تغییر پیدا کند و خصوصیات قبلی خودش را از بین ببرد فراموش کند
ترك کند و خصوصیات تازه ای را به دست آورد. وبعد از چند سال
چند قرن ما با انسان تازه اندیشه، تازه حساسیتها و عواطف
و خصوصیات و روابط اجتماعی تازه ای برخورد می کنیم که در دوره
پیش نبود. و بدین شکل معتقد می شویم که جامعه در حال
حرکت است و از يك دوره به دوره دیگر انتقال پیدا کرده است.

الان ما در يك تضاد قرار گرفته ایم (ما یعنی روشنفکران و جوانان
و تحصیل کرده هائیکه در این نقطه از زمین زندگی می کنیم) در يك
تضاد شدید زندگی می کنیم و این تضاد را اگر ندیده بگیریم اگر کنش
نکنیم اگر حس نکنیم و تحلیلش نکنیم و نفهمیم و در برابرش نتیجه گیری
نکنیم و تصمیم نگیریم باز چه حوادث روزگاری شده ایم که بازیگران دست

اندر کارش هستند. اما اگر احساس کنیم که در چه تضاد و تناقضی
امروز به سر می بریم و زاده شده ایم، این تضاد را باید حل کنیم و در
برابر آن تصمیم بگیریم و بعد انتخاب کنیم. در آنجا است که می توانیم
به عنوان انسان هائیکه تقدیر تاریخی خودشان را تصمیم می گیرند، خودمان
را انسان بنامیم و نقش روشنفکری خودمان را در زمان خودمان بازی
کنیم اگر نه، کور و ناآگاه، باز چه تقدیری خواهیم بود که نویسندگان
سرنوشت انسان و ملتها و جامعه ها آنها می نویسند و آن نویسندگان،
نویسندگان هستند که زور و زر را امروز در دنیا تصاحب کرده اند.

و آن تضاد اینست که ما به عنوان انسان هائیکه در این لحظه
از تاریخ و در این گوشه از زمین زاده شده ایم و زندگی می کنیم و می
اندیشیم، از يك سو با توده مردم مان و تاریخمان و فرهنگ و مذهب
گذشته مان و شرایط خاص اجتماعی ای که در آن هستیم ارتباط داریم
و مجموعه اینها ما را به يك شرق و به يك مذهب به نام اسلام و به يك
تاریخ گذشته و يك سنت خاص، و فرهنگ خاص پیوند می دهد. (۱)

(۱) پیوندی که روشنفکر امروز را به هرشکلی که می اندیشد، مجبور می
کند در همان جامعه سنتی اسلامی شرقی تاریخی زندگی کند.

و از طرفی همین نسل جوان تحصیل کرده، چون تحصیل کرده و روشنفکر است، چون علوم و تحصیلات از غرب بسته بندی شده می رسد، و چون قضاوت‌های روشنفکرانه مثل این غذا‌های کسرو شده، پخته و ساخته شده از فرنگ به او می رسد و او فقط آنرا نیم گرم کرده، لایش را باز می کند و می خورد، بدون دخالت دست و بدون دخالت فکر و حتی چشم و مزه و ذائقه خود آنرا می بلعد.

این عوامل او را به آنچه که امروز روح قرن بیستم یا نوزدهم یا قرون جدید نام دارد وصل می کند، روحی که صد درصد غربی است و زائیده تاریخ، مشکلات، تضادها و مبارزات نظام طبقاتی غرب است؛ و چون روح غرب حاکم بر سرنوشت زمین شده، امروز خود به خود خصوصاً فکری و اعتقادی و حتی توفی و هنری اش را هم بر ملیت‌های غیر غربی تحمیل می کند. بنابراین، از یک طرف مارشسه در عمق شرق و اسلام و تاریخ خودمان داریم و از طرف دیگر شاخه‌هایمان به طرف بارانسی که از غرب می بارد دراز شده است که هیچ رابطه‌ای و تناسبی این دو با هم ندارند. اینست که ما درختی شده‌ام که از شاخه به غرب و از ریشه به شرق وصلیم. و در میان این دو، انتخاب برای ما مشکل است، و به همین دلیل، خود آگاهی و تحلیل این تضاد برایمان از همه وقت ضروری‌تر.

بنابراین، ما باید مطابق تضاد و تناقضی که در آن گرفتاریم، تصمیم خاصی بگیریم. و چون روشنفکر غربی هرگز دچار چنین تناقضی نشده و تصمیمی نگرفته، اینست که خودمان باید کشف کنیم و راه حل نشان بدهیم. و نقش استثنائی و اختصاصی روشنفکر فعلی وابسته به جامعه‌های شرقی و به خصوص جامعه‌های اسلامی در اینجا مشخص می شود.

و این حد فاصلی است که روشنفکر شرقی را از روشنفکر امروز جهان یعنی روشنفکری که قالبهای روشنفکری را از غرب می‌گیرد جدا می‌کند. و اگر يك روشنفکر شرقی در این قالبهای صادراتی جهانی که به عنوان يك الگوی روشنفکری در جهان ارائه می‌شود تبلور پیدا کند، روشنفکر هست اما کوچکترین نقشی در جامعه‌اش نمی‌تواند بازی کند. تحصیل کرده هست، دانشمند هست، اما کسی که در جامعه خودش به عنوان يك عضو، خودآگاهی پیدا کرده باشد و بتواند يك نقش پیغمبرانه‌ای در نسل خودش و در عصر خودش و جامعه خودش بازی کند - کسه روشنفکر یعنی این - نیست. فردی خواهد بود عاجز بیگانه و ناشی و ناپخته و ناآشنا با شرائط اجتماعی‌ای که در آن زندگی می‌کند و ریشه‌هایی که جامعه‌اش از آن ریشه‌ها غذا می‌گیرد.

این ارتباط ما از يك طرف با شرق است: مذهبی، و از يك طرف با غرب است: علمی و بوزوازی مادی که فرهنگ امروز را می‌سازد، و این امر ما را بر مسیر و آستانه ضرورت‌های شدیدی قرار داده که یکی از آنها شناخت علمی و دقیق غرب است نه شناخت سطحی و دروغین و قضاوت‌های صادراتی را مصرف کردن، چنانکه کالاهای صنعتی را همانطور ساخته شده مصرف می‌کنیم.

برخلاف خیلی از کسانی که همفکر من هستند، تقلید از غرب را من نفی نمی‌کنم بلکه معتقدم آنچه که الان به نام تقلید از غرب مصرف شده، تقلید کاذب و دروغین از غرب است، تقلیدی است که غرب ما را دعوت می‌کند که آنجور از آن تقلید کنیم نه تقلیدی که خودمان برای رسیدن بدانچه که غرب رسیده انتخاب کرده‌ایم، و از مسیری می‌رویم که آن مسیر را غرب برای رسیدن به حالش تعقیب کرده است. و جوهر تقلید وجود دارد: یکی، کسی است که من مقلد بارش آورده‌ام

و جویری تربیت کرد مام که کور کورانه آنچنانکه من دلم می خواهد از من تقلید کند، که تقلید یک نوکر از اربابش است. تقلید نوکر از ارباب دقیق و کور کورانه است، بی چون و چرا است و بدون شرط است.

این تقلید جویری است که خصوصیاتش را ارباب تعیین کرده و بر او تحمیل نموده و به شکلی است که این نوکر هرچه بیشتر در تقلید پیش برود، در نوکر ماندنش بیشتر تثبیت می شود. اما یک تقلید دیگر هم وجود دارد که من آنرا مطرح می کنم. نمی گویم بی آنکه قدرت استقلال علمی پیدا کنیم مستقل بشویم، پیش از آنکه بی نیاز بشویم، اصلاً غرب را نادیده بگیریم، دنیای امروز و تمدن امروز را نفی کنیم، نه چنین دعوتی دعوت به ارتجاع است و ندیده گرفتگی واقعیت‌های موجود است که در برابرمان هست و خود را بر ما تحمیل می کند. می گویم بدین شکل تقلید بکنیم که ببینیم این آقا که الان ارباب است، از چه مسیری و با چه علمی و با چه طرز فکری و با چه پرورشی و روحیه‌ای و نگرشی و بینشی و با چه جهان بینی و کوششی و با چه گذشته‌ای به ارباب شدن رسیده است. و بعد من، آن مسیر را، آن شرائط و آن علل را که او را به ارباب شدن رسانده باید بگیریم، بشناسم و تقلید کنم، این تقلید دوم، ضد تقلید اول است. تقلید دوم مرا از نوکر بودن، ضعیف بودن و تحت تاثیر بودن نجات می دهد و مرا به سطح ارباب ارتقاء می بخشد. تقلیدی که شاگرد از معلمش می کند، تقلیدی منطقی و مترقی است. طرقی را که معلم طی کرده برای استاد شدن، شاگرد هم همان طرق را طی می کند برای اینکه او هم استاد دیگری بشود این تقلید درست و سازنده و ضروری است و اگر نکند، برای همیشه جاهل می ماند.

اما تقلید دروغین نوکرمانه به تعبیر فرانز فانون: میمون وار و

مهور است؛ تقلیدی است که هرچه ما مقلد تر باشیم، بیشتر می مانیم
مصرف کننده غربی، تحت تأثیر غربی، نژاد دست دوم شرقی و نژاد
نیازمند دائمی به غرب؛ و بعد به شکلی در می آئیم که اصولاً او را به
عنوان نژاد برتر، فرهنگش را به عنوان فرهنگ برتر، قضاوتش را،
بینشش را، زندگی‌اش را و اخلاقش را به عنوان خصوصیات برتر
از خودمان می پذیریم؛ و وقتی که شرق، مسلمان، بودائی، هندی، ایرانی،
(فرقی نمی کند) پذیرفت که غربی نژاد برتر است و بهتر می اندیشد،
ذلت خودش را برای همیشه تضمین کرده است. و آنچه از نژاد برتر
سرمی زند، بطور مطلق و بی چون و چرا، برتر است و قابل تقلید؛
ملاک ارزیابی انتساب به نژاد برتر است، نه عقل و نه حق و نه پاسخ
گوئی به نیاز و درد. این است که نه تعصب کور، نه تقلید کور بلکه
تقلیدی آموزنده و انتخاب شده. تقلید شاگرد از استاد، نه تقلید
میرید از مراد.

متأسفانه برخی از روشنفکران و رهبران شرق مثل تقی زاده از
فرنگ که برگشت گفت: مردم ایران، شما فقط یک راه حل دارید و
آن اینست که از فرق سر تا ناخن پا فرنگی بشوید. و این دعوتی بود
که امثال او در سراسر کشورهای شرق و کشورهای اسلامی به خصوص
در این عصر عنوان کردند و همه از یک حلقوم در می آمد (ترکیه مظهرس).
همان حلقوم، که ژان پل سارتر در مقدمه (مغضوبین زمین)
Red Larmée de l'Inde می گوید.

می گوید ما در قرن نوزدهم (دوران طلائی استعمار) این شبه
روشنفکران آفریقائی و آسیائی و آمریکائی لاتین را به اروپا می آوردیم
و مدتی توی لیمبون و پاریس و لندن و آمستردام راه می بردیم و بعد
از چند ماهی که اینها را با رقص و با ژست و با آرایش و با لباس و بسا

احوالپرسی و یا تزئین ساختمان و لباس و خانه و زندگی مدرن و یک مقدار ته لهجه فرنگی پیدا کردن و ادا و اطوار اروپائی یاد گرفتن سرگرم می کردیم، به کشورهای خودشان پس می فرستادیم. اینها وقتی بر می گشتند، به خاطر اینکه تشبه به نژاد برتر پیدا کرده اند، خودشان را از جنس قومشان که نژاد پست تری هستند - نمی دانستند و رسالتی را برای خود قائل بودند که رسالت یک بلندگو بود. می گوید، ما از آمریکا، از پارسی و از لندن کلماتی را به دنیا اعلام می کردیم و می فرستادیم. و در اعماق آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، دنیای استعمارزده سوم، دهنهایی ناخودآگاه به تقلید باز می شد و کلماتی را که ما از غرب فرستاده بودیم، آنها برای ملت خودشان رله می کردند؛ اینها بهترین سوگلی های استعمار بودند و بهترین واسطه های انتقال آن چیزی که ما میخواستیم به ملت های بومی شرقی منتقل بکنیم و پلبی بودند میان ما و توده های خودشان؛ و در سراسر این کشورها این نداها بلند می شد.

حتی پیش از این خیلی از روشنفکران دچار یک چنین غرب پرستی شده بودند که داستان بسیار مضحك و خندناور دارد. پطرکبیسر - که شاید علت کبیر شدنش همین است که الان عرض می کنم - جوانی بود که در هلند تحصیلات اروپائی کرد و بعد روشنفکر هم شد. همیشه در این فکر بود که ملت او (ملت روس) چرا اینقدر عقب مانده است که حتی، مثلا از ایران چندین مرتبه شکست می خورد، در صورتیکه اروپائی ها و منجمله هلندیها اینهمه پیشرفته هستند و در ناز و نعمت و رفاه و تمدن غرقند. مدتها فکر کرد و تحقیقات عمیق و بررسی و تحلیل و مقایسه تا اینکه علت بدبختی را پیدا کرد. بدین معنی که علت بدبختی روسیه همان است که عکسش علت خوشبختی در هلند و آن اینست که، این هلندیها که این همه ترقی

کردند و زندگی مدرن و مرفه دارند به خاطر اینست که صبح به صبح ریش عایشانرا می تراشند، کرم می زنند، اودکلنی زنند و تمییز می کنند و بعد وقتیکه وارد زندگی روزمره می شوند نشاط دارند و از دیدار همدیگر خوششاک می آید و در نتیجه يك حیات و حرکت و خوشبینی در زندگی آنها ایجاد می کند. اما علت بدبختی روسیه این ریشهای دراز است. (۱) علت بدبختی را پیدا کرد و برگشت. قدرت را که به دست آورد فرمان داد که در يك روز همه ریشها را بتراشند. وعده ای که میخواستند زندگی کنند، گفتند: "گور بابای ریش، رفت که رفت، تازه ریش چه ربطی دارد به زندگی؟" وعده ای که تعصب به خرج دادند و این را به عنوان شخصیتشان و حیثیت شان و اشرافیت شان و مذهبشان می دانستند، خانه نشین شدند و بیرون نیامدند. جنگ و گریز و فشار و تهدید و شکنجه برای تراشیدن ریشها شروع شد و بالاخره موفق شد! ریش بدبختها ترشید شد، اما ریشه بدبختی ها همچنان ماند.

این گونه فرنگی مآبی ها و تقلید هائی که به قول تقی زاده " از فرق سر تا ناخن پا فرنگی بشویم"، دعوت گروهی بود برای جلوگیری از عقب ماندگی شرق. و عکس العطش، دعوت منفی ضد غربی بود که غرب را رها کنیم، ندیده بگیریم، در پوست خودمان بمانیم و حصارى از تعصب و نفی زندگی امروز دور خودمان بکشیم و بر پایه های سنتی خودمان زندگی مان را ادامه بدهیم و از همه مظاهر غربی دست بشوئیم. این يك نوع عکس العمل آن بود بصورت ارتجاعی و انحرافی و نگه داشتن شرق همواره در يك نظام فئودالیه و يك تولید زراعتی

۱- تولستوی را نگاه کنید، اغلب روسها آن جور ریشهای دو متری و يك متری داشتند.

ویک زندگی کهنه و باز همواره دست‌روم و ضعیف‌تر از قبل ماندن.

بنابراین، هر دو شعار با اینکه ضد هم بود، هر دو به نفع استعمار غریب در قرون هیجدهم و نوزدهم و اوائل قرن بیستم بود. مهاجمان ویرانگر فرنگی مآب، مأموران استعمار بودند و نقاب تجدد و تمدن و علم و پیشرفت بر چهره داشتند و مدافعان محافظه‌کار و مقاوم‌تر، مأموران ارتجاع بودند و پاسدار کهنگی و جمود و نقاب دین و تقدس و اخلاق و معنویت و اصالت زده بودند! فرنگ رفته‌ها و نجف رفته‌ها در برابر هم ایستادند و جنگی را آغاز کردند که تنها نتیجه‌اش اغفال از هان از جنگ انقلابی و ضد استعماری بود جنگی که هر کدام پیروز می‌شد، مردم شکست خورده بودند — چنانکه می‌بینیم! — و این سخن از یک تیپ اجتماعی است، یک گروه، هرچند روشنفکران راستین از میان عمین فرنگ رفته‌ها بیرون آمدند و رهبران نهضت‌های ضد استعماری و جنبش‌های بیدارکننده و بسیج‌کننده مردم نیز از متن همین روحانیت سرزده‌اند، از سید جمال بگیر و بیاض و "روح خدا" در همین کالبد متحجر و رسوبی صلصال کالفخار "روحانیت" دمیده است. (۱)

۱- من "روحانیون" را با "علمای اسلامی" یکی نمی‌گیرم، بلکه متضاد می‌بینم. در اسلام، ما دستگاهی، طبقه‌ای یا تئوسی به نام "روحانیت" نداریم. این اصطلاح خیلی تازه است و مصداق آن هم نوظهور. در اسلام، ما "عالم" داریم در برابر غیرعالم، نه روحانی در برابر جسمانی. برخی گفته‌اند چرا من گاه جدی‌ترین و عمیق‌ترین دفاع را نسبت به این "جامعه" — یعنی جمع — کرده‌ام و قوی‌ترین ایمان‌ها و امیدها را بدان نشان داده‌ام و گاه شدیدترین حمله‌ها را علیه آنها کرده‌ام و این تضاد زاده تضاد چرا؟ این تضاد میان "روحانیون" و "علماء" است که متأسفانه هر دو تئوسی، غالباً یک لباس دارند و یک پایگاه ظاهری در جامعه مذهبی،

سومین گروه، روشنفکرانی هستند که بدین خود آگاهی رسیده اند

هر چند نقششان متضاد است. روحانی است که می گویم تنها رابطه شان با مردم "دستی است برای گرفتن و دستی برای بوسیدن"! این ها معمولا از اسلام، (تاریخ، عقاید، قرآن، سنت، تشیع، فلسفه احکام، روح و جهت اصلی رسالت پیامبر، مکتب علی، نهضت حسین، عدل، امامت، انتظار...) هیچ نمی دانند، نقشی ندارند درست کپیه، خاخام ها، راهب ها، کشیش ها و موبدان... شاخه ای از شجره روحانیت رسمی همه مذاهب عالم، شجره ای که اسلام قطع کرد ولی طبقه حاکم و دستگاه حاکم به خاطر نیازی که داشت برای پایگاهی در میان توده، توجیه وضع موجود و تخدیر مردم، یعنی تحریف حقایق مذهب و استخدام آن در خدمت مصالح قدرت، کم کم چنین دستگاه رسمی را به وجود آورد. در تسنن از همان آغاز، عصر عثمان خشت اول (کعب الحبار) و سپس در خلافت بنی عباس، با رسمیت یافتن چهار مکتب فقهی و طرد اجتهاد و نفی مکتب جعفری که در مسیر بود و فقهی صادق، و در تشیع، پس از صفویه که وارث نظام سلطنت و خلافت اسلاف بود ولی در لباس مقدس تشیع، و در نتیجه باید تشیع از میان مردم برخیزد و در "مسجد شاه" همسایه عالی قاپو شود و چنین نقشی را "عالم" نمی کرد، "روحانی" ساختند، که همدست و همکار قزلباش بود و تعلینش لنگه دیگر چکمه و هر دو یک جفت کفش در پای "شاه سلطان سید حسین"!

و پیدا است که در چنین نظامی که جهل و جور همه استان می شوند "عالم عدالت خواه و امامت شناس" - یعنی عالم شیعه - چگونه کم از صحنه کنار می رود و روحانی بر صحنه مسلط می شود.

که هم ضرورت تغذیه از ریشه های شرقی جامعه شانرا احساس کنند

و این است که چهار قرن پس از صفویه می بینیم، شخصی چون ... بدون آنکه کسی در تمام این مملکت شیعه شنیده باشد که يك خط چیزی نوشته باشد و یا يك کلمه درس داده باشد و جز "توصیه" - که از فیش های علمی پرفسور ماسینیون درباره حضرت فاطمه بیشتر است - اثری آفریده باشد، آیت الله می شود و بیجا و بیروودم و دستگاه و نام و نان ... و در همین حال، کوهی از علم و تحقیق و در کنارش انبوهی از کار در گوشه دور افتاده شوشتر نشسته و نامش را هم کسی نشنیده است! برای روحانی نه تنها علم و تحقیق در اسلام و حتی قرآن و سیره و زندگی ائمه فضلی نیست که نقص است، او را "سبک" می کند!

این یاد آوری را باز هم کردم تا سوء تفاهم نشود، زیرا امروز که روشنفکران و حتی مردم ساده و روشن بین، این دوگانگی را در زیر این لباس و آرایش یگانه احساس کرده اند و به همان اندازه که به ارزش بزرگ عالم شیعی احترام می گذارند و اعتقاد دارند، دست روحانی را خوانده اند و جهل را در لباس علم شناخته اند، روحانی برای دفاع از خودش، در پشت سر "عالم" مخفی می شود و او را که قربانی روحانی است، سپر می گیرد تا حق پرستان راستین که در دفاع از اسلام و تشیع و ضرورت دفاع از عالم اسلام شناس و تشیع فهم، بر این دشمنان اسلام و تشیع و علم، تیر کلمات رسواگر و گلوله آیات روشنگر بر این نقابداران سیاه نفاق پرتاب می کنند و این بت های تثلیث را در سرزمین توحید ابراهیمی، با جمرات سرزمین شعور، رمی می کنند دست و دلشان بلرزد که نکند چهره پاک عالم خدشه بردارد و وجدان قدسی ایمان جریحه دار

و هم ضرورت انتخاب در برابر غرب را و واقعیت‌ها و موفقیت‌ها ی تمدن امروز جهان را . روح جهان را آگاه شدند و در این میانه راه دیگری را پیش پای ملت خودشان نهادند و آن راه در یک شعار اینستکه : بر پایه های فرهنگی خود آگاهانه خودمان ، خودمان بمانیم اما در برابر غرب خود آگاهانه و مستقل - و نه به

شود و این است که اگر سکوت کنیم به عقد شوم جهل و جور کسک کرده ایم و هر روز شاهد زاد و ولد فرزندان نامشروعشان که تحریف و جمود و جعل و ذلت و تمکین و خواب و تخدیر . . . است خواهیم بود و اگر بتازیم ، "حجت" های راستینی که در آن میان هستند و چه بسیار ، (و هنگام صلح ، در پس جبهه شان میافکنند و هنگام جنگ ، پیشاپیش صفشان میآورند) صدمه زده ایم !

می بینی برادر که کار چه دشوار است و در عین خشونت ، تا کجا ظریف ؟

راهی که من در این میانه انتخاب کرده ام - من که بزرگترین امیدم به همین حوزه های علمی است و چشم انتظارم به همین حجره های طلبگی ، و در عین حال بزرگترین رنجم از همین جا بر می خیزد - این است که در برابر هیاهوها و دشنامها و تحریکها و توطئه ها . . . سکوت کنیم و تحمل ، سکوت و تحملی علی وار در آن بیست و پنج سال دردناک ! هرگز به جنگ و جدال و جواب گویی و مناقشه نپردازیم و در عین حال ، به روشنگری بپردازیم و به نقد و طرح کجی ها و خرافه ها و بدآموزیها که به نادرین پراکنده اند . در یک کلمه ، در برابر آنها سکوت کنیم ، با مردم حرف بزنیم . چه ، بزرگترین درسی که از یک عالم روشنگر اسلامی معاصر آموخته ام اینست که : " اینها را نباید از مردم گرفت ، مردم را باید از اینها گرفت ! " همین !

شکل قهر - به شکل کسی که می شناسد و بر اساس نیازهای خودش انتخاب می کند . تقلید نشیم ، انتخاب کنیم . و شرق را از طریق که غرب را بدین مرحله از قدرت و سیادت رسانده ، راهنمایی و رهبری کنیم و بدین مرحله برسانیم .

این نه تقلید است و نه نفی مطلق تقلید ، بلکه يك تقلید خود آگاهانه ، انتخاب کن مرقی است که عر انسانی از پیشرفته ها تقلید می کند برای اینکه پیشرفت کند ، نه برای اینکه عموار مقلد بماند . زیرا در برابر غرب مهاجم (مقصودم فرهنگ و تمدن است) ، نه باید چشمها را بست و نه باید بدان خیره ماند ، بلکه باید "مرد" و درست دید . اگر به سوی او اقبال کنیم ، رویاری به دامنش افتاده ایم و به کامش ، و اگر از او ابدار کنیم ، نه تنها به ارتجاع گرفتار شده ایم که از پشت صید غرب شده ایم .

این مسأله که ما الان در برابر غرب ایستاده ایم - که به هر حال هست - و هر دقیقه و هر ثانیه جریانهای فکری و فرمهای زندگی مادی و معنوی و هنری و ادبی و حتی اخلاقی از غرب به طرف ما جاری است ، این ضرورت را برای ما به وجود می آورد . پس باید غرب را بدین معنی بشناسیم که چگونه این مراحل را طی کرد تا به الان رسید ؟ تحلیل دقیق و علمی و درست این سؤال ، ما روشنفکران را بدین راه کمک می کند که علل ترقی غرب را بشناسیم و در باره اش درست و منطقی و آگاهانه قضاوت کنیم . و این آگاهی است که راه را برای ایجاد و اجرای نقش و مسؤلیت انسانی مان فراهم می کند . و برای این منظور ، من از يك مخروط استفاده می کنم .

الان وقتی می گوئیم غرب ، به معنای علم ، زندگی صنعتی ، علم ، اخلاق ، روابط اجتماعی و غم تمدنی که بر جهان عرضه می کند ،

مجموعاً غرب امروز را می سازد . و تیپ انسان امروز تیبی است که با خصوصیات غربی و به عنوان تیپ غربی در جهان ارائه می شود . بطوریکه وقتی می خواهند ، دخترشایسته ، پسرشایسته و مرد شایسته انتخاب کنند ، بر اساس ضابطه هائی است که در خود غرب تعیین و به جهان ابلاغ می شود و هر کس که کمی با آنها جور نباشد ، شایسته نیست . (۱)

این غرب با این وضع فرهنگی و این دوره خاص تحول تاریخی که الان به آن رسیده است ، یک غرب سه قرن اخیر است . یعنی انسان امروز به عنوان یک انسان غربی با همه خصوصیات فکری و روحی و زندگی اجتماعی ، در سه قرن اخیر (قرون جدید) شکل گرفته ، تیپ گرفته ، نوع خاصی از تمدن را ساخته و نوع خاصی از زندگی را به جهان ارائه کرده است . این سه قرن یک دوره خاص است . پیش از این سه قرن دوره خاص دیگری بوده است که غرب با طی کردن و گذشتن از آن به شکل امروز در آمده است . و غرب معاصر ، غرب دو سه قرن اخیر که ما می شناسیم در پانزده بیست سال و حتی ربع قرن اخیر است که دارد از شکل فعلی اندیشیدنش شکل فعلی احساس کردنش شکل فعلی ، عرضه علم زندگی و تمدن به یک شکل نهائی دیگری (که دوره انتقال ، اکنون آغاز شده) تحول پیدا می کند .

بنابراین ما برای اینکه تحول غرب را به شکل امروز آگاهانه تعقیب کنیم و بتوانیم نقاط ضعف و قوتش را بشناسیم ، می آئیم و تحول تاریخی جامعه غربی را دوره بندی و گروه بندی می کنیم

۱- و البته این کلمه شایسته درست است ، اما برای چه کاری ؟
خوب ، روشن است !

و برای تحلیل طبقات فرهنگی و روح حاکم بر این جامعه و نیسب و تشخیص گروههای گوناگون، این مخروط را به کار می‌بریم تا بدین مرحله برسیم که غرب دارد از وضع فعلی به یک وضع بعدی، که آن وضع را امشب می‌خواهم با این مخروط جاد و گرانه نشان بدهم، تحول پیدا می‌کند و این حرف اساسی من است.

در قرون وسطی، در جامعه غرب قرن یازده تا شانزدهم که قرون قبل از سه قرن اخیر است، این مخروط را فرو می‌کنیم. از سر تا پائین مخروط سه رده یا سه طبقه پیدا می‌شود.

(من خیلی عذر می‌خواهم که لحم لحم معلمی است و نه لحم یک سخنران در یک مجلس بزرگ و عمومی. چون بمعلمی عادت کرده‌ام و جور دیگر نمی‌توانم حرف بزنم.) (۱) و اگر برای خانمها و

۱- ده بیست سال پیش ما رفته بودیم به مجلس شورای ملی تماشا کنیم ببینیم آنجا چه جور جایی است. آنروز وکلا بر سر یک لایحه به جان هم افتاده بودند و با هم دعوا داشتند. یک عده کشمکش می‌کردند و یک عده هم چرتشان گرفته بود، خلاصه اوضاع عجیب و غریبی بود. جناحهای مختلف و گروهها و دسته بندیهای مختلف، همیاهومی کردند، یکعده به دفاع و یکعده به عنوان مخالفت و انتقاد. در میان اینها آقای بود که نه چرت می‌زد و نه کاری به این کارها داشت (مشرب و سیمی بعضیها داشتند که کاری به این مسائل دنیائی نداشتند)، نه جز بانده مخالف بود، نه جز بانده موافق، نه جز بانده بی طرف، خودش تک بود. یک گوشه نشسته بود و به هیچکس کاری نداشت. اما هر وقت شلوغ بلوغ می‌شد، بلافاصله ناراحت می‌شد، بلند می‌شد می‌رفت پشت تریبون می‌گفت که " آقایان اینجا آخر مجلس است ساکت باشید

آقایانیکه از سطح دانشجوئی، از لحاظ حیثیت اجتماعی، بالاتر هستند، این لحن برای آنها سوء ادب است، مرا می بخشید.

قاعده مخروط را، یعنی اکثریت حجم مخروط را (مثلاً $\frac{1}{3}$ ارتفاع)،

توده مردم پر می کند. (۱) بالای این طبقه تحتانی مخروط، يك قشر، يك لایه نازک وجود دارد که آن لایه نازک، اسمش در هر دو وره ای انتلکتوئل (۲)

يك كهی ادب را رعایت کنید. " ناراحت می شد و اینها را به سکوت دعوت می کرد باز می رفت می نشست، دیگر کاری نداشت تا باز شلوغ می شد. آن کسی که پهلوی من نشسته بود گفت: این معلم است! فقط و فقط می خواهد کلاس را ساکت کند! ولو وکیل مجلس هم باشد نمی تراند از معلم بودنش در بیاید، تا آخر عمرش هم دلش می خواهد تخته سیاهی باشد و بچه ها ساکت بنشینند! بچه های مجلس شورای ملی! این است که نمی شود از معلم بودن که يك رنگ تندى دارد و با هیچ صابونی عطری و آب زمزمی شسته نمی شود، دست کشید.

۱- این مخروط فرهنگی است، مخروط طبقات اقتصادی نیست. چون بعضی ها ممکن است بگویند که نظام اجتماعی بر اساس طبقات اقتصادی است و طبقات اقتصادی را بر اساس نقشی که در تولید بازی می کنند تقسیم بندی می کنیم. بله، این را قبول دارم، اما اینجا يك بشر فرهنگی دارم به جامعه می رهم و این منافق با طبقات اقتصادی نیست.

۲- انتلکتوئل را باید توضیح بدهم و عهد آ این لغت فرنگی را به کاربردم بخاطر ابهامی که در ترجمه فارسی اش هست. مردم دو دسته هستند: يك عده کار بدنی می کنند، يك عده کار فکری بعضی ها ابزار کارشان نیروی بدنشان است، و بعضی دیگر نیروی مغزشان. انتلکتوئل "Intellect" را طبقه کارگر فکری می شود ترجمه

است. و بالاتر از این قشر و این رده که ردهٔ تحصیل کرده های فوق عوام است، ستارگانند. چرا می گویم ستارگان؟ به دو دلیل، یکی اینکه اینها آنقدر زیاد نیستند که یک قشری در جامعه ایجاد کرده باشند، آنقدر زیاد نیستند که یک طبقه تشکیل داده باشند (۱).

کرد. الان دانشجویان جزء طبقهٔ انتلکوتل یک جامعه هستند. مترجمین، نویسندگان، شعرا، هنرمندان، وکلای دادگستری، معلمین، استادان، سیاستمداران، روزنامه نویسان، اینها همه جزء طبقهٔ انتلکوتل جامعه هستند، یعنی کار فکری می کنند، فقط با نوع تفکری که دارند و قدرت فکری و مغزی و تحصیلاتی که دارند. در جامعه شان کاری کنند و نقشی بازی می کنند و مجموعه این گروه های مختلف، یک طبقه و یک رده یا قشری را می سازد به نام انتلکوتل. در فارسی، انتلکوتل به معنای روشنفکر ترجمه شده است و این غلطی باشد. روشنفکر ترجمهٔ کلمهٔ (Clairvoyant) است یعنی روشن بین. انتلکوتل یعنی کسی که کار فکری و مغزی می کند، اما ممکن است تاریک فکر هم باشد ممکن است اصلاً فکر نداشته باشد. و روشنفکر یعنی کسی که درکش و آگاهی اش بسیار بالا است و این ممکن است تحصیلات هم نداشته باشد.

۱- قشریایک طبقهٔ جامعه را وقتی می گوئیم تشکیل شده که در سراسر اندام جامعه آن قشر را حس کنیم و بیابیم. در اروپا و جامعه های صنعتی بزرگ کارگر به صورت یک طبقه در آمده است، اما در جامعه ای که هنوز در یک دورهٔ صنعتی نیست و فقط در یک یا دو گوشهٔ آن یک صنعت بسیار پیشرفته ای به وجود آمده و سرمایه گذاری شده، یک گروهی از کارگران صنعتی در آن به وجود آمده و طبقه ای به نام طبقهٔ "پرولتر" هنوز تشکیل نشده است. اگر در هر گوشه از شهر، از جامعه، از جمعها، از کافهها، از کوکتل پارٹی ها،

یعنی این افراد که در قله مخروط زندگی می‌کنند، تک آدمها، تک اندیشه‌ها، تک نبوغها، وستارگانی هستند که سرمی‌زنند و هنسوز به شکل يك نوار یا يك لایه فراگیرنده در نیامده‌اند. دلیل دیگر اینکه، تاریخ نشان داده است که اینها برخلاف عوام و برخلاف آن طبقه فوق‌عوام که طبقه انتلکوتل باشد می‌اندیشند. اندیشه نو، جهش نو و ضربه نو به کالبد جامعه می‌زنند و بینش نو به دوره خودشان ارائه می‌دهند. اینها هستند که جامعه را از این شکل فعلی به شکل بعدی تبدیل می‌کنند و تیپ کنونی فکر و احساس و اخلاق و فرهنگ و علم و زندگی اجتماعی را به يك تیپ دیگر منتقل می‌کنند.

اینها هستند که به صورت ستارگانی در قله مخروط و در انتهای يك دوره سرمی‌زنند. و بعد با اندیشه خودشان، ایدئولوژی خودشان و طرز تفکری که دارند - که نوع بیسابقه‌ایست - از شروع يك دوره بعدی حکایت می‌کنند. و اینها گرچه تک آدمهای غریب در دوره خودشان هستند اما رشد اینها، مبارزه اینها، رسالت اینها، ادامه طرز تفکر اینها، و ضرورت و نیاز جامعه، کم‌کم جامعه را به طرف اندیشه آنها گرایش می‌دهد. و در دوره بعد صد سال یا دویمت سال بعد می‌بینیم که این ستاره‌ها که در دوره پیش برخلاف گرایش عمومی و روح عامه حاکم بر لایه انتلکوتل، اندیشه خودشان را عرضه می‌کردند و منفرد و مهاجور و محکوم و طمعون بودند و حتی قربانی می‌شدند، در دوره بعد همین ستارگان رشد کردند و خودشان تبدیل به آن نوار انتلکوتل مخروط شدند. و این علامت این است که دوره عوض شده و جامعه وارد دوره انتقالی

از دانسینگ‌ها، از مسجدها و از معبد‌ها این قیافه را ببینیم، در آنجا معلوم می‌شود که این گروه تبدیل شده به طبقه.

بعدي شده است .

دوره ، مجموعه يك نوع روح و يك نوع زندگي است . در اين دوره و در اين شكل ، مخروط جديد تكامل پيدا مي كند و بعد به انتهاي رشد خودش كه رسيد ، دومرتبه ستارگاني در نوك مخروط سرمي زنند . باز ستارگان جديد برخلاف آن قشر انتلكوئل تازه مي انديشند و باز اندیشه فردا را ، دوره فردا را و انسان فردا را عنوان مي كنند ، مطرح مي كنند و باز كشمکش تازه ای بين آن ستاره ها و اين طبقه انتلكوئل به وجود مي آيد . و اين كشمکش همواره به زبان طبقه انتلكوئل موجود و به نفع آن ستارگان درخشاني كه از آينده و از طلوع فردا خبر مي دهند تمام مي شود ، تا دوره بعد كه باز اين ستاره ها تبديل به يك قشر انتلكوئل بشوند ، يعني جانشين قشر انتلكوئل دوره قبل . اين صورت مساله اين مخروط است .

حالا اين مخروط در قرون وسطی عمل مي كنيم . اين مخروط را فرومي كنيم به جامعه غربي . توده جامعه غربي كه قسمت تحتاني مخروط را پرمي كند ، توده مذهبي است ، كاتوليک است ، به شدت متعصب است ، سطح تفكرش بسيار پائين است ، اسير سنت های موروثي است كه به نام دين به او تعليم داده اند ، گشته گرا است ، آداب دان است ، تسليم وضع موجود است ، معتقد به سنتها و مراسم ديني است و معتقد به تکرار اين سنتها و اصالت اين علائم ديني است . آخرت گرا و معتقد به اصالت مذهب خودش و كفر عمده مذاهب ديگر عالم است و معتقد است كه آن جامعه آنها و سنتها آنها و زندگي آنها و دين آنها ابدی و ازلی است و تنها حق ، اين است . اين خصوصيات توده قرون وسطی در غرب ، يعني در قسمت تحتاني مخروط است .

بالا. طبقه انتلکئوئل. کشیش‌ها هستند. یعنی عمه کسانی که در
"اسکلا"ها (۱) درس می‌خوانند. معز مخروط فرهنگی که انتکلکئوئل
یک دوره هستند و اینها هستند که روح جامعه را می‌سازند و
اندیشه حاکم بر یک ذرن را تعیین می‌کنند در قرون وسطی تحصیل
کرده‌ها و فارغ التحصیلان و طلاب علوم دینی اسکلاهای وابسته به
کلیسا بودند. درز تفکر این انتلکئوئل قرون وسطی روشن است
روحانی (۲) بودند. یعنی معتقد بودند که یک مقدار از ذات
(Saint Esprit) (روح القدس) در بعضی آدمها حلول کرده و آنها
را روحانی نموده و بقیه که این روح را ندارند آدمهای جسمانی
هستند و بنابراین دوتا نژاد در جامعه وجود دارد یکی نژاد
روحانی است یعنی دارای "سن اسپری" و یکی نژاد جسمانی است
۱- "اسکلا" به معنی مدرسه است اما مقصود مدرسه خاصی است
چنانکه الان هم در زبان فارسی وقتی می‌گوئیم مدرسه یا مدارس
مقصود مدارس قدیمه است و مدارس جدید را دانشکده دانشگاه
دبیرستان و غیره می‌گوئیم. در اروپا هم مقصود از "اسکلا" مدارس
علمی‌ئی بود که وصل به کلیسا باشد و کمبریج و سوربن یک چنین
اسکلاهای بودند. در این اسکلاها تدریس میشد
همه تحت نظر مذهب و کلیسا بود. و مواد تعلیم و تربیت فلسفه
تعلیم و تربیت و هدف از آن را سازمان کلیسا تعیین می‌کرد و عمل
می‌نمود. نه تنها دین بلکه علم و نه تنها علم بلکه زندگی و حتی
روابط اجتماعی و حتی آرایش همه در انحصار سازمان کلیسا بود و
از طرف آن به جامعه ابلاغ می‌شد.
۲- این یک کلمه غریبی و یک اصطلاح کلیسایی است که ترجمه شده و
در کتب ما آدمی به اسم روحانی نبوده و این اصطلاح تازه آمده است.

ست
فاقد سن اسپری که او برای نجات خودش و تقریباً به مسیح باید ر
به دست روحانی بدهد تا تقدیس بشود و الا همانطور گمراه و آلوده
می ماند .

این داشتن سن اسپری در طبقه انتلکٹوئل قرون وسطی یعنی
طبقه روحانی یک حقوق اجتماعی و در نتیجه قدرتها و امتیازات
سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بی برای آنها به وجود آورد که این
قدرتها حق حاکمیت بر سرنوست بشر را در همه ابعادش تامین
می کرد . اینها فلسفه می خواندند اما به شکلی که کلیسا تعیین
می کرد تولید می کردند اما باز تولید و نفش اقتصادی آن در اختیار
کلیسا و تعیین کلیسا بود . نظام فئودالیت با اینک یک نظام تولیدی
است نظامی بود که بوسیله کلیسا توجیه شده بود . حتی عنصر
و ادب و حتی نظریات علمی ، نظریاتی بود که باید طبق الگوهای
کلیسا ارائه می شد . بطوریکه مردی را که کشف کرد خون در رگ
حرکت می کند سوزاندند برای اینکه بیخود چنین حرفی زده . آن
خصوصیات امتیازاتی به انتلکٹوئل غرون وسطی داد که در یک
" کلمه روحانی بودن " خصوصیاتشان و تیبشان مشخص می شد . یعنی
نماینده خدا در زمینند ، حامل روح القدسند جانشین مسیح
و تجسم بخش وجهه روحانی مسیح در زمینند و مسوول استقرار
سلطنت الهی همچنانکه او در آسمان است اینها در زمین هستند .
دیگر هم " عوام کالانعامی " هستند که باید تحت شبانی و چوپانی
این روحانیون باشند و باج بدهند . انعام یعنی گوسفندان و آنها
مردم را انعام می گفتند یعنی اینکه هم پنمشان و هم شیرشان
مال ما است .

در انتهای - و ره قرون وسطی ستارگانی در قله مخروط سر

می زنند . این ستاره‌ها برخلاف روح حاکم بر جامعه، قرون وسطی می اندیشند و طرح نو در انداختند . طلوع انسان تازه و دوره تاریخی تازه ای را با وجود خودشان گواهی می دهند . اینها معتقد به آزاد شدن علم از تحکیم‌های سازمان روحانیت هستند معتقد به جستجوی علم و مسوولیت آن در تامین زندگی مادی انسان هستند در صورتیکه انتلکژوئل حاکم یعنی همین روحانیون معتقدند که علم به زندگی مادی مردم نباید کاری داشته باشد در جستجوی حقیقت و اثبات حقانیت دین باید باشد .

اینها معتقد بودند که جستجوی در ماوراء الطبیعه را چون ممکن نیست باید رها کرد و به جای آن جستجوی در زندگی و طبیعت را جانشین کرد که هم ممکن است و هم مفید در صورتیکه انتلکژوئل حاکم برخلاف آن جستجوی کشف راز آفرینش را و اثبات حقانیت مسیح را و اثبات خداوندی مسیح را و اثبات این مشکل را که " خداوند هم سه تا است و هم یکی " به عهده علم گماشته بود . و " سن اوژن " که آدمی است مثل ابوغلی سینای ما و نابغه ترین دانشمند وابسته به این قشر در قرون وسطی است رساله " بزرگی نوشته و در آنجا ثابت کرده که چند میلیون فرشته در نوک يك سوزن جا می گیرند بدون اینکه نوک سوزن بهن باشد یا فرشته‌ها فشرده به هم بنشینند . دقیقاً شماره اش را تعیین کرده در صورتیکه ستاره های اوج این قله معتقد بودند که این تحقیقات را رها کنیم و به زندگی انسان بیندیشیم و از این نبوغ در راه بهتر زیستن انسان در روی زمین استفاده کنیم نه اینکه این معضلات را کشف کنیم که اگر کشف هم بکنیم فایده ای ندارد .

این ستاره‌ها معتقد بودند که يك زبان جهانی به تعلیم و

تربیت صدمه می‌زند برای اینکه هر چه‌ای زبان مادریش را بهتر می‌تواند حس کند و بفهمد و کلیسا معتقد بود که باید به زبان خداوند صحبت کرد و زبان خداوند با اینکه عبری بود (چون انجیل و تورا هر دو به عبری است) ولی چون در زمان رومیها به لاتین ترجمه شد و کاتولیک که اصولاً یک قالب ریزی مسیحی گونه نظام و امپراطوری رومی بود، زبان لاتین که زبان رومیهای ضد مسیح بود زبان خدا شد. و بعد معتقد شدند که همه تعلیم و تربیت‌ها در همه مدارس اروپا باید به زبان لاتین باشد. حتی تعلیم و تربیت معمولی نه فقط دینی. در صورتیکه اینها معتقد بودند که تعلیم و تربیت باید به مدارس (لائیک / laïque) ملی و زبان قومی انجام پذیرد. آنها معتقد بودند که انجیل با زبان لاتین باید در تمام دنیا خوانده بشود. اینها معتقد بودند که انجیل را باید به زبان قومی ترجمه کرد.

آنها یعنی انتلکوتل حاکم معتقد بودند که فقط و فقط مسیح است که می‌تواند بر جهان حکومت کند و ما چون نماینده مسیح هستیم به جانشینی او بر جهان حکومت می‌کنیم و اینها معتقد بودند که هر ملیتی حکومت داخلی خودش را باید بر اساس سنتها و قومیت خودش بنا نهد و فقط از لحاظ دینی باید تابع شما باشد نه از لحاظ سیاسی و نظامی. و آنها معتقد بودند که فتوایته به عنوان زیربنای زندگی اشرافی و مذهبی دینی باید اساس زندگی باشد چون مسیحیت از آن ارتزاق می‌کرد و از این فتوایها بود که سربازان و مجاهدان جنگهای صلیبی را می‌گرفت اما اینها معتقد بودند که به جای فتوایته که تجزیه و تفرق جامعه، اروپائی را در برابر مسلمین ایجاد کرده باید مرکزیت سیاسی و قدرت حکومت مرکزی ایجاد بشود.

این اختلافات بین انتلکٹوئل حاکم بر قرون وسطی و آن ستاره‌ها که در قلمخروط در انتهای قرون وسطی به وجود آمده بود جنگ رنسانس و قرون وسطی بود. آن ستاره‌ها چه کسانی بودند؟ کسانی هستند که شما خوب می‌شناسید: جوردانو، کپلر، گالیله، دکارت، کانت، فرانسیس بیکن، راجرز بیکن و امثال اینها، رهبرانی که قرون وسطی را فروریختند و آن حکومت روحانی و مذهبی سازمان کلیسا را کنار زدند و دست متجاوز پاپیسم را از زندگی فکری و عقلی و احساسی و اخلاقی و اجتماعی جامعه غرب کوتاه کردند و دامن او را در چارچوب کلیساها و معابد جمع کردند و جامعه را رها کردند و آزاد شدند.

علم تغییر جهت داد، هنر تغییر جهت داد، ادبیات تغییر جهت داد. هنر در قدیم عبارت بود از ابزاری که جهره قدیسان را مجسمه سازی می‌کرد و یا جهره مریم و مسیح را تکرار می‌کرد هنرمند می‌بایستی بر اساس قالبها و ارزشهایی که کشیش تعیین می‌کرد و محصور به پدیده‌ها و اعتقادات انجیل و تورا بود خلق می‌کرد و کسی حق نداشت که چیز دیگری بسازد. کتابهای "شور زندگی" و "رنج و سرمستی" را اگر بخوانید نشان می‌دهد که هنرمندان بزرگی مثل میکل‌آنژ تا چه حد در اسارت تحکم‌های ناآگاهانه و متعصبانه و تنگ نظرانه کشیشان قدرتمند بودند.

و از این فاجعه بزرگتر نیست که یک هنرمند در چنگال یک بی‌هنر بیفتد. بعد آزاد شدند آزادی قدری زیاد بود که بعد از رنسانس تمام مجسمه‌ها را لخت کردند. علیرغم آنچه که کلیسا در قرون وسطی بر آنها تحمیل می‌کرد و این به عنوان این شعار است که هنر از چارچوب هزارساله‌ای که مسیحیت بر آن تحمیل کرده بود رها شده و اکنون هنرمند هرچه دلش بخواهد می‌تراشد. می‌سازد و نقاشی

می‌کند. اینست که برمی‌گردد به دورهٔ هنر رومی، به آزاد شدن هنر، آزاد شدن علم و تغییر مشی زندگی علمی از کشف استمرار متافیزیک به کشف قوانین طبیعت مادی برای استخدام در زندگی مصرفی و اقتصادی.

این ستاره‌ها که در تله سر زدند چون برخلاف روح حاکم بر زمان خودشان می‌اندیشیدند چون علیرغم طبقهٔ انتلکتوئل بوده اینها محاکمه شدند. سوخته شدند، قتل نام شدند و حتی در میان شعله‌های آتش دستور دادند که زن و بچه هاشان بر جنازهٔ سوخته شام بخورند اما ادامه دادند. و همینها طبقهٔ انتلکتوئل بعد از رنسانس را می‌سازند. طبقهٔ انتلکتوئل قبلاً بکسی از جامعه کنار رفته در گوشهٔ کلیساها خزیده و از متن جامعه و از کانون و سرچشمهٔ جوشش حیات و حرکت و تاریخ بگلی بازنشسته شده. جانشینش طبقهٔ انتلکتوئل جدید شده که همان ستاره‌های قلهٔ مخروط فرهنگ در قرون وسطی بودند. و بعد اروپای امروز بوجود آمد که الان هم هست.

باز مخروط را در اروپای بعد از رنسانس و بعد از قرون وسطی فرو می‌کنیم. قسمت تحتانی این مخروط همان عوام‌اند، همان تودهٔ مذهبی قرون وسطی است و هیچ فرقی نکرده است. الان هم اگر به "سن بی‌یر" در رم بروید می‌بینید که موج بیش از سیصد چهار صد پانصد هزار نفر - نه آدم‌های مثل ما کریلای فلان و یسا تیپ‌های خیلی عقب مانده از لحاظ اجتماعی بلکه - آدم‌های خیلی معنون محترم تمدن باشخصیت (۱) از شب قبل آمده اند

۱- توی ایران ما هم از این تیپ کم‌کم دارد به وجود می‌آید توی فرودگاه داشتیم می‌رفتم یک خانم و آقای را دیدم به قدری اینها

جا گرفته‌اند زیر باران و یا آفتاب ایستاده‌اند که در آن روز يك واقعه تاریخی عظیمی را به چشم خودشان ببینند . و آن واقعه اینست که پاپ از پنجره خانه اش مقدار زیادی از شانه اش را به همه نشان می‌دهد و بعد از آنجا دستی تکان می‌دهد و بعد دعائی می‌خواند که کسی نمی‌شنود بعد هم می‌رود .

و اینها که این را می‌بینند چشمها چنان پر از اشک و چهره عا چنان تافته از تقدس و هیجان دینی و بعد هم وجدان چنان سرشار از توفیق که درست هر کدام خودشان را ظرفی می‌دانند که خالی بودند و حالا مصلو از ثواب دارند می‌روند خانه و تا سال دیگر از آن تغذیه می‌کنند ! این توده‌ایست که در قرون وسطی هم بود و حتی پیش از اینکه مسیحی هم باشد همینطور بود .

اینرا می‌خواهم بگویم که این توده ناخود آگاه حتی تغییر دین می‌دهد اما احساس دینی و شعور و خود آگاهی با تغییر دین فرق نمی‌کند . اینست که برتری يك دین بر دیگری در بحث کسب فایده و معنی ندارد بلکه باید دید که هر دین ارتفاع و ارزشش در ذهن پیروانش چقدر است . يك جامعه منحنی اگر يك دین مترقی

خوش لباس و خوش ژست و با وقار و محترم بودند که آدم خود به خود کمی از آنان فاصله می‌گرفت . بعد دیدم صحبت می‌شود و شلوغ شده . از بچه‌ها پرسیدم گفتند این خانم و آقا از دیشب همینطور راست توی فرودگاه ایستاده اند . برای اینکه رومیناپاور که می‌خواهد از اینجا رد بشود نیمساعت اینجا اتراق می‌کند و ممکن است موفق بشوند يك امضا از او بگیرند ! از چنیین عظمتی يك چنین اید آلی ! "جسم کبیر و احلام کعصفور" هیکل مثل شتر اند دینسه مثل يك "چفوک" (گنجشک)

داشته باشد و آگاه نباشد مترقی نمی‌شود، بلکه دین مترقی را در سطح منحنی خودش پائین می‌آورد و در قالبهای آلوده و تنگ خودش می‌فشرد و مسخش می‌کند. و برعکس يك جامعه متمسکین و خود آگاه يك دین منحنی و منفی را در ذهنیت متعالی و مترقی خودشان تبدیل بیک دین مترقی و متعالی می‌کند.

شما مسیح را نگاه کنید چه وجهه ای دارد و چه نقشی در تاریخ بازی کرده است. مسیحی که الان در دنیا وجود دارد - نه آن مسیح حقیقی را که نمی‌شناسیم - يك مسیح ساخت امپراتوری روم است برای توجیه ذلت بردگان شرقی و حکومت امپراتوران رومی که می‌گوید اگر به طرف راست صورت سبلی زدند ای انسان اینکه قابلی ندارد. طرف چپ را بگیر! اگر عبایت را بردند ردایت را هم تقدیم کن زیرا انسان باید در زندگی دوست بدارد حتی دشمن را و گناهکار را ببخشد!

چنین دعوتی بدین شکل حتی برای ملت‌های اسیر امپراتوری عثمانی یا اسیر استعمار غربی بوسیله روشنفکران آگاه اروپائی به صورت يك سیمائی تجسم می‌شود که گوئی منشاء جبار و حرکت و مبارزه است تبدیل به يك مسیحی می‌شود که آگاهی و حرکت و عزت ایجاد می‌کند و تبدیل به يك رهبری می‌شود که عدالت را و آزادی را و رهائی از بند استعمار و استبداد را به توده الهام می‌دهد.

ولی همین شخصیت‌های بزرگی که زندگی‌شان در عزت بخشیدن و الهام آزادی و مبارزه با ظلم و در شهادت گذشته، در يك جامعه منحنی و خواب آلود این خون‌های جوشان تبدیل به يك پتروشیمی حماقتی میشود که خون را تبدیل به هروئین می‌کند چنانکه می‌بینید. مذهبی که تمام تاریخش در تلاش برای توده و برای آزادی و عزت

بخشیدن به مردمش است این حقایق این عقاید و این شخصیتها در ذهنیت منحنط جامعه و پیروانش تبدیل به عوامل منفی می‌شوند. اینست که وقتی سید جمال در "کلید و فرانس" سخنرانی کرد و از اسلام در آن حد متعالی که اومی فهمید سخن گفت ارزست‌رنان (۱) کسی که محکوم و طمعون شده و از طرف کلیسا از معنای مذهب در این حد دچار شگفتی شد و بعد آمد و این اعتراف مشهور را کرد که: اسلام دین انسااست و من اکنون فهمیدم که ارزش هر مذهبی به ارزش شعور و احساس پیروان آن مذهب بستگی دارد.

در دوره بعد، یعنی الان اگر این مخروط را فرو کنیم، می‌بینیم که توده همان توده قبلی است همان توده ایست که در قرون جدید هست، همچنانکه در قرون وسطی و او در قرون وسطی آنچنان مسیحی است که ما اینجا مسلمانیم چنانکه ما الان در اینجا آنچنان مسلمانیم که مسلمانهای دیگر در جای دیگر يك فرقه دیگر دارند و مسلمانان عوام به همان شکل و اندازه مسلمانند که عوام در هند بودائی با و دائیند. هر مطلبی را که در ذهنیت عامی بریزیم به يك شکل در می‌آید. بنابراین الان هم در فاعده مخروط عوام مذهبی ناخود آگاه منحنط را در خود اروپا می‌بینیم (۲). در

۱- دانشمند بزرگ و ضد مذهبی قرن نوزدهم.

۲- بی از دوستاک من می‌خواست با يك هنریشه اسپانیایی ازدواج کند عاشق و معشوق هم شده بودند اما گرفتاری عجیبی پیدا کرده بودند. خانم که يك رفاصه سیار بود ضمن سیر و سیاحت به اروپا رسیده بود و به فرانسه و ایشان هم نگاه کرده بود و فهمیده بود هم دیگر را درک می‌کنند! می‌خواستند با هم ازدواج کنند اما گرفتاری دینی پیدا کرده بودند! گرفتاری دینی! خانم گفته بود که حتماً کشیش من باید به من اجازه ازدواج بدهد! تو که این همه

فرانسه ای که در قرن از انقلاب کبیر را پشت سر گذاشته و در فرانسه ای که مرکز رنسانس و تجدید تولد بوده و جلوتر از همه تعصبات مذهبی را فروریخته و در دموکراسی و لیبرالیسم و آزادیخواهی و حقوق انسان پیشتر است هنوز هم عوام و کمانی که متولسی عوامند در سطح همان عوام فزون وسطی می اندیشند .

در همین قرن بیستم می بینیم که رم اجازه نمی دهد که مسلمانان جهان . مسلمانانی که اقلیتهای مسیحی و یهودی را در طول تاریخشان همچون میهمانان انسان می پذیرفتند و آزادی به آنها می دادند (۱) در آنجا يك مسجد بسازند . و در همین قرن

ماشاء الله از روشنفکر عم بالاتری کشیش عم داری؟ گفته بود بنه من کاتولیکم (و کشیش چنین آدمی معلوم است که چه چور کشیشی است) رفته بود پرسیده بود . روحانی يك کلیسای بزرگ در پاریس قرن بیستم فتوایش این بود که : بر خلاف بعضی ادیان که اجازه نمی دهند ، پیروان حضرت مسیح می توانند با هر کس و هر دینی از و اج کنند چون همه بندگان خدا هستند ، فقط با سیاهپوست و مسلمان نمی توانند ! و خانم که این را شنیده بود گفته بود که من اگر نتوانم عشق ترا تحمل کنم خودکشی می کنم و اگر توانستم که زنت نمی شوم چون بر خلاف دین من است ! و گرفتاری آنها این بود . من گفتم آقا جان آخوندش را عوض کن من يك کس دیگر را می شناسم که می توانم از او برفع توفتوا بگیرم . و بالاخره کشیش روشنفکری پیدا شد و گفت اشکالی ندارد و گرفتاری حل شد .

۱- و حتی در احکام فقهی شیعه هست که جزء زکات اسلامی می شود مبلغی را برای خدمت به این اقلیتها اختصاص داد و حتی در تاریخ اسلام موقوفههایی وجود دارد که مسلمان وفق غیر مسلمان

می بینیم که ایتالیایی های مترقی - با آنهمه احزاب مترقی و آنهمه مبارزات طبقه ، روشنفکر - به نازگی با هزار ترس و قید و شرط و امثال اینها مساله طلاق را مطرح کرده و با اینکه این گونه طلاق به درد کسی نمی خورد معدالك می بینیم به چه شدت کوییده می شود و نمی تواند کلیسا بپذیرد و به شدت آنرا محکوم می کنند. در چنین شرائطی می بینیم آن قلعه مخروطه مخروط فرقی نکرده زسانس آمده و رفته کپلر و گالیله و امثال اینها آمدند رشد هم کردند و حاکم شدند و طبقه انتلکوتل در جهان عوض شده اما او همانطور که بوده هست .

اما طبقه انتلکوتل به کلی تغییر پیدا کرده است . یعنی همانطور که طبقه روحانی طبقه انتلکوتل اکم بر زمان در قرون وسطی بود طبقه انتلکوتل فعلی بر اساس بینشی که آن ستاره های آخر قرون وسطی ارائه دادند تشکیل شده است و آن همین انتلکوتل الان جهان است و همان است که ما می خواهیم ادایش را در بیاریم .

این انتلکوتل از لحاظ جامعه شناسی فرهنگی دارای این خصوصیات است : مخالف با گرایش ماوراء الطبیعی است مخالف با اعتقاد غیبی و احساسات مذهبی است مخالف با اندیشه فلسفی به معنی قدیم است مخالف با جستجوی دائمی اندیشه برای کشف حقایق است مخالف با حکومت جهانی مذهب یا حکومت منطقه ای مذهب بر جامعه است معتقد به اصالت علم در برابر اصالت ایمان

کرده و حتی - ر بیت المال خلافت اسلامی بودجه ای برای تعبیر معابد و کلیساهای مسیحیت و یهود و اهل کتاب وجود داشته است .

و اصالت احساس است معتقد است که آنچه با تعقل منطقی و تحلیلی نمی
گنجد غلط است. معتقد است که چون مذهب و اخلاق و بسیاری از ضابطه
های عقلم، Rationnel cartesian (دکارت منشانه) قابل
توجیه و تحلیل نیست پس قابل قبول نیست. معتقد است که اگر علم را بر
خلاف گذشته که همواره مسوول کشف حقیقت عالم میکردیم باید بر
عکس مسوول کشف قوانین و قوای طبیعت برای استفاده آنها بکنیم
معتقد است که نباید مثل گذشته علم رسالت هدایت بشر را داشته
باشد بلکه علم باید رسالت قدرت دادن به انسان امروز و تسلط او
را بر طبیعت تامین کند معتقد است که رئالیسم در شکل کلیش
چه به صورت ماتریالیسم چه به صورت ناتورالیسم وجه به صورت
رادیکالیسم (رئالیسم یعنی اصالت آنچه که هست) در صورت
غرائز ما و در امکانات ماده و طبیعت و زندگی مادی که در دسترس
ما است و آنچه که محسوس انسان است فهمیده می شود و به درد
انسان می خورد و اصالت در اینها حدود زندگی بشری را محدود و
مشخص می کند و تجاوز از این افتادن به ایدئالیسم ذهنی و انحطاط
بشر می باشد و به هر حال معتقد است مذهب که انسان را دعوت
می کرد که پس از مرگ به بهشت موعود برسد باید برعکس، ما علم
را جانشین مذهب کنیم تا بهشت را در زندگی امروز بر روی خاک و
برای بشر بسازد.

بنابراین در یک جمله که فرانسیس بیکن نقل می کند (و این
کاملاتفسیر انتلکتوئل غروب وسطی را به انتلکتوئل قرون جدید به طور
روشن بیان می کند و به عنوان شعار قرون جدید است) که :
علم باید دغدغه کشف حقیقت را دغدغه ای که هزاران سال علم را
معطل خودش کرد و حقیقت را هم کشف نکرد رها کند و به دنبال
کشف و کسب قدرت برود. یعنی در انتلکتوئل جدید قدرت پرستی
جانشین حقیقت پرستی شد.

تعریف انسان گذشته که يك موجود شبه خدای ماورا^۱ مادی بود تبدیل به يك انسان مادی مصرف پرست بورژواآب شد . و همچنین برخلاف گذشته که مذهب خدا را به عنوان عالی ترین ملاک ارزشها در جهان طرح می کرد و انسان را فرامی خواند تا با نزدیک شدن به او تکامل خودش را در زندگی تحقق ببخشد ، انتلکئوئل جدید معتقد شد که انسان را در شکلی که هست باید برایش اصالت قائل بشود و بپذیرد و چون خدائی نیست و اگر هست در زندگی ما اثری ندارد به "اومانیزسم" برگشت یعنی اصالت انسان آنچنانکه هست و دادن به انسان آنچه را که اکنون می خواهد .

بنابراین نفی مذهب چه بصورت ندیده گرفتن مذهب و بیطرف بودن انتلکئوئل نسبت به دین و چه به صورت مخالفت شدید کردن با مذهب به نام علم و حقیقت و واقعیت که مذهب علمی نیست و واقعی نیست خصوصیات قرون جدید را از خصوصیات قرون گذشته جدا می کرد .

و بالاخره مخروط را که اگر روی جامعه^۲ معاصر فرو کنیم می بینیم قشر انتلکئوئل همان قشر قرن هفدهم و هیجدهم و نوزدهم و اوائل قرن بیستم است که مشخصاً را گفتم و در قرن نوزدهم به اوجش می رسد . اصالت علم ، اصالت زندگی مصرفی ، رفاه ، رفاه رفاه ، این فلسفه^۳ زندگی است .

اما تك ستاره هائی در بالای نوار انتلکئوئل حاکم فعلی سرزده^۴ اند . این تك ستاره ها همان نقشی را دارند که تك ستاره های اوایل دوران قرون وسطی داشتند . اینها بر خلاف طبقه^۵ انتلکئوئل حاکم بر جهان امروز می اندیشند و بینششان ، طرحشان

آئیده گرایشان ، احساسشان ، اصولا ایدئولوژی علمی ای کسه عنوان می کنند و تلقی ای که از زندگی انسان و تمدن دارند درست برعکس آن چیزی است که امروز انتلکنتوئل تحصیل کرده رایج جهان می اندیشند و معتقد است ، به تازگی سرزده اند . بخصوص بعد از جنگ بین الطل دوم که به قول برشت : " علم نیز شکست خودش را با ظهور فاشیسم و تقویت جنگ اعلام کرد " . باعث این غروشکستن علم به عنوان اصالتی که برای همه " روشنفکران قرون جدید داشت جریاناتی بود که در اواخر قرون جدید یعنی نیمه اول قرن بیستم که به فاصله چند سال دو جنگ عظیم ایجاد شد و بعد در اوج اقتدار علم که دیگر مذهب نبود و فقط علم هدایت می کرد استعمار به وجود آمد و نابود شدن نیعی از بشریت ، تقسیم جهان به پانصد میلیون انسان و یک میلیارد و پانصد میلیون بسوی به وجود آمد . نابود کردن همه نژادهای غیر اروپائی به عنوان رسالت اروپائی به وجود آمد .

نژاد پرستی بدوی جاهلانۀ پلیدی که قرنهای انسان از آن فاصله گرفته بود به نام علم تجدید شد تضاد طبقاتی ای که بیش از همه استثمار را وحشتناک کرده بود به وجود آمد ، ایدئولوژیهای دروغینی که بیش از مذعبهای انحطاطی و انحرافی مردم را مسخ می کردند و به دروغ و کجی می خواندند به وجود آمد ، فلاسفه بزرگی به وجود آمدند که توجیه کننده " دیکتاتوری های بزرگ بودند . (۱) و بعد توده قربانی اصالت علم و قربانی تمدن بزرگ شد .

۱ - موسولینی یکده از فلاسفه حدود پانزده نفر را در یک اتاق جمع کرد وارد شد و گفت من خیلی فرصت ندارم شما فلاسفه ما هستد و بهترین فلاسفه ایتالیا پانزده روز دیگر انتخابات است

و توده‌های ملل عقب‌مانده و غیر اروپایی بیش از همیشه قربانسی
وحشی مسلح و مجهز به‌لم شد و بدتر از همه اینکه علم‌نوگر
پول شد .

در قدیم پول و علم جدا از هم زندگی می‌کردند البته این یک
فاجعه بود یولدارها سوا بودند و عالم سوا بقول شاعر که میگوید:

دانش و خواسته (۱) است نرگس و گل (۲)

که به یک جای نشکفتد بهم

هر که را دانش است خواسته نیست

هر که را خواسته است دانش کم

بنابراین انسان می‌توانست انتخاب کند . اگر پول می‌خواست
بایستی می‌رفت دنبال پول در آوردن و راهش هم معلوم بود : تنوی
بازار . اگر هم علم می‌خواست باز راهش معلوم بود : گوشه‌خانه و
یک عده‌ای هم دور و بر آدم و گرسنگی و فقر و بدبختی و محرومیت
اما بهر حال با شرافت علم و تقدس اندیشه و دانش .

اما حالا این دو با هم ازدواج کرده‌اند و آنهم ازدواجی در
نظام قدیم‌نه به صورت امروزی و معلوم است که در این ازدواج
کدام مرد است و کدام زن . به این شکل، پول درست حاکم بر
علم می‌شد ، چون خود علم هدفش را ایجاد قدرت تعیین کرده
بود نه کشف حقیقت ، و برای ایجاد قدرت علم و عالم احتیاج به

یک فلسفه‌ای برای ملت ایتالیا درست کنید که اینها آماده برای
انتخابات بشوند فوری در را بست و رفت! و حالا کی جرات دارد
که فلسفه درست نکند؟!

۱- پول

۲- گل سرخ

سرمایه داشت و خود به خود این تغییر مشرب او را در دامن سرمایه داری و بورژوازی انداخت. به صورت نازگری که ابزار دست سرمایه داری بود. این بود که علم در کنار پول و زور می توانست استقلال خودش را لااقل برای گروهی در جهان حفظ کند. و امروز حتی آن بچه از وقتی که می خواهد شروع به درس خواندن بکند از همان اول در اختیار سرمایه داری قرار می گیرد و درست مثل یک بچه یتیم و بی سرپرست غدایش را و زندگی اش را او می دهد برای اینکه بعد بتواند آنطوری که او می خواهد از او استفاده و بهره برداری کند.

و یک محقق کوچکترین دخالتی در علم ندارد بلکه وظیفه است که او را مجبور می کند تا آنچه را که به او سفارش داده اند کشف کند و بسازد درست مثل فلاسفه موسولینی (۱).

انسان امروز انتلکوتل امروز که بدین شکل درمی آید که در بیدار می شود که بر اساس قالبهای سه قرن اخیر می اندیشد. در بالای سر خودش تك ستارهائی را می بیند که با علم بدین شکل بودگیش که الان بر جهان حاکم است در افتادند. با اومانسیم بدین معنی که انسان را در چارچوب مادیت خودش - آنچه آنکه در شب تشریح کرد - محبوس می کند در افتاده اند، با سیانتیسم به معنای بیطرفی علم و تبدیل علم به شکل یک ابزار دست قدرت و عدم تعهد علم در برابر سرنوشت و هدایت و آگاهی انسان. در افتاده اند. در نتیجه مبانی انتلکوتل کنونی از سرتاسر مقلشی نشده، اما متزلزل شده به صورتی که این تك ستاره ها که کلهها و گالیلهای زمان ما هستند همان سرنوشتی را دارند

که آنها در قله مخروط قرون وسطی داشتند، یعنی مبارزه با نظام حاکم بر انتلکتوئل فعلی جهان امروز که روح جهان امروز را در ایجاد و گواهی دادن و خبر دادن از یک طلوع جدید در فردای انسان می سازد.

اینها چه کسانی هستند؟ یکی یکی من اسم می برم تا آن مقداری که یادم هست و خواهش می کنم شما هم بنویسید به عنوان وظیفه ای که الان برای شناخت عمیق ترین حادتهای که در اندیشه امروز جهان پیدا شده است داریم. شناخت اینها به عنوان اساسی ترین مسأله امروز عصر ما برای ما ارزش دارد. بطور مخلوط می گویم چون در این فرصت نمی توانم تقسیم بندی کنم. و البته هر کدام از اینها را که می گویم دلیل این نیست که درست قبولشان دارم علامت اینست که اینها کسانی هستند که در این قله، ماوراء طبقه حاکم فعلی می اندیشند:

یکی "اوزن یونسکو" که خوشبختانه "کرکن" از او به فارسی ترجمه شده است. این یک انسان هنرمند و نویسنده جامعه شناسی است که طور دیگری اندیشد به شکل تازه می اندیشد و انسان تازه ای را می خواهد نشان دهد.

"رنه گون" دو تا کتاب اساسی دارد که یکی از آنها به نام "بحران وجدان اروپائی" اخیراً دارد ترجمه می شود و یکی از کتابهای بسیار خوب است و یکی از عصیانهای بزرگ علیه غرب کنونی است.

"الکسیس کارل" فیژیولوژیست بزرگی است که در طول مدت تحقیقاتش دو جایزه نوبل برده و این شاید بی نظیر باشد.

تحقیقاتش هم در رشته فیزیولوژی و انسان شناسی است. سه کتاب از او ترجمه شده یکی "انسان موجود ناشناخته" دیگری "راه و رسم زندگی" که اساس طرز تفکر فلسفی اش را بر اساس تحقیقات علمی جدیدش که برخلاف علم امروز است عنوان و مطرح کرده است و سومی هم رساله کوچکی است به نام "نیایش". رساله کوچکی هم دارد به اسم "تاملات من در سفر لورد (۱)" که تاملات فکری و فلسفی و احساسی خودش را در آن نوشته و متمم مکتبش است. و بقول یکی از نویسندگان بزرگ هیچکس در بیست سال اخیر در اندیشه نسلی که نومی اندیشد به اندازه الکسیس کارل نفوس نداشته است.

در مسائل اجتماعی (در همه ابعاد) "فرانتس فانون" و برای شناخت او یک جمله از قول سارتر می گویم که "بعد از انگلس هیچکس زوایای پنهان اجتماع را به اندازه فرانتس فانون موشکافانه کشف نکرده است".

البته این تضاد او است و بعد همین آقای سارتر یک سخنرانی در رستوران "موزل مان" کرد و گفت که ای اروپا این کتاب مفصوبین زمین (۲) "که ما باشیم یعنی است یک آدم از دنیای سوم ساخته است. انسان دنیای سوم که حق نداشته است بدون اجازه ما بدون قانسهای ما، صدای ما و بدون شعار ما حرفی بزند، اما حالا ما ساکتیم و از حرف می زند، و چه حرفی! هموطنان خودش را در سراسر جهان سوم علیه ما می شوراند. این بمبارا او ساخته

→ ۱ Na contemplation sur Lord

→ ۲ Les Dames de la terre

نه
ومن از او گرفته ام تا آنرا در قلب بلید و ملوث و فاجعه آمیز و جنایتکارا
قرن معاصر که این پاریس باشد منفجر کنم تا با نابودی این قلب،
جهان آزادی خودش را و انسان، انسان بودن خویش را بدست
آورد. این یک کتابش است و "انقلاب آفریقا" هم کتاب دیگری است
که شامل مقالاتش بوده و هر دو هم ترجمه شده است. به هر حال
آثارش را می توانید به انگلیسی و فرانسه بخوانید.

پرفسور شاندل که آدمی است چند بعدی. از یک طرف از
مدارس اسلامی مغرب و شمال آفریقا درجه اجتهاد دارد و از
طرف دیگر یکی از نویسندگان و متفکران برجسته قرن حاضر است و از
رفقای آلبر کامو و سارتر و امثال اینها است. این مرد به خاطر
اینکه زبان دوگانه دارد، به همان میزان که سخنش برای غرب
مجهول و نامفهوم است برای شرق سنتی زیانش آنقدر نواست که
مجهول می باشد، و برای آن گروهی که در جهان امروز و فرهنگه
می اندیشند یک انسان بسیار بزرگ و یک اندیشمند بسیار مثبت است
و طرحی نو در انداخته است. کتابهای پرفسور شاندل یکی
"جامعه شناسی تقلید" است یکی "دلهره بودن" که کمی شباهت
به حرفهای اگزیستانسیالیستها دارد اما یک اگزیستانسیالیسم شرقی.
یکی "تکیه گاه ما کجا است" و دیگری "اصل عدم قطعیت در زندگی".
اصل عدم قطعیت (۱) توی فکر انتلکتوئل حاکم بر قرون جدید نبود
چون همه چیز برای او قطعی بود و بوسیله علم قطعیتش روشن
می شد اما امروز کشف شده که در فیزیک و شیمی و علوم طبیعی اصلی
به نام اصل عدم قطعیت وجود دارد و این خودش ضربه شدیدی
بر پیکر سیانتیسم بود (۲).

۱- undetermination

۲- عواملی که باعث نابودی سیانتیسم شد غیر از اصل عدم قطعیت؛

یکی دیگر از این ستاره ها "عمر مولود" است متفکر بزرگ
الجزایر.

دیگری "اینشتین" است. و یکی عمیق تر از اینشتین و بیه تصریح
خود او "ماکس پلانک" میباشد. یکی "ژوزوئه دوکاسترو" است که
بیش و کم او را می شناسیم، اما کمتر از آنچه که ما می شناسیم، ارزش
دارد و البته شناختنش ارزش دارد.

یکی هم "کاتب یاسین" است. یکی "الیت" است در هنر و در
نویسندگی و کسی است که حتی دشمنانش او را به عنوان بزرگترین
نبوغ نویسندگی و تأثیر و نقد قبول دارند.

دیگری "عمر اوزگان" یا "عمر اوزقان" است (۱) و از کسانی است
که در مسائل اجتماعی می اندیشند.

بقیه پاورقی صفحه قبل

یکی نسبت اینشتین است دیگری بیولوژیسم است سه دیگر تزد
ماده است چهارمی شکست رسالت علم است به معنای اعم که
از همه زودتر و بیشتر انسانها را بدبین کرد و بالاخره عدم تکفوی
نیاز انسان است بوسیله تمدنی که ساخته علم است و عصیان
انسان علیه آن

۱- اگر در ضمن بدین اسمها بیندیشید می بینید که خیلی از آنها
شرقی است و این نشان می دهد که جهان فردا جهانی است که
ما شرقی ها در آن دخالت داریم برخلاف عصر جدید که همواره
آدمهای بیگانه و اسیر و دست دوم آن بودیم و دیگران ما را تعیین
می کردند: در این طلوع فردا، اندیشه های آفریقائی و آسیائی
است که دست اندر کار هستند. همان اندازه اروپا است.

یکی دیگر از اینها برعکس آنچه که در ذهن می آید "سارتر" است البته نه به عنوان کسی که کاملاً جزء این ستاره‌هاست بلکه به عنوان کسی که در طبقه "حاکم خودش طبقه" انتلکتوئل خودش بیک شورش و عصیان و به یک نفی انتلکتوئل دست زده است.

از سارتر مهمتر "هایدگر" است که عمیق‌تر از سارتر می باشد . و از این هایدگر مهمتر از نظر تازه بودن اندیشه اش نه بدین عنوان که فرد تازه‌ای است که دوره تازه‌ای را عنوان می کند "یاسپرس" است که معاصر است . متأسفانه چون وقت نیست بقیه‌اش را برای بعد می گذارم .

چند کتاب هم نام می برم: یکی "تشنگی و گشنگی" است که خیلی مهم است و خوشبختانه به فارسی ترجمه شده دیگر کتاب "سرنوشت بشر" است که بوسیله آقای انتظام ترجمه شد که ترجمه بدی است ولی کتاب بسیار خوبی است و از "مسیح باز مطلوب" در حدی می توان نام برد .

اینها را که من می گویم به خاطر اینست که روشنفکر کسی نیست که توی جامعه اش منتظر باشد که هرچه برایش ترجمه کردند ، منتشر کردند و در ویتترین ها گذاشتند ، همانها را بخواند و عقیده اش بشود . اگر این جور باشد ، روشنفکر آدم پلاتکلیفی است که هرچه بخواهند بشود او خودش می شود . چنانکه الان همینطور است . در صورتیکه روشنفکر کسی است که دیواره های محدود و معین بنده محیط فکریش را می شکند و از همه جا طعمه خودش را آزادانه می جوید با دانستن زبان با تحقیق و با اندیشه ، بسیاری از اینها را می بینیم که اصلاً شناخته شده نیستند ولی باید آنها را بشناسیم اینها از اساسی ترین ابعاد امروز جهان هستند .

در مجموعه اینها این خصوصاً وجود دارد. از نظر انسانی
نظر همه اینها برخلاف ماتریالیسم و ناتورالیسم قرن نوزدهم تجلی
عظمت خدائی و متافیزیکی انسان است و با اینکه در میان اینها حتی
کسانی هستند که به متافیزیک و به خدا عقیده ندارند ولی
بدین عقیده دارند که انسان یک موجود ماوراء طبیعی و ماوراء
مادی است حتی سارتر.

یکی دیگر از عقاید مشترک اینها اینست که رسالت علم در ساختن
انسان ایدآلی که باید باشد به شکست منجر شده و آنچه که
امروز علم یا بورژوازی یا فلسفه مادی در دنیا ساخته چیز نیست
که هر چند انسان را در آن برخوردار، اما سخن می‌کند. و یکی دیگر
نفی نظام حاکم بر زندگی و فلسفه وجود انسان و فلسفه زندگی انسان
و رسالت و مسوولیتی است که سیانتیسم به عهده علم گذاشت و نفی
اصالت منطق عقلی است یعنی شورش علیه دکارت و کانت که پیغمبر
سه قرن اخیر و بنیانگذار طرز تفکر قرون جدیدند و فرانسیس بیکن
و راجرز بیکن که بیانگذار منطق تحقیقی علم امروزند. همچنین بازگشت
علم است از قدرت طلبی انحصاری به حقیقت جوئی و هدایت انسانی
یعنی بازی کردن نقش پیامبرانه بوسیله علم. دیگر وجه مشترک اینها
اینست که شعار انتلکوتل حاکم بر قرون جدید را تغییر دادند که
به جای اینکه انسان مقتدر بسازیم فراموش نکنیم که باید انسان
خوب بسازیم. دیگر اینکه زندگی انسان بر اساس اصالت سه پایه
"واقعیت" "زیبائی" و "خیر" قرار دارد و واقعیت بوسیله
علم، خیر پایگاه اخلاق و زیبائی زیربنای هنر در صورتیکه علم
به شکل فعلیش فقط "واقعیت" را به ما نشان می‌دهد.

از نظر فیزیک جدید سخن ماکس پلانک (۱) را به عنوان تنها
۱- ماکس پلانک کسی است که اینشتین در باره اش می‌گوید

کسی که بیش از همه می تواند در بارهٔ فیزیک معاصر سخن بگوید تکرار می کنم و پیش از او سخن اینشتین را که می گوید: هر کسی که به حیرت عرفانی در جهان دچار نشود هرگز به کشف حقیقتی در عالم فیزیک موفق نخواهد شد و در جای دیگر می گوید: میان دو اصلی که " ماده خشت اول بنای عالم است " و " انرژی خشت اول است " من یک حقیقت " نمی دانم چه " گریزان از دست فیزیک را می جویم به عنوان یک وجود مجهول، که گاه در شکل ماده و گاه در شکل انرژی تجلی می کند، اما خویش برای فیزیک همواره مجهول خواهد ماند و من دوست دارم که آنرا خدا بنامم .

و ماکس پلانک می گوید: کپلر خالق علم فیزیک است و یکی دیگر را هم اسم می برد (۱) که این با عوشر و فیزیکدان تر از کپلر بود . کپلر ایمان داشت که جهان ساختهٔ یک اراده ای است که خود آگاه و با شعور و با عقل بر همه هستی حکومت می کند و جهان فیزیک، جهان زند صاحب شعور و صاحب اراده است اما آن دیگری که فیزیکدان هم بود، دانشمند هم بود، دانشمند تر از کپلر هم بود، چنین ایمانی به عالم نداشت و عالم را تودهٔ منظمی از عناصر می دانست . این بود که آن آقای که ایمان نداشت فقط چند کشف جزئی در فیزیک کرد، مثل تاثیر اشعهٔ ایکس بر دم موش مثلاً، و نتایجی بدست آورد، اما کپلر که از نظر هوش از او کمتر بود خالق علم فیزیک مدرن شد .

آقائی آمده و به من می گوید که بر کتاب " علم به کجا می رود " از ماکس پلانک مقدمه ای بنویس و من خنده ام می گیرد که گوئی از من میخواهد با شعری آفتاب را به مردم نشان دهم .
۱- در کتاب " علم به کجا می رود " ترجمهٔ آقای آرام بخوانید .

و بعد ماکس پلانک این جمله را می گوید: "بر سر در معبد علم نوشته شده است که هر کس ایمان ندارد، بدینجا وارد نشود." و من این نتیجه را می خواهم بگیرم که اینها جمله‌ها و سخنانی است که فقط در این بیست سی سال اخیر می توانسته وجود داشته باشد. هر چند بین علماء و روحانیون همیشه از این سخنان رد و بدل میشده اما در قرن هیجدهم و نوزدهم یک عالم بزرگ نمی توانسته چنین سخنی را بگوید.

اینست که می گویم اینها برخلاف انتلکوتل سیانتیست حاکم بر جهان در قرون جدید سخن می گویند. "کلود برنارد" دانشمند بزرگ قرن نوزدهم وقتی برای اولین بار چربی را کشف کرد گفت "من خدا را پیدا کردم روح را پیدا کردم عمه حقایق انسان را پیدا کردم و آن هم در چربی است." "راز انسان چیست" را با تحقیق تازه‌ای که در باره چربی کرده و فرمولش را بدست آورده به بشریت می دهد! من وقتی عکس خودش را نگاه کردم بدم حلق دارد. برای اینکه واقعا از چربی است! و بعد با کبکبه و دبدبه گفت که "اگر روح را و خدا را من در زیر چاقوی جراحی ام لمس نکنم به آن معتقد نمی شوم". انتلکوتل ترون جدید این جور حرف می زند و الکسیس کارل فیزیولوژیستی که با پیوند زدن رگها و سی و پنج سال زنده نگه داشتن قلب یک جوجه در خارج از بدن دو جایزه نوبل برده می گوید:

نیایش کردن، عشق ورزیدن و پرستیدن همچون غذا خوردن یکی از نیازهای اساسی است که از عمق فطرت انسان سر می زند. پرستیدن و عشق ورزیدن و نیایش کردن روح را عمواره در یک حرکت تکاملی برای جذب شدن از زمین به طرف آسمان مرموز بقیه در صفحه ۱۵۵

یخبندان

م . رهرو

نفس می‌کوبد م‌هر دم ، لگ یا مشست بر سینه ،

— چنان زندانیِ عصیانی از جان ستوهی ،

بر در و دیوار —

چه می‌خواهد نفس؟ آزادی از این حبس ،

— این سینه —

که از این تنگنای اختناق سینه ، دلتنگ است ،

و می‌کوشد ،

که از یک پنجره ، یک شیشه ، یک روزن ،

— ز هراهی که باشد —

خویشتن را افکند بیرون .

* * *

تو گویی هیچ آگه نیست ،

که دنیای بیرون سینه ،

— ویژه در این عصر —

بسی تاریک تر ، بی آسمان تر ، بی افق تر ،

جامد و یخزاتر ،

از گرمگاه سینه می‌باشد ،

که گردر سینه چیزی نیست ، يك دل هست ،
گرمی هست ،
شوری هست ،
فریاد است ،
واز فریاد سرشار است ،

ندیده ست و نمیداند ،
که در هر گام این سرمای یخبنده ان این یلدا ،
هزاران پیکر فریادهای گرم ،
در گام نخستین شان ،
دم دروازه لب ،
در کنار برج و باروی زیان ،
بی جان ، کبود و تیره افتاده اند ،
واز سرما غریبانه ، بحالی زار ، خشکیده اند
* * *

مبادا ای نفس ماهیوس گری
وراه تیره برگشت برگیری
نه جانم این سخنها گفتمت
تا خوب آگاهت کنم از راه
- وهم از چاه -

که تا آگاهانه برداری تو هر گامی که بگذاری
مشوخامش مان از جوش
که بی شک آنقدر باید نفس زد داد زد فریاد زد
که هر گوش کری هم باخبر از داد ما گردد - دائم -
اگر هر چند دشمن پشته ها از کشته می سازد

که راه بازگشتی نیست
رهائی را - بدون جنگ - امیدی نیست
که پلها جملگی در پشت سر ویران نمودستیم
و تنها راه در پیش است
- اما غرق در دشمن -

که یا باید شوی پیروز
ها او میشود پیروز

* * *

نفس دیگر بجان آمد

و میکود ز عصیان شست و هر دم

میجود از خشم دندانها

و اما من بسی شادم از این خشم و از این عصیان

که هر کس چون بجان آمد ز جان بگذشت

و راه جنگ آغازید!

... باید از درون مردم و برای مردم جوشید
تا به همراه مردم راهی برای مردم باز کرد .
هر که در این راه است در راه خدا است که
صراطی است مستقیم .

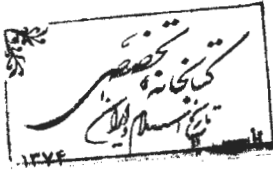
از مقاله " صراط مستقیم
مکتب مبارز شماره ۱۴

واحدشیا مینک

بحثی را که خواننده پیشرو می‌دارد، مراجع است به چند مسئله اساسی که بطور آزاد مورد گفتگو قرار گرفته است. نظرات و توضیحات و تبیینات با عنایت به اصول پایه اسلام و روش شناخت بر پایه توحید - تسا جایی که بحث آزاد امکان میداده است - و با استفاده از کارها و مطالعات بانوی پژوهشگر، اظهار و بیان شده‌اند. گفتن ندارد که شرکت کنندگان در بحث نیز در عدایت بحث و تصحیح و تنقیح مطالب شرکت فعال داشته‌اند.

گفت و شنودها را که بر نوار ضبط شده بود تنی چند از خواهران و برادران دانشجوی حقیقت طلب نوشته کردند، و نوشته را دانشجویی اهل تحقیق که خود در بحث شرکت داشت در حدی که زبان را همان زبان بحث و گفتگو نگاهدارد، اصلاح و بصورت حاضر در آورد.

تذکار این نکته فیز ضرور است که از رمضان ۱۳۹۰ زمان انجام این بحث تا امروز ماه رمضان ۱۳۹۳ کار تحقیق در زمینه جامعه شناسی خانواده بسی پیشرفته است و در صورت یاری توفیق الهی حاصل کار در کتابی جمع و تنظیم خواهد شد. بر خواننده است که نظرهما، انتقادها که دارد و اطلاعات و داده‌هایی را که باین امر راجع است، در اختیار گذارد و در اینکار مهم شرکت فعال کند.



واحد شیا منگ

طرح مسأله - یکی از بحث‌ها و مسائل دنیای امروز ما اینست که آیا خانواده‌ها کارگاه از خود بیگانه شدن است؟ و عبارت کلی تر روابط خانوادگی از نوع روابطی است که انسان را از خود بیگانه میکند و بنابراین آزادی انسان و در نتیجه آزادی اجتماع در گرو حذف این رابطه هاست، یا اینکه خیر، خانواده کانون از خود بیگانه شدن انسان نیست، بل کوششی است که انسان می‌کند برای ایجاد نوعی تعادل میان فشار و تزلزل منزلت که در اجتماع بدان گرفتار است، سعی میکند از خانواده قوه تعدیل کننده‌ای در برابر فشار و زور و قدرت مطلقه ایجاد کند؟ نیزه در رابطه با این مسأله، ناگزیر از پاسخ جوئی بدین نکته خواهیم بود که خانواده در اجتماع بشری امروز عملاً چه نقشی دارد؟ که رابطه زن و مرد با نتایج این رابطه یعنی فرزندان و رابطه این سه با ساخت جامعه چگونه است؟ که اسلام از خانواده چه برداشتی دارد و برای آن چه وظائفی قائل است؟ و آیا بین الگوی اسلامی خانواده و خانواده‌های جوامع اسلامی انطباقی، رابطه و اقلاً تشابهی هست یا نه؟ بنابراین الف - خانواده اسلامی در نظر و عمل:

۱- الگوی اسلامی خانواده -

اسلام بمنظور قابل اجرا کردن و بکوسی نشان دادن نظامی که بشیریت ارائه داده است، کوشیده تا به هر مجموعه حقوقی الگوئی ضمیمه سازد. نخستین و مشخص‌ترین الگوی اسلامی خانواده که حتی از الگوی خانوادگی خود حضرت محمد (ص) که پیامبر است، قابل توجه تر است، خانواده حضرت علی (ع) است، زیرا که در طرف سازنده و تشکیل دهنده جامعه، اخیر هر دو معصومند، در حالیکه در خانواده پیغمبر (ص) فقط یک

طرف معصوم بود . اینک ، ب بررسی این الگوی برجسته‌ای که اسلام ارائه داشته است ، میرد ازیم تا روشن کنیم که خانواده چه وظایف ، چه معنی و چه مفهومی داشته است .

۳- مفهوم خانواده در اسلام -

خانواده در اسلام بمنظور حفظ اجتماع و یا ادامه نمل تشکیل نمیشود و این هر دو از نتایج قهری تشکیل خانواده است . تشکیل خانواده اسلامی جزئی از سازمان دهی عمومی مبارزه انسان برای وصول بتوحید است . هدف اصلی این بنیاد ، پیشبرد مبارزه اسلامی است . تشکیل خانواده در اسلام برای عملی کردن نظام اسلامی است و خانواده اسلامی جزئی است از حکومت اسلامی . در حقیقت خانواده را میتوان جامعه‌ای کوچک تلقی نمود و اسلام را در آن پیاده کرد . آنرا از روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که مایه اسارت زن و مرد هر دو است آزاد کرد و خانواده علی ، خانواده الگو است . بهمین جهت است که در خانواده های مسلمان ، - ولو اینکه الگورا درست نیز شناسند ، در عمل تا حدی پیروی می کنند . در این خانواده ها به خلاف خانواده های غربی ، ایجاد عشق در خانواده فرا گرد و جریانی دارد که با ازدواج شروع می شود ، یعنی با توحید در هدف ، تمایل جنسی تنها سرچشمه عشق نیست ، علائق و عواطف در هدف جای خود را می یابند ، و در حرکت ، در مبارزه علائق و همفکرها بوجود می آید و طبیعتاً ایجاد چنین علائق و چنین همفکرهایی ، روابطی عاطفی بدنیال می آورد که ناگسستگی است . خانواده اسلامی جائیست که انسان خودش را در آن میسازد و همزمان با باز آفرینی خود میکوشد که متقابلاً شریک خود راه یعنی جامعه خود را بسازد ؛ پس اسلام همانطوریکه تلاش برای ایجاد نخستین جامعه ارزیاب و منتقد را در مقیاس جهان فراموش نمیکند ، در مقیاس فرد و خانواده هم آنرا از یاد نمیرد و بدینجهت است که میگوئیم خانواده اسلامی برای ادامه گذشته و ساختن آینده بسر اساس الگوی گذشته نیست ، بل واحدی است و جامعه ایست کوچک که با فعالیت خود در جهت آن هدف نهائی و منظور غائی که بازگشت بخدا

باشد و بجامعه بزرگتر حرکتی در جهت هدف می دهد . حال ، اگر بر اساس این نظر ، بخانواده علی (ع) بنگریم ، بروشنی اندر مییابیم که این خانواده در تمام تاریخ بشر بینظیر است و واحدی است امام و پیشاهنگ و بصفت دوام الگو است ، یک خانواده پیشرو و آزاد و آزادکننده است ، یک عضو در این خانواده نیست که بیطرف یا بیکاره باشد و تمام افراد آن برای هدفی تربیت شده اند که عبارت باشد از جهانی کردن اسلام و تأمین حرکت عمومی بشر در سایه نظام اسلامی به توحید . بنابراین ، مهم ترین وظیفه خانواده نقش سازندگی و امامت آنست ؛ تربیت انسان آزاد و مجاهد ، تشکیل خانواده اسلامی محض تقلیل دادن ضایعات است ، انبوه عظیم انسان هائی اسیر جهل و اسیر ذهن مطلق تراش و . . . محصول خانواده های دیروزی و امروزی هستند .

اسلام روابط خویشاوندی و خانوادگی موجود را که یکی از امور مستمر است و خانواده در حقیقت محل گره خوردن قدرتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است ، از رسمیت می اندازد . خانواده در رابطه با هدف و عقیده تشکیل می شود ، در خدمت هدف است و بدین ترتیب آن حالت از خود بیگانگی و بازماندن انسان از هدف را ، بمناسبت وابستگیهای خونی و غیر خونی و ایلی و خاندانی و اقتصادی و . . . را ، میسترد . اهمیت این امر زمانی روشن میشود که می بینیم در جوامع عربی ، بویژه در سالهای اخیر شیوه جانبداری عشیرتی و ایلی بصورتی بحرانی ، بمراحلی حاد رسیده است ، تا آنجائیکه عضوی از یک عشیره ، ولو اینکه از عقاید اسلامی دور نباشد ، وقتیکه رئیس قبیله چنین میگوید یا بزرگ عشیره چنان میخواهد ، بلافاصله فرمان صادره را اجرا میکند ، بی اینکه توجه کند که این عمل او با اسلام منطبق است یا نه ، پس مفهوم اسلامی خانواده در واقع از سوئی انقلابی نیز در این روابط محسوب میشود ، چه خانواده در نظام اسلامی مفهوم نمییابد ، مگر بعد از وحدت عقیده و بر اساس عقیده و این وحدت وقتی کامل می شود که خانواده از روابط غیر اسلامی آزاد می شود .

بدینجهت است که گفتیم خانواده علمی یگانه و عالیترین الگویی است که برای سنجش در اختیار داریم و ببینیم آیا این الگو که نمونه کامل - رزمشق اسلامی خانواده است - قابل پیروی است یا نه؟ و اگر پیروی شد چه نتایجی بیار می‌آورد .

۳ - خانواده ، کهن ترین بنیاد اجتماعی -

قبل از هجوم فرهنگ غربی و ایجاد مدارس جدید و غیره ، خانواده در عین حال که قدیم ترین تأسیس اجتماعی و بهتر بگوئیم بنیاد پایه اجتماعی بود ، بخش عمده وظایف بنیاد های دیگر را هم بر عهده داشت ، چه بعلمت و وظیفه تربیتی که داشت ، نقش بنیاد تربیتی و مدرسه را ایفا میکرد ، وظیفه تأسیس ارزشی داشت ، یعنی انتقال دهنده ارزشهای جامعه بود به نسل بعد ، وظیفه اقتصادی داشت چه تشکیل خانواده بمعنای تالیف سرمایه و فعالیت اقتصادی نیز بود و همت . وظیفه اجتماع علمی داشت ، چه بخش مهم روابط اجتماعی از طریق خانواده استقرار داشت و دارد ، وظیفه خود را داشت بعنوان خانواده ، و حتی وظیفه حکومتی هم داشت ، زیرا نه تنها عضویت در خانواده های جای انسان را در سلسله مراتب حکومتی تعیین میکرد ، بلکه خود این خانواده انسانرا آماده میکرد برای زیستن در همان نظم حکومتی و زیر همان دستگاه حاکم و اینست آن جنبه های که باید بر آن بیشتر تأکید کرد ، نقش خانواده در از خود بیگانه کردن انسان ، بس مهم است ، چه خانواده است که انسانرا آماده میکند برای پذیرش نظمی که حاکم بر اوست و در واقع انسانرا اسیر و ذلیل آن رژیم میکند ، در حالیکه تشکیل خانواده ، اسلامی برای آزاد کردن ، برای عبور از نظام ظالمانه موجود به نظام اسلامی است . برای ادامه گذشته نیست ، برای مشی توحید است . برای حرکت به سوی مرز آزادی مطلق است ، که خدا باشد ، خانواده یکی از مجموع اسباب تنظیم و تسریع این حرکت است .

۴ - تضمینات اسلام برای آنکه خانواده مشی آزادی کند -

اینک میگرد ازیم باینکه ، اسلام چه تضمیناتی قرار داده است برای اینک

خانواده بتواند این حرکت را بکند و واقعاً بصورت محیطی باشد که انسان در آن مشق و مشی آزادی کند .

۴/۱ - تنظیم رابطه تن با تن در مشی آزادی

در چهار چوب نظام اسلامی ، یکی از مهمترین مسائلی که خانواده فقط با حل آن ، یارای ادامه وظیفه آزاد کنندگی خود را خواهد داشت ، تنظیم رابطه تن با تن است . بنای اسلام و نقش خانواده در نظام اسلامی بر اینستکه رابطه جنسی را در حد طبیعت نگهدارد و از خود بیگانه شدن انسان را از طریق این رابطه ، مانع شود . بدن انسان بمنظور تأمین حیات مادی احتیاج بقذا دارد و طبیعتی یکی از عوارض این تغذیه برانگیخته شدن نیازهای دیگری است و تأمین این نیازها روابطی را ایجاد میکند ؛ نظر اسلام بر اینستکه این روابط باید در حد طبیعت بماند و اگر از این حد خارج شد ، در مجموع روابط انسان با انسان ، اعم از سیاسی و اقتصادی و حتی خلاقیت ذهن و اندیشه و جهت یابی این خلاقیت که مهمترین قسمت مسأله است ، اثر خواهد گذاشت و از این راه مجموع روابط اجتماعات بشری راتحت تأثیر قرار خواهد داد . اسلام بمنظور نگهداشتن روابط جنسی ، در حد طبیعت ، سعی میکند در خارج از چهار دیواری خانواده ، رابطه تن با تن " را حذف کند . در خارج از چهار دیواری خانه ، رابطه‌ای که میتواند در میان زن و مرد بیگانه از هم ، برقرار باشد ، رابطه کار و فعالیت و رابطه عقیدتی و فکری است و این با روابطی که در جوامع سرمایه داری و غیر سرمایه داری برقرار است ، بنیاداً متفاوت است . طبیعی است که در خانواده هائیکه بیرون از آنها رابطه تن با تن و جو " سکس " وجود ندارد ، تنظیم روابط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی تحت تأثیر این جو قرار نمی گیرد . رابطه تن با تن که امروز بیشتر از گذشته از عوامل اصلی نظام کونوسی تولید و مصرف است ، وقتی از بین برود ، خانواده سازمان دهند و مصرف می شود و مصرف با نیازهای حقیقی انسان منطبق میشود .

هدف اقتصاد بی نیاز کردن انسان است از نیاز و نه نیاز تراشی. بدینقرار اقتصاد از نظر اسلام، دانش آزاد کردن و بی نیاز کردن انسان است از نیازهای حقیقی و واقعی. در تعاریف کلاسیک اقتصاد عبارتست از: علم ایجاد تعادل میان عرضه و تقاضا و میان وسایل پرداخت و حجم معاملات، تنظیم روابط در مقیاس بین الملی، یا علم تنظیم امر نادر از باب اینکه مایحتاج انسانی نادرند و ما در اقتصاد وفور نیستیم، قوانینی که بر حسب آن این مایحتاج نادر باید توزیع شود. موضوع علم اقتصاد است و بسیاری تعاریف دیگر. اما چنانکه از تعریف اسلامی اقتصاد برمیآید، مراد از اقتصاد در اسلام اینست که انسان در مرحله اقتصاد قدرت نماند. منابع طبیعی را چنان مورد استفاده قرار دهد که زمان بزمان مواد مورد احتیاج بیشتر در دسترس بشر قرار گیرد. در حقیقت توانائی رسیدن باقتصاد وفور، و اسلام وظیفه و در عهده خود دیده است که قوای انسانی و منابع طبیعی را برای وصول باین هدف بسیج و انسان را بی نیاز کند، تا بتواند قدرت و خلاقیت خود را در زمینه پیشرفت بطرف کامل کردن آزادی های خویش بکار اندازد.

حاصل گذشتن خانواده از مرحله های مرحله های دیگر گرچه در پسر و مادر نیز ظاهر میکند، اما بطور عمده در فرزند ان باید دیده شود و بدیترتیب است که با بعرضه رسیدن نسلی جدید در یک جامعه میتوان بلافاصله متوجه شد که آیا آن جامعه از یک مرحله بعرضه دیگر گذشته است یا نه؟ ادامه گذشته است یا نه؟ و یا اصلا پدیده بکلی تازه ایست؟

از جمله جامعه های زیر سنطه امروزی حامل روابط کهن اسارت آور در شکل تازمفی هستند که زاده سلطه خارجی و بیگانه از محیط خود میباشند. باری اسلام با تحدید رابطه تن با تن بچهار دیواری خانواده بکشید است سکس را بعنوان متاع و عنصر مهم روابط سیاسی و اقتصادی واجتماعی و فرهنگی از بین ببرد و انسان را از عرضه کردن یا عرضه شدن بعنوان سکس باز رهد. بسیاری دیگر، منجمله افلاطون - که ظاهرآ پایه گذار

قضیه است، گمان میکردند که حل این مسأله در گرو اشتراکی کردن زن است! البته معنایی که از اشتراکی کردن زن در ذهن افلاطون بود بکلی از معانی جدید، که حذف خانواده را منظور دارند، مجزا و مستقل است. افلاطون زن را در ردیف اشیا^۱ بحساب میآورد و قائل به اشتراکی شدن اشیا^۲ بود، اما بدین نکته توجه نکرد یا بفکرش نرسید که اگر زن شیئی باشد، از آنجائیکه شیئی نمیتواند مری مرد که غیر شیئی است، باشد، محصول برخورد زن و مرد، چیزی جز شیئی نخواهد بود (*).

خط فکری افلاطون در مورد زن، هنوز حاکم بر جوامع غرب امروز است. یعنی غربیان گرچه گفتار افلاطون را بر زبان نمیآوردند، اما در عمل زنرا بدل به شیئی کرده اند و آنچه را که افلاطون موفق بانجامش در مدینه فاضله نشد، غرب در معجونی بنام خانواده موفق با اجرا و انجام شد.

معجزنی کهوظیفه و کارگزاری اساسیش تبدیل زن است به عنصر واسطه در روابط اجتماعی خانواده که باید تمایل جنسی را در حد طبیعت نگاه میداشت، خود وسیله ای شده است برای مهمترین از خود بیگانگیهای انسان که عبارت باشد از عرضه کردن یا عرضه شدن بعنوان "شیئی جنسی". طبیعتاً ما بعنوان مسلمان با این شکل خانواده و با تمام روابط اجتماعی و اقتصادی حاصل از آن مخالفیم و نمیتوانیم هم موافق باشیم، زیرا میبینیم که نظریات مختلفی که دیگران در باره نقش زن و وظیفه خانواده در اجتماع داده اند و آنچه که غرب بدان عمل کرده است و میکند، نه تنها، به مبارزه آزاد بیخس انسان سودی نرسانده، بل خود عاملی شده است که انسانرا از آنچه هم که هست بیگانتر می سازد. در چنین دورانی، رسالت اسلام خیلی جا دارتر از گذشته است، یعنی اگر اسلام بعنوان یک نظام، با مبانی فکریش، با خط و ربط و تمام تأسیس هائی که بوجود آورده است بصورت یک مجموعه، هماهنگ و پویا عرضه شود، قابلیت پذیرش روز بروز فزونتر از گذشته خواهد بود.

(* بیجهت نیست که علامه اقبال لاهوری می گوید:
راهب دیرینه افلاطون حکیم از گروه گوسفندان قدیم.

کار بجائی رسیده است که میبینیم آدمی تنها یک بعد برایش مانده و آن بعد " سکس " است و سکس بعنوان ابزار اقتصاد و مصرف، جنون سکس و جنون مصرف یکدیگر را متقابلاً ایجاب می کنند .

۴/۲ - حذف تأثیر عامل ثروت در ایجاد خانواده -

یکی دیگر از تضمینات مهم اسلام برای اینکه جامعه بتواند وظائف اصلی خود را که سازمان دادن بحرکت خود است، انجام دهد، حذف عامل ثروت، بعنوان عامل تعیین کننده در ایجاد رابطه، زناشویی، است. امروزه، یکی از ابتلائات بزرگ بشر همین تأثیر امر اقتصادی در ایجاد خانواده است و بهمین دلیل هم یکی از عوامل از خود بیگانگی انسان امروز، خانواده های عصر ما است چه چنین خانواده هائی نه تنها خود معلول از خود بیگانگی هستند، بلکه علت ادامه از خود بیگانگی انسان و جامعه نیز بوده و هستند. محامل ثروت به دو عنوان در ازدواج دخالت می کند یکی بعنوان ایجاد رابطه، ثروت با ثروت از طریق ازدواج که هدف آن یا دست یابی به ثروت زن یا برخورداری از موقعیت اقتصادی مرد یا حفظ و افزایش ثروت در خانواده و یا ایجاد موقعیت برای بهتر شدن رسیدن است، و دیگری بعنوان روابط مالی زن و شوهر در خانواده، بعنوان اول ازدواج از دیر زمان تا امروز نقش عمده ایجاد رابطه با ثروت یا امکان ثروت اندوزی دارد و البته مورد موافقت اسلام نیست. اما رابطه مالی زن و شوهر، در عین اینکه اصل اسلامی ایست که هر کس مالک کار و دست آورد کار خویش است، تشریع در رابطه با خانواده و بقصد افزایش امکانات خانواده در ایفای نقش خویش انجام گرفته است. تشریع اسلامی خانواده را یک واحد تلقی و برای زن و مرد در رابطه با این مجموعه توحیدی و در رابطه با هدف و مقصود از تشکیل آن وضع حقوق و تکالیف کرده است. البته اسلام تضمیناتی برای زن و تضمیناتی برای مرد مقرر داشته است، زیرا بدین نکتة توجه کرده است که اگر جامعه ای که تشکیل میشود، نتوانست بخوبی از عهده انجام وظیفه ای که

بر عهده دارد، یعنی آزاد کردن انسان و به پیش بردن وی، برآیند، باید راهی برای جدائی زن و مرد و باصطلاح انحلال این جامعه موجود باشد تا اعضای آن بتوانند، دوباره، وظائف خود را با ایجاد جامعه های جدیدی بجای رسانند.

تنظیم روابط مالی در خانواده یکی از ابتکارات مهم اسلام است هدف بودجه، خانوادگی در اسلام جدا و غیر از هدف بودجه، جامعه اسلامی نیست هدف بودجه جامعه اسلامی عبارتست از: ایجاد تسهیلات لازم و کفایت برای اینکه جامعه در فعالیتهای خود شانه تنهادر نماید بلکه در حال پیشرفت و دستن از یک مرحله بمرحله تامل یافته تری باشد. در بودجه، خانواده، اسلامی، سهم و حصه جدا کردن معنی و مفهوم و جائی ندارد، یک صندوق بیشتر وجود ندارد و آن صندوق خانواده است و یک مال بیشتر موجود نیست و آن مال جمع است. نگارنده بعد از اینکه از لحاظ نظری بدین نکتہ رسیدم، برساله های مراجع شیعه مراجعه کردم و دیدم که در آنها مطلبی راجع بدین نکتہ نیست. مسأله را اینطور طرح کردم که اگر زمانی این جامعه، کوچک اسلامی - خانواده - متحل شد، مال خانواده به چه کسی تعلق میگیرد؟ مثلاً اگر زنی و مردی بعد از شصت سال زندگی مشترک، وقتی میخواهند از هم جدا شوند، اگر مرد مدعی شد که آنچه که دارند مال اوست و زن از خانه پدر چیزی با خود نیاورده است و یا حتی اگر آنچه را که زن از خانه پدر آورده بوده، بوی باز پس دهد و او را روانه سازد، تکلیف این بانوی شصت ساله چیست؟ چه باید بکند؟ و چه کسی حافظ زندگی او خواهد بود؟ البته معکست، جواب داده شود یا حداقل بذهن خطور کند، که در چنین صورتی، حاکم شرع در حکومت اسلامی، عهده دار نگهداری و مراقبت وضع او خواهد بود. اما، حکومت اسلامی وظائف بسیار مهم وعده ای دارد که اهم آن ها تنظیم حرکت آزادی بخش و آزاد ساز جامعه است و نه عهده داری عواقب هوسبازیهای فلان مرد که از زن خودش خسته شده است، حکومت اسلامی نمیتواند بیت المال را در چنین راهبائی خرج کند و عواقب چنین حوادثی را باید خود مرد تحمل کند. بحث

در مجموع این سوال ها و جوابهای مختلف که بدان ها داده میشد ، منجر به سوآل از آقای خمینی شد ، سوال مبنی بر این بود که آیا وقتی مردی همسرش را طلاق میدهد ، همسروی میتواند ادعا کند که کاری که در خانه آن مرد انجام داده است و منجر بفراهم شدن ثروتی گشته و تبرعی نبوده است و طلب اجرت المثل کار زمانی را که در خانه او بوده و کاری را که کرده است بنماید ؟ ایشان جواب دادند که بلی میتواند* و حق دارد . پس می بینیم که مال آنچنان موضوعیتی در دید اسلامی ندارد که بگوئیم هدف از تشکیل خانواده انداختن ثروت و یا باصطلاح فرنگیان ایجاد کارگاه اقتصادی است . در مورد مال و ثروت اگر هم مواردی در نظر گرفته شده است صرفاً جنبه ضمانت اجرائی دارد ، از باب اینکه اگر راهی بسرای ادامه جامعه خانواده نماند و یا نتوانست وظایفش را انجام دهد و خواست منحل شود ، عواقب انحلال آن دامن گیر جامعه کلی که این انجبال در آن صورت مییابد ، نشود .

آن جامعه ایده آل را که دیگران برای رسیدن بدان زور میزنند و ادعا میکنند که در آن کسی مالک چیزی نخواهد بود و مال از آن جمع خواهد بود ، اسلام اجرا میکند و قدم به قدم جامعه اسلامی را در مشی رسیدن به آن پیش میبرد . در این مشی ، فرد موضوع اصلی حقوق نیست ، بلکه جمع است که چنین موضوعیتی را دارد . اما چون اسلام نظام اندیشیده ایست ، نمیتواند در چهارده قرن پیش مطالبی را طرح کند که نه تنها امروز

*) البته این جواب به خط و مهر ایشان هنوز بدست ما نرسیده است ، و سوآل بواسطه انجام گرفته و جواب نیز از طریق واسطه رسیده است آنچه در اینجا گفتنی است اینست که باید مسائل اساسی دوران ما که مسائل همه دوران هاست طرح و حل گردد . بنابراین تمامی این قسمت از آنجا که حاکم شرع چرا باید عواقب تصمیمات یکطرفه فرد را بر عهده بگیرد و چرا نباید زن / از کاریکه در خانواده انجام داده است لااقل بقدر اجرت المثل کار خود ببرد ، سوآل است و جواب میطلبند .

بلکه در دهها سال آینده هم شاید از قوه به فعل نیاید. ناگزیر بشر را قدم به قدم آماده این حرکت میکند. اما در بررسی الگوی خانواده اسلامی با مراجعه به سیره خاندان رسالت (ع) دیده نمیشود که حتی در یک مورد جزئی هم که شده باشد، فاطمه (ع) یا علی (ع) بر سر اینکسسه مالی به این یا بدان تعلق دارد، بحث و گفتگو کرده باشند.

سوالی که در این مقام ممکنست مطرح شود، اینست که آیا اسلام با قرار دادن نفقه در عهده مرد و معاف کردن زن از آن، سلطهای را از برای مرد شناخته است؟ پاسخ اینکه: نه، و عکس آن صحیح است، واقعیت عینی میگوید که زن شیئی طلقی نشده، ارث که نصیب کرده هیچ، مثل مال به ارث برده نشده، از لحاظ مالی مرد میتواند است هر وقت اراده کرد او را حتی از لحاظ خور و خواب هم در مضیقه بگذارد، هنوز نیز چنین است. بنابراین تا وقتی روابط موجود از میان نرفته باید تدبیری برای منزلت و تأمین مالی زن اندیشید، تا وی آزاد شده و بتواند معلم جامعه فردا گردد.

اسلام برای تمرین توحید و ایجاد یک محیط توحیدی برای پرورش نسل جدید و آزاد از روابط از خود بیگانه ساز، تقدم قائل است. کار اصلی زن ایجاد این کارگاه توحید و تولید انسان آزاد و پیشرو، انسان مسوول و توحید جوی است. شگفتی اینجاست که غرب زده های ما، حتی آنها هم که خود را با نظام سرمایه داری مخالف می دانند - از آنجا که زن بی بند و قید برای تأمین هوسهای خودشان میخواهند^(۱) - کار در کارخانه را که یک کار اجرائی است و فرو نر نیروی کار بدن است عین آزادی زن میدانند و حتی می نویسند زن باید آزاد شود که شبها هم در خارج خانه کار کند نه اینکه در خانه، هوسهای شوهر را بر بیاورد. !!

شگفتا که شرکت در کار تولید کالا آزاد شدن است و شرکت در تولید و تربیت انسان که مستلزم هر سه نوع کاری یعنی کار ابداع و ابتکار و کار ارزیابی و انتقاد و رهبری و کار اجرائی است، اسیر شدن! اثر سلطه اندیشه را بین تا کجا است!

(۱) انتشارات فانوس، دربارمستم کسیدگی زن در ایران نیویورک تیر ۱۳۵۱ ص ۲۸

اگر به تولید انسان توحیدی تقدم داده نشود و خانواده کانون
بعثت دائمی نشود، جامعه اسلامی جای خود را بجوامعی از قبیل
جامعه غربی خواهد داد. امروز در غرب و در همه جای دنیا شاهدیم
که خانواده روز بروز نقش تربیت کنندگی خود را از دست میدهد و این
باصطلاح کوجه و بازار، یعنی وسایل ارتباط جمعی است که حاکم بر
جهت یابی تربیت است، خانواده در واقع تمام نقش آزاد کنندگی خود را
از دست داده و مبدل شده است بیک ماشین و هدف آن فقط در ایجاد
اطفال و احیاناً تأمین مادیات زندگی آنهاست، چه فرقی است بین ماشین
جوجه کسی و چنین خانواده‌هایی که بهتر است آنها را ماشین انسان
کسی بنامیم.

از آنجائیکه از دیدگاه اسلامی جنبه مالی همیشه وسیله است
و هیچوقت هدف نیست، برای مرد نفقه دادن افتخاری بشمار نمی‌آید،
همانطور که شأن او را نیز پائین نمیرد.

حاصل سخن اینکه هدف اسلام آزاد کردن ازدواج است از وسیله
ائتلاف قدرت اقتصادی شدن و نیز آزاد کردن زن است از آمریت اقتصادی
مرد (امر مستمر و جهان شمول) با واجب کردن نفقه بر مرد و خانواده
را کارگاه و شرکت برای مال اندوزی نماید، بل مال را وسیله می‌داند
در خدمت هدفی.

درینصورت دومین تضمین اسلام برای اینکه خانواده بتواند بنقش
اساسی خودش عمل کند.

۲/۳ حذف عامل روابط خویشاوندی در حکومت -

سومین تضمین اسلام برای خانواده تضمین سیاسی است، یعنی
برای آنکه خانواده بتواند کانون توحید و محلی باشد که زن و مرد متقابلاً
هم دیگر را بسازند، و فرزندانی برای جامعه اسلامی تربیت کنند
باید ازدواج وسیله توسعه شبکه روابط شخصی قدرت سیاسی نباشد، زیرا
که ازدواج اسلامی یک اتحاد عقیدتی است و قبل از همه چیز بروحست
عقیده استوار است. در جامعه کهن قبل از اسلام روابط چنان بوده
و در دنیا امروز نیز چنانست که ازدواج از صدر تا ذیل سلسله مراتب

اجتماعی و محل عقد قدرتها و نفوذهای سیاسی و تحکیم روابط شخصی قدرت است. در الگوی اسلام، چنین از واجهاتی از طریق حذف عامل روابط خویشاوندی در حکومت از بین رفته است.

بسیاری میگویند که اگر رسول اکرم صلعم با بعضی از زنان ازواج کرد و بمنظور تنظیم رابطه با بعضی از رؤسا و قدرتمندان و نیز با برخی از قبائل عرب بوده است. این حرف در مورد حضرت امام حسن (ع) نیز گفته شده است بدین ترتیب که میگویند که حضرتش از راه ازواج در پی ایجاد یک قدرت سیاسی از طریق این پیوندها بوده است. این امر از قدیم الایام تا امروز سابقه دارد و در ایران امروز نیز روابط شخصی بر فعالیتهای اقتصادی و سیاسی سنیطره دارد. اگر واقعاً این توجیه درست میبود و هدف پیامبر و امام این بود که با رؤسای قبایل و قدرت مندان عرب پیوند خانوادگی ایجاد کند و بدان بقدرت سیاسی رسد تاریخ اسلام بایستی طور دیگر نوشته میشد و خانواده شهادت، خانواده علی که شهادت میراث باقیه آنست، خانواده حکومت می شد. اگر پیامبر اسلام چنان مقصودی میداشت، بایستی تاریخ مبارزه و شهادت خاندان پیامبر با جبهه متحد رؤسای خود گامه این قبایل علیه نوشته نمیشد، تاریخ توطئه داعی این سران علیه اندیشه‌های که میخواست است انسانرا از روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که او را از خودش بیگانه میکند و اسیر مینماید و خلاقیت او را در جهت اسارت بیشترش بکار و امیدارد، آزاد سازد نوشته نمیشد. بسیاری از کسانی که قبل از حکومت علی (ع) و دوران خلافت با وی مخالفت کردند، بجهت عقیده باین امر دست نزدند بلکه محرکشان این بود که امام بگلی آزاد از توقعات روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی قدرت عمل میکرد. در آن دوران کم بودند کسانی که از این روابط آزاد باشند و بتوانند بر وفق عقیده عمل کنند، لذا روابط شخصی و مناسبات خانوادگی میان سران طوائف امکان وسیعی برای صف بندی در برابر حکومتی که میخواست این روابط از بین برود، فراهم می آورد و تا جایی که علی (ع) انسان آزاد ساز، میان امتیاز

گذاردن و برادر را در کنار خود داشتن و امتیاز نگذارن و برادر را در کنار دشمن دیدن، بدومی تن میدهد، با تمام عواقب سنگین سیاسی که داشت. در حقیقت عقیل پس از اینکه دید بعلت برادری با علی (ع) حقیقی بیش از سایرین نمیرد و التفاتاتی اضافی شامل حالش نمیشود، پیش‌معاویه رفت. و ابن عباس فقیه نامی حاکم بصره چون دید در حکومت علی روابط خویشی را نمیتوان وسیله سوء استفاده از قدرت قرار داد و مورد توبیخ علی (ع) واقع شد، بلکه رفت و در آنجا طغی شد.

باری برای اینکه خانواده بتواند نقش مهم خود را در جامعه اسلامی ایفا کند، محتاج آزاد شدن ازدواج از این روابط است و خانواده ای که خود محل عقد ارتباطات سیاسی وسیله توسعه شبکه قدرت باشد، نمیتواند آزاد باشد و انسان آزاد تربیت کند. برای آزادی سیاسی و وسایلی در اختیار مرد و زن قرار گرفته است تا بتوانند زیر بار ایتگونه روابط نروند. البته باز تأکید میکنیم که این در نظام اسلامی است، یعنی در نظامی که اگر دختر گفت: "نه"، تضمینات کافی وجود دارد برای اینکه جواب منفی او محترم شمرده شود و همینطور است در مورد پسر، که اگر گفت "نه" همان تضمینات وجود دارند تا خواست او رعایت شود، نه اینکه اگر دختر گفت نه، بدون اعتنا بخواست او باکراه بخانه شوهر ببرندش. چرا که مصالح سیاسی و یا اقتصادی و یا اجتماعی خانواده اینطور ایجاب کرده است.

آزادی خانواده از این سه عامل اسارت زن که تا وقتی وجود دارند زن آزادی ندارد، بخانواده اسلامی مجال میدهد از روابطی که به از خود بیگانگی زن و مرد و تبدیل خانواده به عنصری از نظام شرک‌الکبود جامعه منجر میشوند، آزاد شود و خود محیطی شود برای تربیت مبنی و مشق آزادی، محصول چنین خانوادهای نمیتواند جز از حسین بن علی (ع) باشد، نمیتواند جز از زینب کبری (ع) باشد، و نمیتواند جز از اخلاف خلف آنها باشد که ادامه نسلشان را تا امروز میبینیم، اما از خانواده‌های از خود بیگانه چه محصولی ساخته و پرداخته می‌آید؟ در چنین خانواده‌های

که بجای مشی آزادی و خط از خود بیگانگی تمرین میشود ، افرادی مثل گردانندگان فعلی دستگاههای حکومتی ممالک اسلامی تربیت مییابند . هدف خانواده در اسلام تربیت جوانانی است مانند گروهی از پاکریمن مبارزان میهن ما که مبارزه کنند ، تا دم مرگ پیش بروند ولی در زیرشکجه حتی به يك " غلط کردم " گوئی تن در ندهند ، نه اینکه جانی باشد برای برقراری روابط جنسی زن و مرد و پسرا نداشتن بچه و مال اندوزی بهر نحوی از آنها که شده باشد و تحویل يك عده بچه سر بار به جامعه برای اینکه خانواده واحد پیش آهنگ بشود اسلام تدابیری نیز مقرر داشته است که عبارت از قرارات راجع به انتخاب کفو یا همسوز باهر کسی نمیتوان ازدواج کرد (رجوع شود برساله توضیح المسائل آقای خمینی ، مسائل ۲۳۸۴ تا ۲۴۱۱ ص ۴۸۵-۴۸۹) و نیز مستحب است که بهنگام ازدواج حتی در باره خویشان و اقربا و رفقای خانواده طرفه تحقیق شود . مثلاً در مورد عادت استعمال الککل نزد خانواده زن و یا مرد باید تحقیق شود ، زیرا الککل در نمل اثر می گذارد . همخوابگی را بمثابه تبادل مجموع علائق ، بویژه محبت و علاقهایکه از توافق عقیدتی ناشی میشود مغیبر ممکن می کند ، روابط جنسی را به روابط مکانیکی تبدیل میکند و عوارض چنین روابطی عقده محرومیت است و حال آنکه اسلام به مقاربت نیز از دیدگاه عقیده و حرکت مینگرد و مقرر میدارد که همخوابگی ، از توحید و موجود در مشی آزادی آغاز گردد ، زن و شوی در رابطه با خدا ، زهنیات خویش را از گرفتاریها و مشغولیات روزمره آزاد سازند ، در خاطر ، علائق و عواطف بیکدیگر را زنده کنند ، این عواطف و صمیمیت ها را خالص و پاک کنند یعنی در رابطه با عقیده ، با خدا دوستی و صمیمیت خویش را بیکدیگر بی غش سازند ، آسمان که رابطه تن با تن را رابطه مغز با مغز و رابطه عواطف مقارن افتد . صفات عالی انسانی در ضمیر روشن شوی و زن بافرا گیرد ، التذاز آند و را کامل کند و از طریق ارث بفرزند منتقل گردد . این مقاربت یا رابطه تن با تن که از شدت ابتدال کار خود فرنگیان را بجنون و انحرافات رنگارنگ جنسی کشانده است ، از زمین تا آسمان

فرق دارد .

ب- حقوق زن و حقوق شوهر -

با تضمینات فوق است که هدف دادن بتمام اعمال و حرکتهای انسان میتواند ، در خانواده انجام شود ، در چنین خانواده اسلامی ، کانسون تمرین توحید، برتری یکی از اعضا نسبت بیک عضو دیگر مطرح نتواند بود .
بالگوی اسلامی خانواده مراجعه کنیم ، آیا تا کون برای ما مطرح شده است که بین فاطمه زهرا (ع) و علی (ع) که امیک زیر دست و کد امیک زیر دست بود ؟ کدام بالاتر و کدام پائین تر بود ؟ علت اینکه این مقایسه از ذهن مسلمانان خطور نکرده است و نمیکند ، اینستکه تشخیص بالا و پائین وقتی مقصود است که تعدد هویت و شخصیت باشد ، حال آنکه این هر دو که معصوم بودند ، مجموعه بوجود آورده بودند با هویت یگانه ، خانواده علی و زهرا تجلی گاه توحید بوده و تعدد و جدائی هویت و شخصیت زن و شوی مجال وجود نیافت . اما چه عاملی آنها را یکی کرد ؟ حرکت ، وحدت و عقیدهای که در تحت این عقیده ، آن حرکت انجام می شد .
خانواده الگوی اسلامی از اینجا شد که دو معصوم ، دو تن آزاد از غیریتها آنها بنا گذارند ، و این واحد پیش آهنگ است که نه هم در آن زمان شکفت انگیز ترین انسان ها ، حسن ع ، حسین ع ، زینب ع را پرورید ، بلکه امروز نیز بهترین الگوی برای زنان مردان آزادی جوی است . اما درین عصر ما مواجهیم با " حقوق بازی " و با این تسلط فرد گرایی غرب بر اندیشه های ما ، که از زمره زیان بارترین اثرات سلطه غرب بر جهان است ، خود را ناگزیر میکنیم ، زن و مرد را بعنوان ضدین بپذیریم ، زن و مرد را نه دو جزو یک مجموعه ، دو عنصر یک هویت واحد بلکه دو فرد جدا ، بریده ، بیگانه از هم بپذیریم که رابطه جنسی میان آنها ، یک نیاز متقابل است که باید ارضا شود و دیگر هیچ . از اینسو می پرسند چرا فلان چیز مال زن است و بهمان چیز از آن مرد ، چرا در فلان مورد اسلام در مورد مرد اینطور گفته است و در مورد زن آنطور ، حال آنکه از نظر اسلام نه مرد بعنوان مرد بودن خود موضوعیت دارد و

نه زن بجهت زن بود نه آنچه که در اسلام موضوعیت دارد، مجموعه ای است که از طریق ازدواج بوجود می آید، مجموعه ای که در خدمت تحقق هدف مرام اسلامی و حرکت آزادی بخش و وظائفی بس مهم پیچیده دارد. راست است که مسئله را نمیتوان در حد نظری طرح است و باید دید در زمینه عمل و در برخورد با واقعیت های اجتماعی اسلام چگونه طرح خود را در باره خانواده پیاده می کند.

از اینجا شروع کنیم که ایجاد خانواده بخودی خود در اسلام هدف نیست، بلکه وسیله است. علت اینکه "حقوق" در غرب همیشه مطرح است، اینست که در حقوق غربی خانواده هدف حقوق است و بهتر بگوئیم فرد هدف حقوق است، و حال آنکه در اسلام فرد هدف حقوق نیست، هدف حقوق اسلامی آزادی یعنی بازگشت بخداست و بر اساس چنین هدفی است که قانونگذار اسلام حدود و باصطلاح مرزهایی را معین میکند. اینک بچگونگی پیاده کردن طرح اسلامی خانواده در زمینه عمل و واقعیت ها می پردازیم و پیش از اینکار بحثی را که تا اینجا کردیم، بدینصورت خلاصه می کنیم:

خانواده در جامعه اسلامی از جهت وظائف، از جهت هدف تشکیل بگلی با خانواده های قبل از اسلام، با تمام خانواده های موجود در جامعه های بشری از اول تا امروز تفاوتی اساسی و بنیادی دارد. مفهوم خانواده در اسلام، برخلاف جامعه های دیگر، فرهنگهای دیگر و مذاهب و عقاید دیگر، هرگز تأسیسی اجتماعی که هدفش حفظ نظام حاکم و موجود جامعه باشد، نیست، هدف خانواده اسلامی حفظ و ادامه ارزشهای کهن جامعه نیست، بل هدف خانواده اسلامی تبدیل جامعه های غیر اسلامی بجامعه کمال مطلوب اسلام است. بنابراین خانواده از نظر حقوق اسلامی خود شریک جامعه است و بلحاظ اینکه یکی از اساسی ترین وظائفش هدایت تدریجی جامعه های مسلمان شده بجامعه کمال مطلوب اسلامی است، لاجرم در بطن این واقعیتها، امکان تشکیل بیابد و نقش واحد

پیش‌آهنگ را از عهد برآید . بدینجهت قسمت‌عده حقوق و تکالیف مقرر در اسلام ازین نظر نیست که خانواده را حصارى تلقی کند و مقرراتی وضع کند و روابطی که قفل و بند مانند ، این حصار را حراست کند ، بلکه محض تأمین نقش این جامعه‌این واحد پیش‌آهنگ است . جامعه کوچکیکه وظیفه اصلی آن کمک به مشی جامعه بسوی جامعه کمال مطلوب است . اساس تضمین این روابط خانوادگی در اسلام محبت و علاقه‌مندی است که از رهگذر وحدت عقیده بوجود آید ، اساس حرکت است ، ساختن و ساخته شدن است ، تربیت کردن و تربیت شدن است .

نقش خانواده در جامعه هائیکه اسلام آوردند ، بنابراین میبود که اسلام را با نظامهای آن جوامع وفق دهد ، نقشش باید این بود که آن جوامع را از آن روابط آزاد سازد و قدم بقدم بسوی نظامی بکشانند که با اسلام جور و موافق آید . برای رسیدن به چنین جامعه کمال مطلوبی که در آن بقول پیغمبر اسلام صلعم همه چون دانه های یک شانه با هم برابر شوند و همه از جمیع جهات آزاد شوند ، است که تأسیس خانواده سنت پیامبر شد . اسلام بخانواده بعنوان جمع اصالت می‌دهد ، و در رابطه باجمع ووظائفی که جمع زن و شوی در اسلامی کردن جامعه و تربیت نسل جدید برعهده دارند برای اعضای آن حقوق و تکالیف وضع می‌کند . بهمین علت است که بشر ، برای نخستین بار در تاریخ خود ، با ظهور اسلام در منزلت ها و در خورد و خواب و جا و مکان . در چهارچوب خانه و خانواده . بفرق و امتیاز قائل نشده است ، حال آنکه در تمدن های قبلی این امتیاز و فرق وجود داشت که هنوز هم جزو سنن پیشین در ممالک شرق و کشورهای اروپائی بچشم میخورد ، یعنی مرد خانواده در منزلتها و در خورد و خواب از امتیازات بیشتری برخوردار است . باید یکی از تلاشهای خانواده این باشد که مرد وزن را آرام آرام و متقابلاً برای یک زندگی برابر و آزاد آماده کند ، برای یک زندگی برابر و آرام که اساس و مایه بقای آن محبت و علاقه حاصل از مجاهده مشترک

در راه عقیده و کوشش برای آزاد شدن باشد. اینست برخورد اسلام با جامعه ای که اسلام را پذیرفته و لیکن فرق است بین پذیرفتن فکری و عمل کردن بدان. مسلمان بودن در نظر غیر از مسلمان شدن در عمل است. مثل مسلمانی ماها که وقتی پای عمل بمیان میآید فرسنگها از نظر فاصله داریم !!!

در جامعه های سرزمین های مسلمان، روابط در خانواده گرچه کم و بیش از الگوی اسلامی متأثر شده است ولی در عین حال همان روابط سابق باقی مانده است.

ب - ۱ : انواع نمونه های نوعی خانواده -

اینک سعی میکنیم که نمونه های نوعی خانواده را در جامعه ایرانی پس از برخورد با فرهنگ غربی، تشخیص بدهیم. این برخورد آنچنان را آنچنانتر کرد و خانواده را نه تنها بکلی از تمام وظائف و محتوای که میتوانست و میبایست داشت، تهی کرد، بلکه آنرا در جهت از خود بیگانه تر شدن نیز سوق داد. در جامعه های سنتی وظائف خانواده بر حسب اینکه در یکی از جوامع شهری، روستائی یا ایلی تشکیل میشد، فرق میکرد و مفاهیم و وظائف و حدود و ثغور متفاوتی داشت. مثلا در جامعه های روستائی، خانواده تمام نقش هائیرا که نهاد های اجتماعی میتوانند بر عهده گیرند، یکسره و بطنهایی انجام میداد. کودک را خود تعلیم و تربیت میداد، اگر پسر بود تعلیم و تربیت در جهت پرورش یک کشاورز جدید بود و اگر دختر بود در جهت پرورش یک زن دهقان. بطور کلی در جامعه سنتی شیوه تعلیم و تربیت خانواده بر ادامه سنتهای کهن و با اصطلاح انتقال رسوم و عادت و ارزشها از نسلی به نسل بعد استوار بود. سازمان سیاسی خانواده بر اساس قبول سلسله مراتب اجتماعی حاکم بر مجموع کشور بود، و فرزند پسر جانشین بالقوه پدر است و سن معینی ببعد آمريت پدر را او هم می گیرد. و بنابراین خود او حتی بر مادر عاملیت دارد.

این خانواده ها بهیچوجه با نظام اسلامی منطبق نیستند . روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی حاکم تا این زمان از مجری شدن اسلام مانع شده اند . باری نقش بنیاد مذهبی را هم خانواده انجام میداد . مادر و پدر ، مذهب را اغلب بصورت داستانها و اسطوره ها و افسانه های مذهبی نقل میکردند و این "گودك يك" باوری " بوجود می آورد . براینکه رسوم و عادات و . . . مقدس و تخطی ناپذیرند . مذهب در روستا هیچگاه روشنی و وضوح ندارد . بیشتر يك رشته اعمال دینامیک و رسوم و رفتارهایی است که از پیش از اسلام مجری بوده و رنگ اسلامی گرفته و هنوز مجری است . در مواردی سهل گیرند و در مواردی سخت گیر . در باره اموریکه بیان خواسته هایشان را می کند یا آرمانها و آرزوهایشان مجسم میسازد و یا مظهر چیزهایی است که بدانها دلبستگی دارند ، سخت سختگیرند . مانند ارادت به امام ، چه امام را مظهر عدل و شجاعت و مقاومت تلقی میکنند و این منطبق با شرایط روز مره زندگی جامعه دهقانی است . پس خانواده روستائی در عین حال در برگیرنده تمام بنیاد های اجتماعی است و وظائف آنها را خود انجام میدهد . محیط خارج یعنی کوچه و مکب و نباله خانه هستند و در شکل گیری محتوی ذهنی کودک تأثیر متفاوتی ندارند .

در جامعه روستائی ازدواج گره می است که در بافت و شبکه گروه بند بیهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی میخورد . و خانواده روستائی جزئی است از يك مجموعه بزرگتر که بعنوان طایفه ، قوم و عشیره و . . . معنون است . خانواده روستائی يك بنیاد اقتصادی نیز است ، بدین اعتبار که نقش مهمی دارد در قبضه عوامل تولید خصوص زمین و آب و دسترسی به منابع مالی . خانواده های ثروتمند از طریق ازدواج این عوامل را بر قبضه خود نگاه میدارند ، گذشته از این خانواده از جنبه اقتصادی يك شرکی است که امر زراعت بدون آن نمیکردند ؛ در اقتصاد روستائی زن نقش مهمی دارد ، نقش که اهمیت آن از نقش زن شهری بسیار بیشتر است ،

زیرا وظیفه یک زن روستائی فقط در دوشیدن شیر گاو یا تهیه ماست و کره خلاصه نمیشود که کارکرد زن روستائی منبع درآمد صنعتی خانواده اوست، تمام فعالیت‌های صنعتی از قبیل فرش بافی، جوراب بافی، گلیم بافی و غیره هم بوسیله زن روستائی انجام میشود و در کنار آن چنانکه اشاره شد تربیت حیوانات اهلی و دامداری نیز تا آنجائیکه بچهارچوب خانه مربوط میشود و تدارک وسائل کار مرد در صحرا و البته مراقبت فرزندان و بر عهده زن است. بدینسان ازدواج در حقیقت تشکیل یک بنیاد اقتصادی است. از اینروست که در روستاها همزمان با فرستادن نوجوان بکار شخم و زراعت برای وی همسر نیز برمیگزینند. اما جامعه ایلی مشابهت زیادی با جامعه روستائی دارد، با این تفاوت که نقش مذهبی آن ضعیف تر است، قصور خانواده در انجام و آموزش تکالیف مذهبی چه رسد بسه اسلامی کردن روابط و خصوصا تعلیم و تربیت، چنان زیاد است که فعالیت آنرا در زمینه مذهبی میتوان ناچیز دانست. نتیجه آنستکه در ایلهامذهب بعنوان روحیه حضور وجود دارد، اما بعنوان تنظیم کننده روابط اجتماعی حضور ندارد و ایل در حقیقت یک سازمان اجتماعی است که بر پایه تغییر و تبدیل محل سکنا و برخورد نظامی دائمی با یکدیگر و بسا جامعه های سکنا گویده، بوجود آمده است. قبول و اجرای اسلام بمعنای انحلال این سازمان است. تنظیم فعالیت نظامی که بدان ایل قادر به فعالیت اقتصادی (غارت و باج و . . . نیز جز این فعالیتهاست) می شود موجب پیدایش یک تشکیلات نظامی مبتنی بر تمرکز قدرت در رأس گشته است. جا و محل هر کس در سلسله مراتب اجتماع ایلی را موقعیت سیاسی - نظامی وی تعیین میکند. خانواده جزئی از این سازماندهی عمومی و از عوامل مقومه آنست.

در خانواده شهری بلحاظ اینکه خانواده آن حالت باصطلاح بسته را ندارد مسجد و مدرسه نیز در تعلیم و تربیت نقش دارد، بخشی از وظائف خانواده را بنیادهای دیگر انجام میدهند. با این حال وظائف

خانواده هنوز متنوع و عظیم است.

حاصل سخن اینکه همه این نمونه های نوعی خانواده در جامعه سنتی ، در يك وظیفه مهم شريك بودند و آن حفظ رابطه اندیشه و عمل با محیط اجتماعی و طبیعی انسان بود . ساده سخن اینکه خانواده نه يك واحد فعال و خلاق بوده بلکه کانون تربیت نسل فعال و خلاق بوده گرچه امکانات خلاقیت در جامعه ما بلحاظ سلطه مطلقه استبداد و نظام اجتماعی طبقاتی سخت اندک بود ، اما اصل بر استقلال در تولید و مصرف و گذران زندگی بود .

در برخوردی که در روزگار ما بین فرهنگ غربی و فرهنگ ایرانی پیش آمده است ، در جامعه های شهری - که این برخورد در آن اثرات روشن تری دارد - روابط همانست که برشمرديم و زن و مرد هنوز در تارتئیده آن روابط اسیرند . اما بلحاظ شکل زیر ، تأثیر سلطه خارجی و خصوص سلطه فرهنگی ، پنج نوع خانواده تشخیص میتوان داد :

۱- خانواده هائیکه هنوز از تأثیرات سلطه غرب متأثر نشده اند (خانواده های زحمتکشان شهری و خانواده های ایلی و روستائی که اگرهم تأثیری یافته اند فعلا ناچیز است) .

۲- خانواده هائیکه یکسره تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار گرفته اند و بکلی از محیط اجتماعی و طبیعی خودشان بریده اند (خانواده های طبقه حاکمه) .

۳- خانواده هائیکه در برابر تأثیرات این سلطه مقاومت میکنند اما محیط اجتماعی آنها زیر سلطه و نفوذ مظاهر فرهنگ غرب است (خانواده های طبقات میانه) .

۴- خانواده هائیکه محیط خارج یعنی مدرسه و کوجه و وسایل تبلیغاتی - سینما و غیره - را نمی پسندد و مایلند زیر بار آنها نروند ، اما یارای مقاومت در خود نمی بینند (خانواده های طبقات میانه خورده پا) .

هـ - خانواد هائیکه میتوان آنها را سیار نامید باعتبار حالت انتقادی که در آنها موجود است و مثلا بخیال خودشان میخوانند یک آشتی ایجاد بکنند بین فرهنگ کهن ، سنن و آداب و رسوم ایرانی با آنچه که فرهنگ و تمدن اروپائی مینامندش (خانواده های قشرهای بالائی طبقه میان ، تاجران و کسبه عمده و) .

اما خانواده هائیکه بر همان نهج قدیم و شیوه کهن هستند ، همان وظائف را که شمرده آمد انجام میدهند و آنها نیز در معرض صوح بسی فرهنگ شدن قرار گرفته اند ، و در خانواده هائیکه یکسره تسلیم مظاهر تمدن غربی شده اند و بقول آقای تقی زاده تا مغز استخوان فرنگی شدند درجه انقبالی زن از لحاظ نقشی که بعنوان ابزار ایجاد و گسترش شبکه قدرت سیاسی دارد و از جنبه نقشی که بعنوان عالیت گروه بندی های مالی و اقتصادی بر او تحمیل میشود و هم از حیث نقشی که بعنوان "سکس" هم در مناسبات سیاسی و روابط شخصی و هم در زندگی اقتصادی و گسترش مصرف دارد ، و بالاخره هم از نظر نقشی که در ارتقاء اجتماعی و گذر از طبقه فروتر به طبقه فراتر بر عهده او است ، تشدید شده است . از اینرو خانواده دیگر عامل ادامه و شکوفائی فرهنگ خودی نیست بلکه عامل انقطاع فرهنگی است .

این خانواده ها ، نه تنها ، هیچگونه نقشی بعنوان ادامه دهندة ارزش ها ندارند ، بلکه بعکس ، موجب قطع رابطه فرزند با طبیعت و جامعه ایران در نتیجه نظام ارزشی خودی هستند . از اینروست که در نظرسر فرزندان این خانواده ها هر چه ایرانی است زشت و هر چه غربی است حتی "فرنگی" (۱) زیبا و دوست داشتنی است . یک فرهنگ پویا و رشد یابنده عناصر خارجی یعنی دست آورد های فرهنگهای دیگر (مثلا فن) را میگیرد و داخلی یعنی از خود را میکند ، از عوارض نازائی فرهنگی اینست آنچه داخلی است خارجی میشود ، بیرون ارزش و درون ضد ارزش میشود . این امر تأثیر خود را بر رفتارها از جمله بر رفتار اقتصادی

(۱) ذکر جودت نویسندة غربی و ترک که شعارش این بود : همه چیز ریاید از فرنگی اخذ کرد حتی "فرنگی" را - "فرنگی" در ترکیه و ایران دوران صفوی و قاجاریه

و جنسی و زن و مرد اثر میگذارد . در نتیجه خانه و خارج خانه نقش خود را عوض میکنند . خانه محل امساک و بی تفاوتی جنسی و خارج خانه محل جلوه گری و تمایز طلبی در مصرف و در جاذبه جنسی و میشود . نتیجه تبدیل زن و مرد بویژه زن به " مانکن " فرآورد های غربی است .

در اسلام مستحب است که زن خود را برای شوهرش آرایش کند و شوهر نیز خود را برای زنش تر و تازه نماید . بدین ترتیب جاذبه جنسی خانه را می آگند و در نتیجه اساسی بیار میآورد : یکی تمتع و التذان جنسی کامل و بی نیاز کننده و دیگر کاهش و حذف " سکس " از مجموع روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و کمک به آزادی زن و مرد و بویژه زن از اسارت این روابط، از جمله اثرات این امر اینکه " سکس " بصورت عامل عده جهت یابی فعالیت های تولیدی از بین میرود و سرمایه های عظیمی آزاد میشود که میتواند در خدمت بی نیاز کردن مجموع بشر از نیازهای اساسی بکار افتد . این خانواده ها، حامل ضد ارزشهای فرهنگ مسلط غرب هستند و البته ضد ارزشهای خاص طبقات مسلط خودی را نیز حاملند . از اینرو ارزش هر کار حتی تحصیل و تصدیق لیسانس و دکرا گرفتن به سه درجه اهمیت که آن کار در فاصله گرفتن از جامعه ملی و فرنگی نمودن دارد سنجیده میشود .

کوتاه سخن ، محتوی روابط خانوادگی غیر اسلامی بود و غیر اسلامی باقی است ، همین امر روشنگر چرائی کار پذیری و مصرف گرایی خانوادگی غرب زده است و میگوید چرا خانواده های " جدید " خودشان ، عامل و حامل انتقال اثرات سلطه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی غرب ، به جامعه ملی ما هستند .

از طریق این خانواده هاست که ملقمه ئی از ضد ارزشهای سلطه گر و بیگانه و ضد ارزشهای سلطه گر داخلی (طبقه حاکم) بعنوان ارزشهای برتر و جاودانه معتبر بر جامعه های زیر سلطه حاکم میشود ، و این جامعه ها را برای از خود بیگانه شدن و بریدن با زمینه های اجتماعی و طبیعی

به امراض مراقبتی می گفتند .

خودشان آماده میکند و در معرض تلاشی شدن قرار میدهد. روش‌تسر بگوئیم: اگر خانواده کهن خود ادامه و ادامه دهنده سنت‌های بود و محل پیوند انسان و زمینه‌های اجتماعی و طبیعی زندگی وی بود، خانواده‌های جدید محلی هستند که پیوند انسان را با محیط اجتماعی و طبیعی‌ش قطع میکنند. اساسی‌ترین وظیفه آنها ایجاد بریدگی و انقطاع فرهنگی است یعنی نسل جدیدی تحویل جامعه می‌دهند بریده از تاریخ و نگاه از آن حال و آیندگی ذهنی و مبهم دارند، نتیجه این امر، درد بیدرمانی است که تمام جوامع زیرسلطه با آن مواجه یا شدیداً بدان مبتلا هستند: انسان‌های قالبی و از راه مانده ساخته و تحویل بشر شده‌اند. که در مقام ابتکار و عمل، طیرغ تحصیلات، لیسانس‌ها، دیپلم‌ها و دکتری‌هایشان از دهقانزاده‌ئی عقب‌ترند^(۱) و در عرصه خلاقیت نه‌بعضوان مغز و اندیشه حضور دارند و نه بعنوان عمل، چرا که بریدگی‌شان از یک سلسله روابط، بدان‌ها اجازه و امکان نمیدهد که در چهارچوب آن روابطی که برایشان مبهم و ناشناخته است عمل کنند. محیط این خانواده‌های از خود بیگانه با محیط از خود بیگانه ساز مدرسه، مدرسه بعنوان یک پدیده خارجی در تناقض نیست، حال آنکه در نمونه‌های نوعی دیگر از پنج قسم خانواده‌ای که شمردیم، بنا بر درجه فعال بودن یا کاربذیری بودن خانواده نسبت به مظاهر سلطه فرهنگی، بین خانواده و مدرسه و تأسیسات فرهنگی و تربیتی و اجتماعی تناقض‌هایی با شدت‌های متفاوت وجود دارد. بدلائل فوقی است که مشاهده میکنیم سلطه فرهنگی غرب در مجموع انسان‌هایی را بوجود آورده است که یا بکلی از خودشان و از محیطشان بیگانه‌اند یا در خود حامل تناقض‌های اساسی هستند. بعلمت نبود انطباق بین محیط تعلیم و تربیتی مدرسه بعنوان مروج ارزش‌های محرم با محیط آموزشی و پرورشی خانواده، نسلی که روآمده و رومی‌آید گرفتار یک تشدید و تشدید دائمی است و حیران و سرگردان میان دو محیط و ناتوان از حل تناقض‌هایی که گرفتارشان شده است. هر کدام از ما نمونه بارزی از این پدیده و محصول بر خورد دو محیط ناسازگار هستیم.

(۱) نگاه کنید به ضرب زندگی از جلال‌آل احمد و نیز چهاراستعمارگر و استعمارزده

انجمن عناصری که با هم مجموعه نمیدهند، تناقضهایی را به بار آورده و این تناقضها مسائلی را بوجود آورده است که برخلاف ادعاهای جامعه شناسان و اقتصاددانهای "رسمی" مسائل و عوارض تجدید و نوگرایی نیست بلکه مسائل و عوارض متلاشی شدن کامل یک مجموعه فرهنگی است. در جامعه های کهن اگر هم اختلاف طبقاتی بود - که بود - تظاهر آن بصورت ایجاد محیطهای بلکی بریده و بیگانه از هم نبود، حال آنکه در عصر ما اگر بعنوان مثال تهران را بنگریم، مشاهده میشود که کوئی جنگلهای افریقا و شهرهای هند و گوشه ای از چین و محله ای از نیویورک و هالیوود و لندن و پاریس را در کنار هم چیده اند تا شهری بسازند. بعد، این شهر را دقت که بکنید، یک نمایشگاه میباید و بهتر بگوئیم یک سیرک و یا یک بازار مکاره با چادرهای مختلف که هر یک وابسته بجائی است و رابطه منطقی با هم ندارند. در تهران ما هم، انعکاس بریدگیهای فرهنگی در سیمای شهر بخوبی دیده میشود. درین شهرها مشاهده میشود که چگونه در محیطهاییکه تا مغز استخوان فرنگی شده اند، انسان از طبیعت فرار میکند. غرب مدعی است که سابق بر این در تمدنهای غیر غربی انسان خود را با طبیعت منطبق میکرد و بعبارت اخری تسلیم آن میشد، اما امروز چه؟ در روزگار ما این درون نیست که برون میسازد و گفته شاعر که رنگ و رخسار خبر میدهد از سر ضمیر مصداق ندارد، بیرون است که درون را متلاشی میکند. اجتماع زیر سلطه از برای طبیعت میگریزد. سابق اگر مسأله گرما و سرما را میخواستند حل کنند روشهای متخذه در معماری و پوشاک تظاهر میکرد اما امروز معماری حل مسئله تغییرات آب و هوا را بوسائلی میکند که از خارجه وارد می شود، زیرا وسائل جدیدی که غرب در اختیار صاحب امتیازان قرار میدهد، بدیشان امکان میدهد که طبیعت را کج عدم فرض کنند. نگاه کنید به خانه های که در شمال شهر ساخته اند، اگر کولر نباشد در تابستان جهنم است و اگر سقف از نباشد یخچال! حالا معماریشان اصلت ندارد بجای خود معماری کارش اینست که تا میتواند بنا را گران تمام

از آلبرت مئی، و نگاه کنیم دور و بر خودمان.

کند ، خانه را چنان بسازد که تا میشود آخرین فرآورده های غرب را در آن بکار بگیرد ، تا میشود به صاحب خانه امکان بدهد خرج کند ، احتیاج نیست در معماری دنبال ابتکار و خلاقیت هائی برود که خانه را با شرائط متغیر آب و هوا منطبق سازد . برای مردم محروم طرح خانه هائی را بریزد که در برابر گرما و سرما و زلزله و سیل پناه و برپا باشد . بدین ترتیب حالت گریز از طبیعت امکانی فراهم نمیاورد تا کوششی بکار رود و قوه ابتکار بکار افتد ، زیرا که غرب زحمت این کارها را برعهده میگیرد !

اعضای خانواده تا مغز استخوان فرنگی شده در اطاق خنک یا گرم زندگی میکنند . از لحاظ آنها طبیعت خنشی شده است ، مثل اینکه گوشه ای از لندن یا پاریس را بخانه اش منتقل کرده است . حتی در عالم خیال که بخش کلان جهان آنها ذهنی و خیالی است ، انگار که در پاریس زندگی میکنند و پنداری اصلا آب و هوای ایرانی و جامعه ایرانی برایشان وجود خارجی ندارد .

س- آیا این افراد در ذنیات و مصرف از طبیعت و اجتماع ایران بریده اند یا وقتی هم عمل می کنند طبیعت و جامعه ایران را در نظر نمیگیرند ؟

ج- اگر مراد از عمل تولید است متاسفانه بدبختی همین است که نه تنها خود از جامعه و طبیعت خویش بریده اند ، بلکه میخواهند جامعه و طبیعت ایران را با فرآورد های غرب منطبق کنند . توجه کنید ، نمیخواهند این فرآورده ها را با طبیعت و اجتماع ایران منطبق کنند حتی این مقدار نیز نمیخواهند و نمیتوانند قوه ابتکار خود را بکار بیاندازند بر اساس اصل اقتباس و حرف نامرحوم ملکم خان دایر بر اینکه هرگونه ابتکار و ابداعی که ایرانی بکند موجب خرابی فرهنگ غرب می شود ، میخواهد ایران را برای مصرف فرآورده های غرب آماده کند ، میخواهد از او یک میمون و کمتر از آن بسازد ، ضرر این امر از بین رفتن امکانات تولید و عرصه های فعالیت مغز و بازوی ایرانی تنگ میشود ، فرهنگ ایرانی عقیم میشود و کشور زیر سلطه بصورتی در می آید که ایران ما در آمده

است، کار بدستان در تمام زمینه ها ، بورس‌هاز و سودا باز و . . . بازند .
نمی بینیم که هنوز کودک زاده نشده ، تعدیقی را که باید بگیرد
مشخص می کنند ، نمی بینیم که عنوان تحصیلی جواز ورود در جرگه بازیگران
این " عصر طلائی " است . نمی بینیم که
چه اما اگر از همان ابتدا خانواده ، بفکر تحصیل فرزند باشد و
بخواهد فرزندش پزشک یا فیلسوف شود ، چه عیب دارد ؟
ج - خانواده‌ئی که از خود بیگانه است نه خودی و نه غریبی است
آینده را بمعنای دنباله یک حرکت و حاصل کار و کوشش گذشته و حال
جامعه نمیتواند تصور کند ، آینده از نظر گاه وی مجموع امتیازات و بسر
خورداریهایی است که جا و موقع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی امکان
دسترسی بآنها را فراهم می آورد ، از اینرو عنوان " دکرا " را یک جواز
تلقی می کند ، جوازی که امکان میدهد عضو خانواده مرزهای طبقاتی
را در نورد و در سلسله مراتب سیاسی جایی را پیدا کند که بتواند
از حد اکثر امتیازها برخوردار گردد ، و چه درست وصف کرد آن احمد
روشن فکر غرب زده را " دیلماج " : از آندسته درس خوانده ها که محیط
خانواد گیشان غرب زده نبوده و پرورش بر مدرسه و محیط خارج از خانه
غلبه داشته است ، فی الجمله قوه ابتکار خود را بکار می اندازند و بیشتر
از خانواده های مذهبی و اقشار پائین طبقه میانه هستند که بگذریم ،
غرب زده ها دکری را همانطور بدست می آورند که می بینید و می شنوید
و اینها هستند " دیوان سالاران " ابزار دست طبقه حاکم . و
خانواده های مسلمان نیز فرزند را برای گذشته تربیت میکنند ، اما هدف
قانونگذار اسلام این است که خانواده مسلمان انسان را برای آینده تربیت
کند ، یعنی جامعه را در جهت انطباق با جامعه " الکوی اسلامی بین بیبرده
باری تا اینجا کوشیدیم اثرات سلطه " فرهنگی غرب را در تلاشی نظام
اجتماعی و فرهنگی ، و از لحاظ تأثیراتی که بر خانواده میگذارد ، باختصار
مطالعه کنیم ، دیدیم چه سان محصول انسانی خانواده و محیط غرب زده
آدمهایی است که برایشان هیچ ارزشی معتبر نیست ، زیرا که ارزشها

محصول رابطه انسان با محیط خودش با طبیعت محیط بر او و
جامعه‌ئی که در آنست و تلقی آدم از جهان است. وقتی کسی از
محیطها بیگانه بود، ارزشهای معتبر برای او ارزشهای ابتکار و خلاقیت
و تولید طلب نخواهند بود و ارزشهای مصرف طلب خواهند بود و از اینرو
از خود بیگانگی فرهنگی کاری ترین زخمی است که غرب بر ما وارد کرده است.
اگر درست در بحر غرب زده برویم می بینیم آنقدر که از فکر کردن می ترسد
از هیچ چیز نمی ترسد. البته محیط خفقان و فقدان منزلتها علت اصلی
این ترس است. از اینرو مبانی اخلاقی درین خانواده ها باشد سست
است و این نه بدان معنی است که اخلاق اجتماعی قدیم را قبول ندارند
- این بجای خود محفوظ - بلکه مهم اینست که بهیچ نظام و اخلاق و
ارزشی تن در نمیدهند و چرا تن در نمیدهند؟ زیرا همان سان که
آمد، نظام ارزشی و اخلاقی تابع فعالیت و خلاقیت يك جامعه است و
زمانیکه عدای خویشتن را بکلی بیگانه جامعه یافتند و خود را بگردش
کار در جامعه ها و فرهنگهای مسلط سپردند، چون هیچگونه علمی
را مرتکب نمیشوند و هیچ فعالیتی در مقام اندیشه ندارند نتیجه
این میشود که نمیتوانند به ارزش که طبیعت اعمال و رفتاری را تداومی
را در اعمال و رفتار ایجاب میکند، تن در دهند، بهمین جهت است
که آنها در مقایسه با غرب با اصطلاح جامعه شناسان از بورژواهای ماجرا
طلب غربی نیز در ماجرا طلبی جلوترند و این صرفا بجهت بیرنگی و بی
هدفی و بی ثباتی و سایر مشخصه های فرهنگی خانواده های جامعه های
زیر سلطه است. حالا اگر بخواهیم تمام این نکات را يك بيك و عمیقاً
بررسی کنیم سخن بدرازا میکند، اینست که بمنظور اختصار در گفتار بیکیار
نتیجه این ساز و کار را ارائه میدهم:

در جامعه های زیر سلطه وجدان عمومی، وجدان ملی یا وجدان
وجود ندارد، بلکه بخشهای جدیدی ایجاد شده است که از لحاظ سیما
و شکل ادامه و دنباله غرب مسلط هستند، بخشهایی که از جامعه
خودشان جدا شده اند اما در جامعه مسلط نیز نتوانستند ادغام شوند

تشبه جوشی همه جانبه نیست و عهد در سیاست در سرویز بشکل
غریبی در آوردن است. بجای اندیشیدن و تولید کردن اقتباس و تقلید
میکنند. و میان بخش‌های از خود بریده و بخش‌های اسیر گذشته، بخش
های سیاری بوجود آمده است که بین خود و بیگانه سرگردان هستند.
از اینروست که در جامعه‌های زیر سلطه رشته‌های پیوستگی و همبستگی
فرهنگی که بدون آن رشد غیر ممکن میگردد، روز بروز کمیخته تر میگردد.
عرصه فعالیت و خلاقیت روز بروز تنگ تر میشود، روابط سیاسی و اقتصادی
و اجتماعی و فرهنگی که بر دوام مانع آزادی آدمی و شکستن استعداد هایش
میگردد، سختی و صلابت بیشتری مییابد، و جریان تلاشی شدن همین
است.

در دوران معاصر، مسئله حقوق زن و خانواده که غرب زده پیش
میگذرد مسئله حقوقی نیست و مفهوم حقوقی ندارد. مسأله راحت این
عنوان طرح میکند. در آغاز بحث گفتیم و به خانواده الگوی اسلامی هم
بمعنوان شاهد استناد کردیم، که هدف از تشکیل خانواده در اسلام،
آزادی انسان استومشی توحید. اسلام اگر از حقوق زن یا مرد حرف
میزند، در رابطه با آزاد شدن یا فراهم آوردن یا نشان دادن امکانات
آزاد شدن آدمی و بازگشت به خدا است. اما غرب زده کاری بروابطی
که مرد و زن و بویژه مرد را اسیر ساخته است ندارد، نه تنها نمیخواهد
آن روابط از بین برود بلکه بر آنستکه با استفاده از الگوی زن و مرد غریبی،
زن را بیشتر مورد بهره‌کشی قرار دهد و نمیخواهد هیچگونه راهنما یا
الکویی راهبر یا هادی باشد، جز الگوهاییکه بوی امکان دهد در چهار
چوب رابطه، مسلط و زیر سلطه بزندگی انگل وار خود، بتبیه، رمق حیاتی
خود از شیر، جان دیگران ادامه دهد. این خانواده به هیچ نظارت
اجتماعی تن در نمی‌دهد، بنای کارش بر گریز از هرچه ایرانی و اسلامی
است. ناگزیر نتیجه، چنین زندگی جز گریز از خود نیست و حتی برای
رسیدن به این گریز از خود، برای تحقق بخشیدن به آن، به ستیز
نیز برمیخیزند و اینست واقعیت ستیز آنها، واقعیت مبارز مادعائیشان

برای احیای حقوق زن . آنچه میکنند در واقع نفع خود است؛ با تعصب، با حرص و با ولع تمام میخواهند از خود فرار کنند . اما چرا میخواهند از خود فرار کنند ؟ زیرا امکانات بازگشت بخود را از دست داده اند و از لحاظ محیط خانوادگی و تربیتی که داشته اند ، یعنی تربیتی که آنها را برای زندگی در جامعه غرب آماده کرده است، در جامعه خود جایی برای خود نمیابند ، زیرا که در این جامعه خواهی نخواهی محتاج فعالیت در زمینه اندیشه و عمل هستند . چنین است که در بروز فی ما بین کم کردن خود و بازیافتن دیگری گیر میکنند و در چنین سرگردانی است که با آسانی شکار میشوند ، دیگر هیچوقت نمیتوانند از دنیای خام و مبهم خود خارج شوند زیرا که دیگر راهی به واقعیت ندارند . از واقعیتس گرینخته و به واقعیتی نرسیده ، و وسط دو واقعیت، که یکی واقعیت خودشان است، و دیگری واقعیت غرب مسلط است، گیر کرده اند و نتیجه آن رفتارهایی است که از ایشان سر میزند . رفتارهای دقیقه ای و ثانیه ای ، که هیچ ملاک و اعتبار و دوام و استقراری در آنها مشاهده نمیشود . اعتبار دوام و استمرار در رفتار اگر بخواهیم تقسیم بندی کنیم ، آنها یکی به فرهنگ خودشان بیشتر پایبند هستند ، یعنی در آن فرهنگ تربیت شده اند ، لاجرم ، استقرار و دوامی در رفتارهایشان دیده میشود ، اینان هر عقیده و مرامی داشته باشند ، در عقیده و عمل اهل مقاومت و پابرجایی و مداومت هستند ؛ این مقاومت و استقرار و دوام در عقیده و عمل و رفتار در تربیت شدگان خانواده های غرب زده ، محصولات تربیت این خانه ها و مدرسه ها ، بهیچوجه دیده نمیشود . در این خانواده های غرب زده با اصطلاح خودشان نوشته یا نوگرا و متجدد ، بر خلاف هدف تربیتی اسلام که در جهت تربیت انسان برای جامعه آینده که باید آزاد تر از جامعه حال باشد ، تربیت صرفا در جهت اتلاف فرزند و بالنتیجه اتلاف نیروی جامعه است . و این همان چیزی است که در زمینه اقتصادی هم میبینیم که سرمایه داری زیر سلطه کارش تراکم سرمایه نیست ، بلکه متلاشی کردن و تلف کردن سرمایه است ؛ بهمین گونه خانواده جدید

کارش تربیت کردن انسان برای آینده نیست، بلکه خارج کردن او ست از محیط خودش و باصطلاح تلف کردن انسان است.

حقوق و تکالیف زن و مردی که در نظام های حقوقی مختلف تشکیل خانواده میدهند، از هدف تشکیل خانواده در این نظام ها ناشی میشود. مثلا در نظام اریوایی، نقش خانواده ادامه نظام سرمایه داری است، بنحوی که نظام اجتماعی را همانطور که هست ادامه دهد، ارزشها این نظام را از نسلی به نسل دیگر منتقل نماید و بدین ترتیب جامعه در همان نظام از نسلی به نسل دیگر منتقل شود و نسل جدید در همان نظام بار بیاورد که نسل گذشته ساخته و پرداخته آنست. در چنین جامعه ای طبیعتا حقوقی که برای خانواده معین میشود و هم تکالیفی که برای زن و مرد مقرر میشود متناسب با خواست نظام و میل به پرهیز و جلوگیری از تحول اجتماعی و دیگرگونی بنیادی و ساختی جامعه است. اختلاف و تفاوت اساسی حقوق خانواده در اسلام و در جامعه های غربی از همین نظرگاه ناشی میشود، زیرا در الگوی اسلامی، هدف از تشکیل خانواده حفظ گذشته و ادامه آن در آینده نیست، حقوق خانواده در اسلام آینده را در مد نظر قرار میدهد اما نظر باینکه " حال " خود يك جای اساسی دارد و برای اینکه " حال " بکلی مانع از تحقق " آینده " نشود، قانونگذار اسلام به " حال " نیز میبرد از، و حقوق و مقرراتی را ارائه میدهد که در پرتو آن امکاناتی فراهم آید که زن و مرد متقابلا موانع جاده " حال " به " آینده " را از میان بردارند. از چنین نظرگاهی است که حقوق خانواده در اسلام باید بررسی بشود، نه از باب اینکه آیا خانواده اسلامی ادامه دهند؟ سنت فلان سلطان یا بهمان شاه و زوزک هست یا نه؟ اسلام حسابش این نیست. این که میگوئیم حساب اسلام این نیست، باید توجه کرد که حساب اسلام این هم نیست که مقررات و مطالب را پاره پاره و جز به جز بگیریم که مثلا فلان جا گفته: *الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ*، و فلان جا چنین گفته، و بهمان جا چنان بافته است. این امر غلط و خطرناک است و از شیوه های تبلیغاتی است

که - بویژه در دو قرن اخیر - از طرف غربیها بکار رفته است. این شیوه بر جز، جز، کردن نظام اسلامی نظر دارد، بدیترتیب که مقررات و اصول و قوانین اسلام را از هم جدا میکنند، و این اجزاء گسیخته را با نظام دیگری مقایسه میکنند، در حالیکه اجزاء فوق فقط میتوانند در مجموعه خودشان معنی و مفهوم یابند. سوال میکنیم که آیا میتوان اصلی جز شده و بریده از سایر اصول را برداشت و بمحک نقد زد؟ غربیان این معامله خبیثانه را بارها با اسلام کرده اند و یکی از روشنترین مثالهای آن مسأله بردگی است که بجا میدانیم فی المجلس بدان اشاره ای کرده و بگذریم.

میکویند که برده داری در اسلام مجاز است. اگر به فرنگی بگوئید که در اسلام میشود انسان را خرید و فروش کرد بلافاصله داد و بیداد راه میاندازد و تظاهر میکند به اینکه حاضر نیست بشنود، مرامی در دنیا اجازه داده است که برده خرید و فروش شود. ماه باسلام - اسلامیکه مطلقا گرفتار کردن و خرید و فروش انسان آزاد را حرام کرده است - بر میگرددیم تا شیوه زنی غربیان را در این مورد آشکار کنیم. در واقع برداری - کاری که هم الان هم غربیان در صور گوناگون آن میکنند - در اسلام مطلقا حرام است اما در زمان تشریح خرید و فروش اسیران جنگی مرسوم و یکی از هدفهای جنگها اسیر گرفتن و برده کردن اسیران بود. اسلام تنها يك جنگ را اجازه داد و آن جنگ در راه عقیده یا دفاع از کشور اسلامی در قبال تجاوز خارجی است و مقرر داشت تا وقتی اسیران جنگی را برده میکنند و قرار دیگری داده نشده است، مسلمین نیز اسیران را برده تلقی کنند. چرا؟ زیرا که نمیتوان پذیرفت در جنگ، دشمنان اسلام مسلمین را اسیر و برده کنند و مسلمین اسیرانی را که از دشمن میگیرند، صدر نشین سازند، اینچنین جنگی، محاربههای نابرابر خواهد بود که کار قشون اسلامی را بنابودی خواهد کشانید بدینجهت است که در چنین مواردی اسلام اجازه داده است که اسیران خرید و فروش شوند، اما چون اصل در اسلام مقابله بمثل نیست و عمل به بهترین روش است و چون

هدف اسلام آزادی بشر است، زمینه دایمی آزادی این برده ها را، که در اصل انسانهای دستگیر شده بودند، فراهم ساخت تا جائیکه بنسایر نص تاریخ غلام ها عنوان "برادر" پیدا کردند و صحابه طراز اول پیامبر اسلام گشتند. غلامهایی بودند که بدامادی خانواده های اشرافی آزاد شده از اشرافیت رسیدند و...

حاصل سخن اینکه باید جای هر قرار و قاعده و قانونی را در مجموع نظام دید، جای مقررات مربوط به بردگی را وقتی در مجموع نظام میبینیم، میبینیم که اسلام برای از میان بردن بردگی که باشکال گوناگون تا امروز ادامه دارد، مبارزه مستمر، قاطع و بی امانی را سازمان داده است. با آن امر واقع یعنی برده کردن از راه جنگ یا از راه اقتصادی یا از راه سیاسی و یا از راه فرهنگی که تا کنون استمرار دارد، مبارزه کرده است، تا کی این مبارزه به پیروزی کامل انسان و آزادی وی بیانجامد. اما این حقیقت وقتی عیان میگردد که جای هر چیز را در مجموعه ببینیم، غریبی این را میدانند اما چرا نمیگویند؟ زیرا در مقام دشمن نمیآید اظهار کند که در این نظام، اسیر، باید مراحل را طی کند تا آزاد شود. می گوید و دروغ میگوید که اسلام برده داری را جایز شمرده است، دشمن کارش قلب حقیقت است، آیا میتواند جز این کند؟ اگر جز این کند نظامی که دارد بر پا میماند؟

تا تمام

فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

بشارت ده به بندگانی را که به سخن گوش می کنند و بهترینش را عمل می کنند

چگونه می‌چاپند و چگونه خرج می‌کنند

در سالهای اخیر، در طرح ساختمان ویلاهای شمال که نود درصدشان متعلق به رجال و ثروتمندان تهران است، نوعی رقابت خاص در گرفته و ویلاهای جدید از نظر زیبایی مخصوصاً استیل ساختمان فوق العاده است. اما شاید ندانید که زیباترین ویلا در شمال متعلق به آقای "شیانی" استاند ارمازندران است که از یکسو به جنگل و از سوی دیگر مشرف بسه رودخانه و دریاست و تأسیسات داخلی آن شکوه مخصوص دارد. مهمترین سلیقه‌ای که در آن بکار رفته طرز گلکاری آنست که شاید قیمتی برای ارزیابی گلکاری ویلا آن نتوان معین کرد.

"جوانان امروز"

در خیابان جردن تهران، کاخی در حال نمود است که از روی نقشه قصر ورسای پاریس ساخته و پرداخته شده است و صاحب آن حبیب ثابت سرمایه‌دار معروف میباشد. گفته میشود این قصر ورسای دوم گرانترین ساختمان تهران است و هر چیز که در آن بکار رفته بهترین و برگزیده ترین نوع آنست. گزارش "

خوانند نیها: اگر زیباترین ویلاها درمازندران متعلق به استاند ارمازند سامان نباشد و گرانترین آن در تهران از آن حبیب ثابت، پس می‌خواهید از آن کی باشد؟ از آن من و شما یا آقای راشد؟ می‌گویند از یک معامله تنها مربوط به دستگاه مخابراتی "جنتکس" که آقای ثابت واسطه و معامله گر آن بودند با تفاوت نرخی بیش از ۱ میلیون دلار معامله را برده، یک قلم ۵ میلیون آنرا در راه هم مسلکان خود خرج کرده است در اینصورت قصر ورسای حقیقی هم اگر داشته باشد چیزی نیست و بمنزله

پشیزی است .

آنوقت بعضی ها ، مبارزه باگرانی و صرفه جویی را تخطئه کرده از تخفیف در نرخ " باد کک " و تثبیت نرخ " کفش کن " در يك ريال اعلان و در روزنامهها رسماً هم آگهی میکنند !

از خواندنیها شنبه ۲۸ مهرتاسه شنبه ۱ آبان ۵۲
تحت عنوان " دارندگی است و برانزدگی "

(*) این شخص از گردانندگان باند بهائی در ایران است و وی یهودی بوده و بهائی شده است . هزینه شبکه گسترده جاسوسی این باند در کشورهای مسلمان خصوصاً ایران و فلسطین و کشورهای عربی از طریق انحصاراتی که دولت ایران در اختیارشان گذاشته است تأمین می شود . رقم ۵ میلیون دلار فوق و يك ريال از فروش هر شیشه پیشی کولا از جمله رقم های کوچکی هستند که گردانندگان این باند بصندوق عطیات جاسوسی می ریزند . بهائیان امروز در ارتش و در سازمان امنیت و در سازمان برنامه و در هیئت دولت مجری سیاست آمریکا در ایران هستند .

چند سال پیش در ککره لندن (که شرکت کنندگان ایرانی آن نه تنها عوارض گذرنامه نپرداختند بلکه نفری ۵۰۰ دلار هم خرج سفر گرفتند) از جمله تصمیمات یکی حفظ رژیم ایران و کمک به حکومت ایران در او بین بردن اسلام بود . برنامه رسمی کردن مذهب در ایران زیر نظر يك امریکائی بهائی با اسم پتسر که همسر ایرانی گرفته و جزو شورای ۹ نفری است انجام می گیرد . این شخص در عین حال تبلیغات صیهونیستی در ایران راهم زیر نظر دارد .

* * * *

برگی از تاریخ

ملاقات میرزا رضای کرمانی با سید جمال الدین
اسد آبادی و طرح و اجرای نقشه قتل ناصرالدین شاه *

میرزا محمد رضای کرمانی در محضر سید

در آخرین سالهای اقامت سید در استانبول بود که میرزا محمد رضای کرمانی تصمیم میگیرد به آنجا سفر کند. پس به سمت عثمانی حرکت میکند، به رشت که میرسد چون نیاز بیول داشته، ابتدا مبلغ بیست تومان از یک تلجر رشتی (که به وسیله امین الضرب با آن شخص تاجر آشنا شده بود) میگیرد و قرار میشود به محض ورود در استانبول برایش "عطر" بفرستد. اما امین الضرب مبلغ چهل تومان (شیخ محمد افضل الملك برادر شیخ احمد روحی این مبلغ را از قول میرزارضا سی تومان ذکر کرده است) به "میرزا علیخان امین الدوله" که در آن وقت ریاست کل پستخانه های ایران را داشت، حواله میکند که به ...

* - نقل و تلخیص از کتاب سید جمال الدین حسینی، تالیف صدر واثقی

شرکت انتشار - چاپ اول، بهمن ۴۸

۱- شرح احوال میرزا آقاخان کرمانی به قلم شیخ مجتهد افضل الملك (نقل

از حاشیه کتاب "روزگاری که گذشت" تألیف صنعتی زاد کرمانی ص ۴۴)

میرزا رضا بدهد (ممکن است امین‌الضرب از بی پولی میرزا رضا مطلع شده باشد و یا خود میرزا رضا درخواست پول کرده باشد) او این مبلغ را گرفته ، بیست تومانش را بتاجر مذکور (با اینکه قبول نمی‌کرده) رد میکند ، و باقیه آن ، یکسره به سروقت دست مهجور و رهبر غیور خود می‌رود ، پس از ورود در آنجا اجازه ملاقات می‌خواهد . بنا بگفته میرزا الطغاله ، سید نظر بموافق بعضی از ایرانیهائی که با علاقه و شوق ظاهری فراوان خود را بحضورش می‌رساند و بعد معلوم می‌شد که جاسوس هستند از بدیشوی خود داری میکند (نپذیرفتن میرزا رضا راه افضل‌الملک هم ذکر کرد هاست) اما حاضران در محضر سید ، از صداقت و امانت او اطمینانش می‌دهند و تذکر می‌دهند که وی در اثر صدقات وارده اکنون بیمار است و محتاج بمعالجه می‌باشد^(۱) . باز میرزا لطف‌الکوبی^(۲) بدو ن اینک اجازه ورود بدهد ، دستور می‌دهد که برای معالجه‌اش به "مریضخانه فرانسوی" ببرند^(۳) . و قریب چهل روز که در مریضخانه بود روزی یک لیره (افضل‌الملک گوید : روزی ۲ مجیدی که معادل ۲ تومان باشد^(۴)) مخارجش را از خود میداد هاست^(۵) . خلاصه میرزا رضا پس از آنکه بحضور سید میرسد ، شروع به بیان ماجرای زندگی خود کرده می‌گوید :

بیست ماه در زندان قزوین بسر بردم ، چه کند ها و بند ها و زنجیر ها هاجم که کردند چه مصیبتها و خون دلها خوردم . این بیست ماه طوری برایم گذشت که گوئی بیست سال بوده . چه مصیبتها که در خانه نایب‌السلطنه و در امیریه و در قزوین و در انبار و باز انبار بسر آمد . چهار سال و چهار

۱ - شرح حال و آثار سید ص ۶۶ و ۶۷

۲ - روزگاری که گذشت ذیل ص ۴۴

۳ - شرح حال و آثار سید ص ۶۷ و روزگاری که گذشت .

* - گفتار میرزا لطف‌اله در خصوص ملاقات میرزا رضا با سید قابل تأمل است ، زیرا با اینکه سید و میرزا رضا مدتها در تهران با هم بودند و حتی هنگام اخراج سید در آخرین سفر از ایران با آن وضع اسفانگیز ، میرزا رضا که شاهد جریان بوده بشدت منقلب میشود و در کوچه و بازار از مردم - استمداد می‌طلبد تا اینکه ویرا گرفته و مجازات می‌کنند ، و باز با اینک سید

ما در زنجیر و کد بودم. وقتی که در زندان شدت شکجه و اذیتم بینهایت زیاد شد*، بخيال خود کسی افتادم بالآخره باقیچی شکم خود را پاره کردم** آنکامبعالجهم پرداختند^(۱) اکنون هم که آزادانه بحضور شما رسیدم، قرار شده است که در ایران نباشم. این بود شرح ماجرایم.

این جوان ستم دیده، هنگامی که بیاد گذشته میافتد، و آن سختیها و مشقات و مظالمی که در حقش اعمال شده بود در حضور سید بیاد میآورد، تأثرات و دُهای درونیش که مدت‌ها در قلبش نهفته شده بود بیرون زده اشک از دیدگانش جاری میگردد، اشکی که مسیر تاریخ ملتی را تغییر میدهد.

سید که در مقابل اظهارات میرزارضا کاملاً ساکت شده بود، در جواب میگوید:

تو چقدر بزندگی دل بسته‌ای که اد نخواستی؟ انسان را در خود را از ظالم باگريه نمیگیرد و ریشه ظلم را باید قطع کرد***. استانی را میرزا حسین خان دانش اصفهانی^۴ ذکر میکند که علاوه بر تأیید گفتار سید مبنی بر قطع ریشه ظلم، شدت عصبانیتش را ظاهراً نسبت بشاه میرساند. نامبرده گوید:

بیاد دارم که روزی بوقت صبح به عزم زیارت بخانشید جمال‌الدین در نشانطاشی رفتیم و آن در خول خواستم و همینکه به پیشش رسیدم دیدم که سید چشم

کاملاً به روحیه این جوان وارد بوده است و حتی در نامه‌ای که برای میرزای شیرازی مینویسد از وی نام یک جوان نیکوکار نام میبرد؛ با این وصف معلوم نیست چرا از پذیرش وی خودداری کرده است تا اینکه دیگران (بفرض اعتماد وی) مطمئنش میکنند و نیز این فقره معلوم نیست که چرا وقتی که در استان سید اطمینانتر میدهند، با اینکه پس از اخراج از ایران، علاقمند بکسب خیرات و اوضاع نابسامان این سرزمین بوده است، با توجه باینکه مرید وفاداری چون وی، از لانه و آشیانه‌وزن فرزند خود دست کشیده، به میک کشور نا آشنا وارد شده است، بدون اینکه بپذیرد شریک‌سره برای معالجه به بیمارستان گسیلش داشته، اگر قول میرزا لطفاله در این خصوص اشتباه نباشد، باید رنظر گرفتن اینکه سید بهتر از حاضران در آن مجلس وی را میشناخته است، جهات دیگری برای این امر باید وجود داشته باشد.

بزیر افکند ، از يك سر تالار عمارت به آن سر ، هی با خشم و خشونت قدم
میزند و هی دیوانوار و آنکه مخاطبی پیش خود داشته باشد بایانک بلند
میگوید : لا نجاة الا فی القتل ، لا خلاص الا فی القتل ، لا سلامة الا فی القتل .
لا راحا لا فی القتل " سید " ، در آن همچنان غرق تهور گشته بود و سر بیائین
انداخته پای میزد ، که از آوار پای من و از ورود من به آنجا خبردار نشد . من هم
چون او را چنین با خود مشغول یافتم ، تعجبها از آن حالت مجنونانهاش کردم
و هیچ نشانی از خود نداده به آهستگی از همان راهی که آمدم بر گشتم
و او را بحال خود گذاشتم .^{۱۲}

-
- ۱ - متن استنطاق میرزا رضا مندرج در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان و در
روزنامه صور اسرافیل و برخی مأخذ دیگر .
- * - حاج سیاح که مدتی با وی در زندان بوده ، قسمتی از این شکجهها
را در سیاحتنامه خود نقل کرده است .
- ** - شاید علت دیگر دست زدن بچنین عملی ، مکوم نگاه داشتن اسراری
بوده که ناگزیر بپنهان داشتن آن موضوعات بوده است . و یا اینکه قاریری در
بار موضوعات ساختگی ، میخواستند ، که ، اعتراف وی بزبان دین و اجتماع
تمام میشده و برای بعضی افراد بیگناه در سر ایجاد میگردد است .
- *** - این مباحثه قطعاً باین سادگی و اختصار نبوده ، و یقیناً مطالب
قابل ذکر دیگری گفته شده که فعلاً بر ما مکوم مانده است .
- ۲ - شرح حال و آثار سید ص ۸۵

میرزا رضا بقصد کشتن شاه مصمانه بسمت ایران حرکت میکند

بیانات سید ، با آن فصاحت و جذبه ، مخصوص بخود ، طوفانی عظیم و انقلابی عمیق ، در وجود این شخصی که مظالم فوق العاده ، شاه را دیده بود ایجاد کرد . او از همانجا مبلغ هشت لیره برای مخارج راه خود ، از سید می گیرد (۱) و در تاریخ ۲۶ رجب ۱۳۱۳ باقفاق " شیخ ابوالقاسم روحی " (برادر شیخ احمد روحی کرمانی) (۲) * بقصد کشتن ناصرالدین شاه ، بسوی ایران عزیمت میکند . بمحل " بارفروش " که میرسد ، در کاروانسرای " حاج سید حسین " از یک میوه فروش ، یک تیانچه پنجلول روسی ، با پنج فستک ، بقیمت سه تومان و دو قران خرید ، بصوب مقصد حرکت مینماید ، تا اینکه در دوم شوال ۱۳۱۳ بحضرت عبد العظیم وارد میشود . اما از بدو حرکت ، سعی داشته که کسی از آمدنش با ایران مطلع نشود ، زیرا هدفی مهم در سر داشته است . بهمین سبب لباس مبدل پوشید ، عینکی برجشم میگذارد . از زمان ورودش بحضرت عبد العظیمتا هنگام کشتن شاه ، یکبار مخفیانه بطهران میآید و بمنزل مرحوم " حاج شیخ هادی نجم آبادی " رفته ، در شب مهمان مشارالیه میشود ، سپس مبلغ یک تومان خرجی از وی گرفته . با همان حالت بحضرت عبد العظیم بر می گردد (۳) **

۱- روزگاری که گذشت ذیل ص ۵

۳ و ۲- متن استنطاق میرزا رضا .

* حاج سیاح در مورد همراهان میرزا رضا و ورودش بحضرت عبد العظیم از قول معین التولیه شرح ذیل را نوشته است که با متن استنطاق وی اختلاف دارد . گفتیم از کجا امراه آمدی ؟ گفتاز راه مازندران بطهران آمد میکسب در قهوه خانه (ای) کهجنب خانه آقای شیخ هادی است خوابیدم پس از آن بحضرت عبد العظیم آمدم (در مورد خوف و وحشت ص ۲۳۳) .

** رفتن میرزا رضا بمنزل مرحوم شیخ هادی نجم آبادی در آن شرائط پراز خفقان و باحالتا ختفا ، با احتمال قریب بقین بخاطر رساندن پیغام و یا نامه از ناحیه سید بود . و یا اینکه لا اقل بگوئیم برای گرفتن راهنمائیها و کمک های دیگری که



حاج سیاح، وقتی که از آمدن وی مطلع میشود، نامه‌های باین مضمون برای صدراعظم مینویسد:

"میرزا رضای دلال که چهارسال حبس بود و نایب‌السلطنه تقی‌بیرونش کرده و التزام گرفت که در ایران نماند، باسلامبول رفته بود برگشته الان در حضرت عبد‌العظیم پستی است شکی نیست فعل تا از فاعل صادر نشده و بمفعول به نرسد مورد مؤاخذه نیست، قصاص قبل از جنایت صحیح نیست بنده خبرنگار و جاسوس نیستم لکن این شخص صدمه دیده و آدم جسوری است گمان بنده براین است که قصد بدی دارد که از نزد مثل آقا سیّد جمال‌الدین که هم دنیا دارد و هم آخرت باینجا که نه برای او دنیا هست و راحت نه آخرت آمده این شخص بلباس مبدل آمده و باد و نفر همراه بوده که ایشان از راه عشق آباد بمشهد رفته‌اند و این تنها از راه مازندران باینجا آمده بنده در این عرض خود هیچ غرضی ندارم جز اینکه لازمه احتیاط شود او را می‌توان با مساعدت مالی از اینجا خارج کرد تا خیال آسوده شود این مطالب را آقای معین التولیه تحقیق و مذاکره نموده که الان در بند منزل حاضر است" (۱) *

← برای منظور بزرگ خود، بدان نیاز داشته بوده است. و الا الزامی در کار نبود، هست که در چنان شرائطی، صرفاً بعنوان ملاقات بحضور مشارالیه برود.

* * *
دوره، خوف و وحشت ص ۲۳ و ۲۳۵

(*) حاج سیاح که مدت‌ها با میرزا رضا درک زندان بوده و مورد ستم حکومت شاه واقع شد، نسبت بسید نیز اظهار ارادت میکرد، است، این عمل از وی عجیب به نظر میرسد. بنظر نویسنده، ارسال این نامه را سهو جهل باید توجیه کرد: اول آنکه، بخاطر خصوصیتی که بین حاج سیاح و صدراعظم بود، همین‌آن داشته است که سیاح او را هدیه فکوره واقعه شود. ارسال این نامه بمنزله توجیه دادن صدراعظم بمواظبت از خود بوده است.

دوم، از نظر حفظ جان خود که سیاح را اثر انجام مقصود میرزا رضا، وی نیز در مظان اتهام واقعه شود و با آن تلخیها و ناکامیهای گذشته تکرار گردد. در اینجا بد نیست که بعنوان جمله، معترضه، قسمتی از شدت صدماتی را که در حق وی اعمال شده بود از صفحه ۳۳ کتاب تاریخ بیداری، "جیب الله مختاری" در

هنگامی که معین التولیه، از میرزا رضامیپرسد که: "تو چرا از خد متآقا سید جمال چشم پوشیده (ای)؟" میگوید: "حضرت آقا بمن کمال مرحمت داشته او هیچ چیز دریغ نداشت لکن در اسلامبول کفرک هستند از ند انستن زبان بمن بد می گذشت آمدم بایران میان هموطنان و همزبانان خود م. * * * معین التولیه: "الان چه خیال داری؟" میرزا رضا: "شاه و نایب السلطنه و صدراعظم عریضه کرد مام کهیا اطمینان بد هند. در طهران مشغول دلالی خود در بازار شد معیشت کم یار خست بد هند عیال و اطفال مرابرد داشته از این شهر بیرون روم."

اینجا نقل کنیم:

"حاج سیاح محلاتی که پس از توقیف بحکم ناصرالدین شاه چون جان خود را در خطر دید برای آنکه در نتیجه شکجه رفقای خود رانام نبرد بد و با قاشق و دستمال خواست انتحار بکند چون نتوانست ازینجره اطاق خود را بیرون پرتاب نمود ویای او شکست ولی تلف نشد بعد در توقیفگاه قزوین زندانی شد." سوم آنکه امید انسته باطنا روابط شاهو امین السلطان خوب نیست. و نیز با خبر بود که اگر چنین نامه ای بامین السلطان بنویسد، بشاه نخواهد داد؛ در نتیجه هدف میرزا رضا کشته بود و عملی خواهد شد. باین ترتیب، شاید خواسته در عین اینکه میرزا رضا هدف خود را عملی می کند، به امین السلطان محبتی کرده باشد. شاید غیر از جهات مذکور علل دیگری در این زمینه وجود داشته است. * * * مهد یقلی هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۸۰، کتاب خاطرات و خطرات، شرح مختصر زیل را که هوید ارسال نامه حاج سیاح قبل از کشته شدن شاه بامین السلطان است، چنین مینویسد: "حاج سیاح سه روز قبل به اتابک مینویسد که میرزا رضا از اصحاب سید جمال در شهر است و خوش خیال نیست آن پاکت سه روز بعد از واقعه از کیف امین السلطان بیرون آمد." باز از این عبارت چنین استنباط میشود که امین السلطان بی میل نبود که شاه کشته شود.

* * * البته واضح است که در چنین جواب، بهانه های پیش نبود موعلت اصلی همان اجراء نقشهای بود که قبلا طرح شده بود.

معین التولیه : "چه جواب داد فاند ."
میرزا رضا : "هنوز جواب نداده اند ." (۱)

ترتیب جشن آغاز پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه یا آخرین
روزهای حیاتش

تقریباً پایان سال ۱۳۱۳ هجری قمری مصادف با پایان چهل و نهمین سال و شروع پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه بود . عقبه تاریخ نیم قرن حکومت استبدادی یک مستبد جا مطلب را نشان میداد . مدت نیم قرن بود که رکود علمی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بر کشور ایران حکومت میکرد ، نه تنها شیوه حکومت ناصرالدین شاه این رکودها را ایجاب میکرد ، بلکه وی هرگاه فرصت مناسبی می یافت بخاطر حفظ جاه و مقامش ضرباتی مهلك بمعنای وسیع ، بر پایه های دینی و اجتماعی مردم این کشور میزد . چه معاهدات تنگینی که بخاطر حفظ مقام و موقعیت خود با خارجیان نمست . و چه اسرافها و ولخرجیهای بی موردی که برای دربار و درباریان و نیز در ضمن سفرهایش نکرد . و چه ظلم ها و بی عدالتی هایی که در حق آزاد مردانی ، از قبیل سید جمال الدین و غیره روا نداشت . و چه قتل ها و کستارهایی که در حق اصلاح طلبان و وطن خواهانی ، چون امیر کبیر و غیره اعمال نمود . او میخواست آزادی و آزادی را در نطفه بمیراند ، تا بتواند به حکومت سیاه استبدادی خود ادامه دهد . او دشمن سرسخت آزادی و عدالت بود . به همین جهت که رصد نابودی هر چه آزاد مرد بود . در این نیم قرن چه سالهای سیاهی بر این مملکت و بر مردم ستم دیده این مملکت گذشت . و چه رنجها و غدا بهای روحی و جسمی معالو جاهل این سرزمین کشید . متأسفانه آغاز سلطنت ناصرالدین شاه ، مقارن با انجماد فکری مردم بود . اکثریت قریب باتفاق مردم که از طبقه عوام بودند ، در مقابل چنین موجودی و برای خود حق حیات قائل نبودند ، و او را مالک مطلق ارواح و

اموال و نوامیس خود میدانستند. او نیز برچنین مردمی حکومت میکرد و از غفلت آنان استفاده های زیادی میکرد، و بقول عباس میرزای ملکا، آرا* (برادر ناصر الدین شاه) : در حقیقت ناصرالدین شاه بريك قبرستان وسیعی که نامش ایران بود و بگفته شاعر شهیر (برنیاید ز کستگان آواز) سلطنت میکرد. (۱) اما خوشبختانه بعد ها مردی مبارز و مجاهد و مطلع و وارده ظهور نمود و نهضتی را پی ریزی کرد که دیگر حربه های شاه بر پیکر این نهضت اثری نکرد.

خلاصه شاه تصمیم گرفته بود که بمناسبت آغاز پنجاهمین سال سلطنت خود جشنی عظیم و بی سابقه در ایران برپا کند. در بار مقدمات جشن را فراهم کرده بود. شروع این جشن مطابق برنامه های که تهیه شده بود از شب بیست و دوم ماه ذی القعدة ۱۳۱۳ بود. برنامه جشن بترتیب زیر تعیین شده بود :

قرار بود از شب بیست و دوم ذی القعدة تا اول ماه ذی الحجة بعد سهفت شب هره شب، در یکی از نقاط: باب همایون، سردر شمس العماره، تخت مرمر، سبزه میدان، میدان توپخانه، پارک صدراعظم، امیریه، آتش بازی شود.

از شب بیست و دوم الی شب بیست و چهارم، بنا بود که در تمام شب در بازارها و کاروانسراها و کانه چراغانی شود.

روز بیست و دوم که مطابق با اولین روز جشن بود، از ساعت یک بعد از ظهر، حضور یافتن هیئت سفرا (کسر دیپلماتیک) *.

شب بیست و سوم (دومین شب جشن) دعوت هیئت سفرا به شام در ساعت هشت بعد از ظهر در عمارت بادگیر، و سایر طبقات برای شیشینی (سواره) ** در تالارهای موزه و نارنجستان، و بعد از صرف شام پذیرفتن هیئت سفرا در تالار شمس العماره.

روز بیست و سوم (دومین روز جشن)، حضور یافتن علما ***.

۱- انقلاب مشروطیت ایران جلد اول تألیف آقای محمد مهدی ملک زاده ص ۱۴۰

* لفظ کسر دیپلماتیک Corps diplomatique از اصل مأخذ است.

** لفظ سواره Soirée از اصل مأخذ است.

*** البته خوانندگان محترم، با در نظر گرفتن اعمال شاه، توجه خواهند داشت

شب بیست و چهارم (سومین شب جشن) پس از آتش بازی در سردر شمس العماره ، رفتن شاه به سیوه میدان و بازار و کاروانسرای امیر قرار بود در این شب و در شب دیگر در سبزه میدان موزیک نظامی نواخته شود و مطرب مترنم گردد .

روز بیست و چهارم (سومین روز جشن) از ساعت شش بفریبانده ، حضور یافتن صاحبمنصبان قشونی از نظام و غیره ، ارباب قلم از کشوری و لشکری ، شاگردان مدرسه ، نظامی ناصری با لباس رسمی . و دادن مدال به یادگار این جشن ، از طرف شاه به هر یک از خواص شاه .

شب بیست و پنجم (چهارمین شب جشن) دعوت هیئت سفرا و شاهزادگان و وزراء و سایر طبقات ، بصرف " شامیز " و شب نشینی و تماشای آتش بازی و چراغانی در امیریه .

روز بیست و پنجم (چهارمین روز جشن) از صبح تا عصر ، حضور یافتن اشخاصی که بحضور نرفته اند ، از قبیل تجار و اعیان اشراف و غیره و برگزاری سلام در عصر همین روز ، در سردر ارک همایون .

شب بیست و ششم (پنجمین شب جشن) آتش بازی و چراغانی و نواختن موزیکهای نظامی و ترنم مطربها ، در میدان توپخانه .

روز بیست و ششم (پنجمین روز جشن) از ساعت شش بفریب مانده ، حاضر شدن تمام قشون از توپخانه و قورخانه و افواج و سواره در میدان مشق ، و ترتیب یافتن قشون بترتیب نظامی بدستور نایب السلطنه وزیر جنگ ، رفتن شاه در آن محل و دادن پرچمهایی که بمناسبت یادگار این جشن تهیه شده بود ، به افواج و دسته های سوار .

شب بیست و هفتم (ششمین شب جشن) دعوت هیئت سفرا و شاهزادگان و وزراء و سایر طبقات ، در یارک صدراعظم برای شام میز و شب نشینی ، و

که این علما ، از چه قبیل افرادی میتوانند باشند .

تماشای چراغانی و آتش‌بازی .

روز بیست و هفتم (ششمین روز جشن) ، اسب‌دوانی در دوشان تپه ،
و رفتن شاه در آنجا . (۱)

از روز دوازدهم ذی‌القعدة دعوتنامه هایی برای اعضای :

سفارت عثمانی ، سفارت انگلیس ، سفارت روس ، سفارت فرانسه ، سفارت
آلمان ، سفارت اطریش ، سفارت آمریکا ، سفارت بلژیک ، سفارت هولند ارجال
گردید ، (اسامی مدعوین سفارتخانه های مذکور در صفحه ۷ شماره سوم
مجله توشه قید شده است) تا در مراسم جشن حضور یابند . و نیز رجال
سیاسی ، از لشکری و کشوری و اشخاص با نفوذ و سرشناس طرفدار حکومت
شاه ، برای شرکت در برگزاری جشن دعوت شدند . در اینجا بمناسبت ،
متن یکی از دعوتنامه ها درج میشود : " ایشیک آقاسی باشی (ایشیک آقاسی
باشی " اسم کسی نیست بلکه بمعنی " رئیس تشریفات است که در آن زمان به
جای این کلمه اطلاق میشده است - نگارنده) بر حسب امر اعلیحضرت
اقدس شاهنشاه ذوالقرنین خلد الله ملکه جناب میرزا هاشم خان امین دربار
را با کمال احترام اطلاع میدهد که در این موقع جشن بزرگ سال پنجاهم
جلوس همایونی در شب بیست و سه ذی‌القعدة ۱۳۱۳ نه ساعت و نیم
بعد از ظهر با لباس تمام رسمی در سرای سلطنتی تشریف آورده شب نشینی
نمایند " . (۲)

با ذکر این تفصیل دربار محل هلهله و شادی های بیمورد شده بود .
درباریان و حکام متعلق از شادی در پوست نمی گنجیدند و بیاد چنین روزی
بجای تسلیمت تبریکهای نابجا بهم میگفتند . سوای برگزاری این جشن عظیم
از طرف دولت ، متأسفانه دو دسته از مردم هم ، در بزرگداشت این جشن ،
شرکت کرده بودند . دسته نخست ، مردم متعلق ریاکاری بودند که بطعمهائی

(۱) توشه دوره اول شماره ۳ ص ۵ و ۶ و ۷ (برای اطلاع بیشتر ، بهمین مجله
مراجعه شود)

(۲) توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۱ .

آغاز پنجاهمین سال سلطنت شاه را جشن گرفته بودند و در این امر هر يك بر دیگری سبقت میگرفت، تا شاید مورد الطاف ملوکانه و هیئت حاکمه واقع شود. دسته دیگری مردم عوام و جاهلی بودند که وجود چنان شاهی را با تمام مظالمش، حافظ دین و ملت دانسته و برگزاری این جشن را يك امر ضروری بلکه فریضه میدانستند* گروه اول میدانستند چه می کنند. اما گروه دوم که وجودشان در هر جامعه، مشکل بزرگی محسوب میشود، کورکورانه و جاهلانه فعالیت مینمودند. و از این دو دسته هر که ام بفرآخور وضع مالی و تشکیلات خود، برای جشن آردین بندی و چراغانی کرده بودند. خلاصه در این ایام آنقدر قند و شکر و جای و شیرینی برای پذیرائی و شمع و نفت و چراغ جهت تزئین مصرف شده بود که هزینه آن ها بالا رفته بود. (۱)

در مقابل مسرتها و شادیهای خائنان بد نام و عامیان نادان، طبقه ستمدیده و رنج کشیده ای که سالیان دراز «تازیانه» استبداد بر فرقشان کوفته شده بود و علمای غیرتمند تبعید شده و کتد و زنجیر دیده، و طبقه روشنفکر و فهمیده، مملکت در عذاب و شکنجه روحی بسر میبردند. زیرا آغاز پنجاهمین سال حکومت حاکمی مزدور و ظالمی منفور شروع شده بود. در چنین موقعیتی عامیان بی مایه و خائنان فرومایه در سرور و انبوه و فضلا، در حزن و اندوه بودند آنان طالب بقای شاه و اینان خواستار فنایش بودند. اگر آنروز شای های بیموردی بوجود آمده بود بیشتر در اثر تعلق ها و مداحی های بیجا و داوربهای نامناسبی که از همان طبقه عوام را با آسانی مغشوش میکرد، ظاهر گردیده بود. آنروز مداحان و یاوه سرایان خائن در لباسهای مختلف، ناصرالدین شاه را واقعا مردی خادم دین و وطن جلوه داده بودند. اثر

* بین این دو گروه طبقه دیگری هم بودند که یا در اثر تهدید مأموران دولتی، و یا اینکه مبادا بعدا برایشان درد سری ایجاد شود در ایمن امر شرکت کرده بودند.

(۱) تاریخ سیاسی میرزا علیخان امین الدوله و مبارکوشش حافظ فرمانفرمایان ص ۲۰۶

آن تبلیغات و ستایشهای بیجا بحدی بود که امروز هم طبقه عوام و بسی اطلاع و واقعا این شخص را یاور و حامی دین و وطن میدانند. ولی غافل از اینکه امروز تاریخ بحق و انصاف راوری کرده و میگوید: ناصرالدین شاه در طول نیم قرن سلطنت نام خود را در ردیف ستمگران مستبد قرار داده و شمره چهل و نه سال حکومت پر از خفقانش این شد که سواى خیاناتش و فرزند ناخلفی چون استبداد را سرپرستی کرده و در دامان خود بپروراند.

گفته شدن شاه در حرم حضرت عبد العظیم (ع)

بطوری که با اطلاع خوانندگان محترم رسید، تاکنون جشن آغاز پنجاهمین سال سلطنت شاه که برنامه آن مفصلا تنظیم شده در پیش است، و بابتخت آماده یک چنین مجلس سرور بی سابقه ای است.

شاه بشکرانه این نعمت و دوام صحت خود، تصمیم میگیرد یک روز قبل از برگزاری این جشن، بزیارت حضرت عبد العظیم برود. ظاهرا هر وقت میخواست بزیارت برود، قبلا دستور میدادند که محیط صحن حرم راقرق کنند که کسی نباشد. اما در این سفر، از این رویه جلوگیری کرد، و خیال اینکه ستمیده ای آنچنان جسارت پیدا کند و دست با اقدام بزرگی بزند نمیگردد. زیرا چنین میبنداشت که آزادی و آزادگی را در نطفه خفه کرده است، و با اصطلاح خودش دیگر آدم بد ذات! "پیدا نخواهد شد و آنچه بد ذات بوده اند یا در حبس و تبعیدند و یا در اثر تطمیع و تحریص خویش ذات شده اند. دیگر شاه غرق در شادی و شغف است، و بریش ملتسی که توانسته است غاصبانه و ظالمانه بعدت نیم قرن بر آنان حکومت کند، پوزخند میزند، او با اعمال خلاف انسانی و ضد قانونی خود که قبلا علی رغم مصالح دینی و حیاتی مردم در مورد آزادیخواهان خصوصا در حق سید جمال الدین و خود میرزا رضا انجام داده بود با دست خویش گور خود را کنده بود. آری در آن زمانی که فریاد میرزارضاها در اثر شکجه ها و ستمهای غیر انسانی، در کج محبسها بلند بود، شاه در حرمسرای خود سرگرم بود و بهرچه قانون و قانون طلب و آزادی و آزادی طلب میخندید. حالا دیگر

وقت آن رسیده است که شره اعمالش را ببیند و آنچه کاشته است بدرد * .
مسلما سزای کسی که با مقررات مردم بازی کند و سرمایه های معنوی مردمی
ملکی را بباد دهد و بارها سند خیانتش مشهور شده باشد و نه بنصایح
خیرخواهان و دلسوزان گوش بدهد و نه بناله های مظلومان توجه کند و غرق
در غرور و خودخواهی شود و جز مرگ چیزی دیگری نمیتوانست باشد . این گوری
که شاه بدست خود کند بود ، هنوز فرصت مناسب برایش پیش نیامده بود که
در داخل آن برود . تا اینکه حسن تصادف ، روز جمعه هفدهم ماه ذی القعدة
سال ۱۳۱۳ فرارسید . این روز همان تاریخی بود که (بشرحی که خواهد آمد)
شاه با پای خود در آن گور رفت .

هنگامی که شاه بسمت حضرت عبد العظیم عزیمت میکند ، میرزا رضا ازوروش
مطلع میگردد . آنگاه خود را مجهز کرده آماده میشود که بزنگی شاه خانم
دهد . در اینجا بهتر است طرز کشتن شاه را بطور اجمال از زبان خود
میرزا رضا بشنویم :

"روز پنجشنبه ^{۱۳۱۳} شنیدم که شاه بحضرت عبد العظیم می آید در خیال
دادن عریضه بصد ارت عظمی بودم که امنیت بخوادم عریضه را نوشته در بغل
داشتم و رفتم در بازار منتظر صدراعظم بودم منصرف شدم و یک مرتبه باین
خیال افتادم و رفتم منزل ، طیانچه را برداشتم آمدم از درب امامزاده حمزه ،
رفتم توی حرم ، قبل از آمدن شاه تا اینکه شاه وارد شد . آمد حرم ، زیارتنامه
مختصری خواند ، بطرف امامزاده حمزه خواست بیاید ، دم در ، یک قدم مانده
که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طیانچه را آتش دادم ." (۱)

* حاج سیاح میگوید : "وقتیکه مختارخان سید را با آن وهسج اخراج میکند بشاه
پیغامید هد : "من وتود رکارهای خود گذشته اجدادمان را تجدید کردی بیانتقام
در چارخواهی شد" (دوره خوف و وحشت ص ۱۶۹)
استنطاق میرزا رضا .

* اگر میرزا رضا در گفتار خود ، خواسته بگوید که در روز پنجشنبه عزیمت شامرا
بحضرت عبد العظیم شنیدم و در همان روز او را کشته ، اشتباه است ، زیرا مطابق



ولی تفصیل مطلب اینست: موقعی که شاه و صدراعظم وارد صحن حرم حضرت عبد العظیم میشوند، حاکم آنجا و خدایان خواستند که طبق معمول قرق کنند، شاه مانع شده میگوید: «امروز میخواهم مثل سایر مردم بزیارت رفته باشم.»

صدراعظم بشاه پیشنهاد میکند که قبل از زیارت در باغ رفته و ناهار بخورد، شاه میگوید چون وضو در اول بزیارت رفته، بعد ناهار میخورم اگر ناهار را یک ساعت بعد از ظهر بخورم ایرادی نیست^(۱). شاه وارد بقعه شده، طواف میکند بعد بطرف پائین ضریح ایستاده و دستور میدهد که قالیچه و جای نماز حاضر کنند. چون قدری در آوردن قالیچه تأخیر میشود، صدراعظم چند قدمی دور میشود. شاه که عینک زده بود، بطرف زنها نگاه میکرد. در همین میان میرزا رضا از بین دوزن که در سمت چپ شاه ایستاده بودند دست از زیر عباد آورد، در حالی که گفت بزرگی بعنوان عریضه در دست گرفته بود و بدنه تپانچه ای که در کف دستش قرار داشت، بهترتیبی کلوله، آن در زیر نامه پنهان بود، بطرف سینه شاه نزد یک مینماید. در این موقع بود که تیر را خالی میکند. (در بعضی مآخذ گفته شده که شاه در خال خواندن زیارتنامه بود که گلوله به طرفش رها شد) بمحض برخاستن صدای پنجلول، گلوله از سمت چپ سینه نفوذ کرد و بقلب میرسد. * در این بین شاه میگوید: «حاجسی حسنعلی خان مرا بگیر!» در بعضی مآخذ چنین آمده است که او خود را بر بالین مزار «جیران» از زنها بسیار مورد علاقش انداخته، جان میسپارد. «حاج حسنعلی خان» و «امین خاقان» باتفاق یکی د و نفر از پیشخدمتان که

← اسناد موجود شاه در تاریخ جمعه هفدهم ذی القعدة سال ۱۳۱۳ گسسته میشود. استونه دوره اول شماره ۵ ص ۱۳ اظهارات میرزا محمد خان امین خاقان به ظهیرالدوله (نویسنده مقاله ماجرای قتل ناصرالدین شاه) * در کتب خاطرات من یاروشن شدن تاریخ صدساله تألیف آقای حسن قدسی (اعظام الوزاره) عکسی از قبای شاه گراور شده است که محاذی اولین دکه سمت چپ محل اصابت گلوله دیده میشود.

نزد يك بودند، شاه رامیگیرند. شاه پنج شتر قدمی باكم خد مه راه میآید، اما چون بیحس شده بود، او را در اطاق معروف به "مقبره" ولیعهدی* که خیلی نزدیک بود برد، و میخواستند، پس از آن آهی میکشد و دیگر نفسی بر نمیآورد. (۱)

این گنبد طلائی که تا دیروز ناظر آن جنایاتی بود که بعد ستور شاه در حق آزاد مردی چون سید، انجام دادند، امروز ناظر جسد بیروح و خونین شاه میباشد، کیوترانی که دیروز در فرزانگدسته هاشاهد آن ستمها بودند، امروز اگر زبان گویائی میداشتند، بشاه میگفتند، این نتیجه اعمالی است که در دوران حکومت سیاحت مرتکبندی.

صدراعظم پس از تیر خوردن شاه که با مرگش چندان فاصله نداشت برای اینکه مبارک شورش ایجاد شود و موقعیتش در خطر افتد، سعی میکند که کسی از جریان کشته شدن شاه مطلع نگردد، لذا دستور میدهد که احدی اظهار نکند شاه کشته شده، بلکه بگویند تیر بیایش خورده و وضعی کرده است. بعد دستور میدهد که کالسکه شاه را تا حد امکان نزدیک بیاورند. آنگاه او را با همان لباس که آمده بود، خیلی بسرعت روی صندوق نشانده (۲) بینک دودی در و درش را بچشمش میزنند (۳). و امین خاقان را میگوید که پهلوی شاه بنشینند و نگاهش در آرد*، خود شهم درون کالسکه می نشینند، و

(۱) توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۳

(۲) توشه دوره اول شماره ۵ ص ۱۳

(۳) یادداشتهای ارزندگی خصوصی ناصرالدین شاه ص ۱۸۴

* کاساگوفسکی در صفحه ۵۷ کتاب خاطرات خود میگوید: "کالسکه شاه بقدری تنگ است که در و نفر پهلوی همقادر بنشینستن نیستند. بنابراین دروغ است که صدراعظم با شاه در یک کالسکه بود مانند بلکه جسد شاه را در و نفر پیشخدمت که بزحمت روبروی کالسکه گنجانده بود مانند در حال نشسته نگاه داشتهاند کالسکه صدراعظم پشت سر کالسکه شاه حرکت میکرد، است."

ولی بنظر نویسندگان کسی چون امین خاقان همیایست اگر بزحمت هم باشد، نزد

برای اینکه جلوه دهد که شاه زنده است باد شمال بادش میزند (۱)، بهمین ترتیب شاه را وارد عمارت دولتی میکند به طوری که کسی از این جریان مطلع نمیشود.

این بود جریان کشته شدن شاه و رساندنش بپهران. اما ببینیم استان دستگیری و جبر و سب و اعدا ام میرزا رضا چگونه انجام شد.

پس از خالی شدن تیره زنها و آنها که متوجه جریان شدند، بطرف میرزارضا حمله کرده، کتک میزنند به قسمی که خیلی مضروب و مجروح می گردند.

در این میان یک گوشش بوسیله زنها پاره میشود و جامه هایش نیز پاره شده بطوری که مکشوف العوره میگردد، ولی امین السلطان دستور میدهد که از وی محافظت کنند تا مبادا کشته شود. چون گوشش پاره شده بود یک دستمال چرکین بمرش می بندند و در الانچه‌های که در قسمت جنوبی غربی حیاط آبدارخانه، جنب محرابیض واقع بوده برده. دستهایش را محکم از پشت زنجیر میکنند و زنجیردانه درشت دیگری که یک سر آن بگردنش بسته شده بود، سر دیگرش را از زیر در، که بفاصله دوسه ذرع به بیرون میرسید، بزمین کوبیده و در الانچه را نیز قفل میکنند. هنگامی که "میرزا اسمعیل خان امین الملک" (برادر صدراعظم) وزیر مالیه و خزانه و "اقبال الدوله" و "میرزا محمد خان امین خاقان" برای تماشای وی میروند، بدستور امین الملک در آن الانچه را بساز میکنند و چون بدون شلوارش می بینند، دستور میدهد شلواری باو بپوشانند. و چون در عین اینکه بگردنش زنجیر بسته شده بود، دستور میدهد که دستهایش را از قید زنجیر آزاد کنند که نمیرد. میرزا محمد خان امین خاقان میگوید: "من برای آنکه چشم هایش را باز کند، تعصبی را که دستم بود، آهسته محض انتقال، به پیشانی او گذاشتم. چشمش را باز کرد بدون آنکه حرفی

جسد بنشینند تا نگاهش دارد، و برای صدراعظم هم چنین وضعی ایجاب میکرد که در کالسکه شاهنشیند و بادش میزند (و احياناً بنا به بعضی روایات با وی صحبت کند و نیز دل‌آریش دهد) تا صحنه دروغین ایجاد کند.

بگوید بهم گذارد. (۱)

میرزا رضا روز دوم واقعه در جای اولش محبوس بود. اما روز سوم محبوسش را به اطاعی کوچکی که زیر پله عمارت بادگیر قرار داشت، تغییر می دهند و چند روزی در آنجا میماند. اما پس از آنکه امین السلطان، محل نشستن روزهای خودش را از عمارت شمس العماره به عمارت بادگیر تغییر داد. محبوس میرزا رضا را از زیر پله ^{آنجا} محبوس کرده و در آخر نارنجستان شاهی در یک اتاق کوچکی قرار میدهند. پس از ورود موکب شاه (ظاهرًا از صاحبقرانیه بطهران) محبوس را از نارنجستان بسربازخانه قزاقان مخصوص تغییر میدهند و بعد از رفتن شاه به بیلاق در یکی از اتاقهای کوچک اندرون شاهی زندانیش کرده و غالب روزها از او استنطاق مینمایند. (۲) میرزا رضا بعد از قتل شاه، این مدت کوتاه عمر خود را به ترتیب فوق در کج تاریکخانه های این زندان و آن زندان در نهایت سختی گذرانید. تا اینکه از طرف مظفرالدین شاه که تازه از ولیعهدی به پادشاهی رسیده بود، حکم اعدامش صادر میشود. فرمان اعدام میرزا رضا صادر میشود

فرمان اعدام این جوان پرشور از طرف مظفرالدین شاه، بوسیله "سردار گل" به "گاساگوفسکی" رئیس بریگاد (بریگاد به قزاقانی اطلاق می شده که ناصرالدین شاه بطرز قزاقان روسی برای کشیک مخصوص خود تشکیل داده بود) بشرح زیر صادر میگردد:

"روز چهارشنبه در ویم ربیع الاول بفرمان اعلیحضرت همایونی طبق قرار دستور معین، میرزا محمد رضای کرمانی بایستی در میدان مشق اعدام نظامی شود* و عموم صاحب منصبان قشون لازم است در میدان حضور یابند. نظر باینکه جناب شما و صاحب منصبان قزاقخانه بتعداد یک-مقدور باشد باید در میدان حضور داشته باشند، بنابراین بموجب فرمان ملوکانه با اطلاع شما میرساند که خود شما و هر قدر ممکن است از افسران

(۱) توشه، دوره اول شماره ۵ ص ۱۳ و ۱۴

(۲) توشه، دوره اول شماره ۶ ص ۱۴ و ۱۳

و قزاقان مسلح (!؟) برای یکساعت از آفتاب گذشته در میدان حاضر شوید
تا انشاءالله طبق دستور صادره مشارالیه اقدام گردد . طبق فرمان
اعلیحضرت همایونی سردار گل قشون .

صفر (ظفر) نمون نظامی بتاريخ ۲۹ صفر ۱۳۱۴ (۱۰)

با صدور این فرمان ، دیگر دو سه روزی از حیات میرزا رضا بیس نمانده
است . اما او هنوز از صدور چنین فرمانی بی خبر است . ولی از روزی که
چنان تصمیمی را گرفته بود و موفق به آن شد ، هر ساعت مرگ قطعی را در جلو
دیدگان خود میدید . تحقیقاتی که در این مدت از میرزا رضا کردند بنظر
میرسد که وی از ذکر نکات حساس استنطاقی خود داری کرده باشد و حتی
روز قبل از اعلامش نیم ساعت بغروب آفتاب مانده ، صدراعظم و "حاجی
شیخ محسن خان مشیرالدوله" وزیر عدلیه و "علیقلی خان مخبرالدوله" وزیر
علوم و "محمد باقرخان" سردار گل رئیس قشون و چند نفر از شاهزادگان
که از طرف دولت ، مأمور با آخرین استنطاق از میرزا رضا بودند ، در باغ شاهی ،
جلو در بایطاق موزه جمع میشوند و میرزا رضا را از محبس احضار کرده پس
از تحقیقات ، مجدداً بمحبس میبرند . (۲) از سوآل و جوابی که بقول کاساکوفسکی ،
بین صدراعظم و میرزا رضا رد و بدل میشود معلوم میگردد که تا آخرین
روز حیات ، از ذکر نام همدستانش خود داری کرده است . وقتی که صدراعظم
بوی میگردد : "شاه تو را می بخشد بشرط آنکه تو همدستان خود را معرفی
کسی "

میگوید : "این مطلب را هرگز باور نخواهم کرد . شما هم مرا خواهید
گشت و هم عموم همدستان بیچاره" مرا . بهتر است که همان من بتنهائی
هلاک شوم ."

(*) اعلام میرزا رضا بوسیله د ایزدن انجام گرفته ، اگر اعلام بوسیله د ایزدن
غیر از اعلام نظامی د آن عصر بوده ، ممکن است دستور مجدداً برای د ایزدنش
صادر شده باشد .

(۱) خاطرات کنل کاساکوفسکی ص ۸۰

(۲) مجله توشه دوره اول شماره ۶ ص ۱۳

صدراعظم که می بیند مذاکره با وی بی فایده ندارد می گوید: " در اینصورت برو به صاحبقرانیه بحضور شاه، شاید پس از گفتگو با خود تو، تو عفو کند منهم در گفتگوی شما حضور خواهم داشت."

او با بی اعتنائی چنین جواب میدهد: "هرطور میخواهید با من عمل کنید." (۲)

شهادت میرزا رضا

پس از اینکه میرزا رضا را بعد از آخرین تحقیقات بمحبس میبرند، در ساعت ۱۱ شب همان روز میرزا عابدین خان سرمنگک "سرهنک سربازان محافظ میرزا رضا" بعنوان اینکه شاه هم در صاحبقرانیه میخواهد از او استنطاق کند کالسکه ای حاضر کرد، و میرا در کالسکه مینشانند، و سپس خودش هم باتفاق سربازی در آن نشسته، بسرعت حرکت میکنند. وعدهای که میرزا عابدین خان بمیرزا رضا داده بود که با اتفاق بحضور شاه بروند، بهانه ای پیش نبود، عده ف اصلی میدان مشق، جائی که میخواستند میرا در آنجا اعدام کنند بود. کالسکه با سرعت تمام بطرف میدان مرگ روان بود، اما میرزا رضا موقتاً از این معنی غافل بود. همینکه کالسکه از معبر مستقیم خیابان دولت، بطرف میدان مشق منحرف گردید، وی متوجه شد. خواستند او سر بدهند، و فریادی که معرف شهادتش باشد. او بارفتن بطرف میدان مرگ، ترس از مرگ بر روحش غلبه نیافته بود؛ زیرا برای کسیکه در دوران زندگیش تلخیها و محرومیتهای فراوانی کشیده بود، و از طرفی مشاهده اوضاع دردناک و بی سروسامان زمانش رنجش میداد، و بحکم وظیفه دینی و انسانی خود، مصممانه ریشمی از ظلم و فساد را (ظلم و فساد شاه مورد اعتراف افراد بی نظر زمانش بود) قطع کرده است، و از طرف دیگر، چون ایمان به مبداء و معاد، از اعتقادات مسلمه اش بوده است، دیگر ترس از مرگ برایش معنی نداشته است. برای مرد آزادهای چون میرزا رضا، قطعاً نه تنها مرگی اینچنینی دردناک نبود، بلکه شیرین و لذت بخش هم بوده است.

آری میرزا رضا، بمحض انحراف کالسه بطرف میدان مشق، میخواست
سخنان باحرارت خود را بیان دارد اما چون لبنگشود، نمیدانیم چه
میخواسته بگوید. شاید میخواست بگوید: ای حامیان ظلم و ستم، وای خائنان
پست طینت، ظلم پایدار نخواهد ماند، شاید میخواست پیامی از کسوی
عاشقان، حق و حقیقت و شهیدان راه عدالت بامت اسلام عموماً، و بملت
ایران خصوصاً بدهد. پیام بجوانان و رزمندگان که شهادت در راه خدا
را افتخار دانسته و مرگ با عزت را برزندگی همراه با لذت ترجیح میدهند،
بدهد. و یا خلاصه، شاید میخواست در مقابل میدان مرگ، از هزاران مسائل
گفتنی، از بی توجهی بقوانین قرآن، از وطن فروشیه از مظالم بیحد و
حساب، از آذمکیها، از اتهامات ناروا، از تبعیذها و شکجههای بیحد
زندانیان در غل و زنجیر کسید، و یا از هزاران مسائل دیگر، لب بسخن
بگشاید. اما همین که خواست سخنی بگوید، سرباز محافظ دهانش را گرفتار
قطعا برای اینکه چیزی نگوید تا مردم کوچه و بازار باخبر شوند. بهمین
نحو او را تا قراولخانه، میدان مشق، به قسمت سربازخانه، قوج پنجم (شکاکی)
اطاق افسر نگهبان برده، تا طلوع فجر، در آنجا نگاهش میدارند. در آن
شب برخی از خواسته های جزئی ویرا انجام میدهند، از جمله میخواهد
که برایش خربوزه بیاورند. یکی از نگهبانان، تقاضایش را انجام داده میگویی
"میدانی که این آخرین خربوزه است که میخوری؟"
وی جوابی نداد، بهمراهی سرباز نگهبان مشغول خوردن میشود. (۴)
میرزا رضا سراسر آن شب را بدخل و نماز میگذراند، و تقاضا میکند که
برایش قرآن بیورند، تا برای آخرین بار قرائت نماید. اما این تقاضایش
را رد میکنند. (۳) *

۱- مجله توشه شماره ۶ ص ۱۴

۲- خاطرات کاساگوفسکی ص ۸۳ و ۸۴ ۳- ص ۸۴

(*) کاساگوفسکی علت این امر را چنین میگوید: "اگر هرآینه قاتل قرآن بدست
میگرفت دیگر نمی توانستند آنرا از دست وی بگیرند و دستش را ببندند مادامیکه
خود قرآن را بزمین نهد".

با توجه بمطلب فوق و وجود دلائل بسیار زیاد، نظر گوئیم معلوف^۱ مؤلف "المنجد"^(۱) و سایر کسانی که او را بفرقه بابیه منتسب کرده اند، یک امر بی اساس و مبتدلی بیش نیست. کاساگوفسکی در این باره چنین گوید: "کلیه شایعاتی که در ابتدا دشمنان بابیه سعی داشتند انتشار دهند که قاتل بابی است بکلی غاری از حقیقت است. این مرد پاکترین و باایمان ترین مسلمان شیعه است."^(۲)

خلاصه، چوبه دار را در همان شب آخر در میدان مشق نصب مینمایند. چنانکه کاساگوفسکی میگوید، برای تهیه این تیر، کسی از ساکنان تهران حاضر نمیشود آنرا تحویل دهد، تا اینکه شخصی در مقابل بیست و پنج تومان، تیر لایم را تحویل میدهد.^(۳) نصب چوبه دار هم بدون دغدغه انجام نگرفت، زیرا ابتدا قصد داشتند که در ساعت شش بعد از ظهر همان شب، تیر را نصب کنند؛ ولی چون عدد زیادی از مردم بآن حوالی جمع شده بودند، تمام لوازم اعدام را بسربازخانه مجاور فوج پنجم شکاک که میرزا رضا نیز در آنجا نگاهداری میشد، برده و واینکار را در نیمه های همان شب، انجام میدهند.^(۴) میدان مرگ دیگر آماده پذیرائی میهمان خود مییابد و بیش از چند ساعتی نماند، است که بسراغ این میهمان تازه وارد بسرود آن لحظات هم رفته رفته نزدیک میشد، تا اینکه، موعد مقرر فرا میرسد.

هنوز آفتاب صبح روز چهارشنبه دوم ربیع الاول سال ۱۳۱۴ طلوع نکرده بود، که مأموران میرزا رضارا که باصطلاح برهم زنند، اساس سلطنت ناصرالدین شاه بود در حالیکه دستهایش را، از ناحیه موج از پشت بسته بودند و جامه ای جز یک زیرشلواری برتن نداشت^(۵)، از محبس به پای دار می آورند. در وادور محوطه اعدام را سربازان دولتی احاطه کرده بودند. از جمله کسانی که در پای دار حاضر بودند، عبارت بودند از:

(۱) المنجد ص ۵۲۹ کلمه "ناصرالدین"

(۲) و (۳) ۸۴ خاطرات کاساگوفسکی ص ۸۴

(۵) - به شهادت عکس موجود و بعضی مأخذ.

سردار گل، رئیس گل قشون و کاساگوفسکی^(۱) و ظهیرالدوله که باتفاق میرزا محمد علی خان قوامالدوله از "جعفرآباد" شیران به میدان مشق آمد میوگند. و نیز شجاعالسلطنه پسر سردار گل داماد اتابک و بستگان اتابک^(۲) دیگر لحظه ای پیش به اعدام میرزا رضا نمانده است. او برخلاف کسانی که بخاطر امور مادی دست به جنایت میزنند و در مقابل چوبه دار هزاران بار پشیمانند و برخود لعن میفرستند، شاد و مسرور است. زیرا میدانند که مشمول رحمت حق خواهد شد.

در آن لحظاتی که این جوان پاکباز در پای چوبه دار میایستد، بمردم چنین میگوید: "مردم بدانید که من یابی نیستم و مسلمان خالص هستم"^(۳) آنگاه کلمات شهادتین را بر زبان جاری ساخته*. و انالله وانا الیه راجعون^(۴) میگوید سپس بکسانی که مأموریت اعدامش را داشتند چنین خطاب میکند: "این چوبه دار را به یادگار نگه دارید، من آخرین نفر نیستم**"^(۵)

۱۳۹ و ۶ - خاطرات کاساگوفسکی صفحه ۸۵

۲ - مجله توشه شماره ۶ ص ۱۳

۳ - تاریخ بیداری ایرانیان ص ۹۶

۵ - مجله توشه شماره ۶ ص ۱۴

* - مأخذ ذکر شهادتین، از کتاب خاطرات کاساگوفسکی است، منتهی در آنجا گفته شده: شروع کرد بخواندن ادعیه پیش از مرگ. با توجه به تذکر مترجم این کتاب، قطعاً منظور باید ذکر شهادتین باشد.

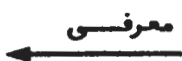
** - عدای میگویند که همیروز قبل از اعدامش، اجازه خواست که پسر زاده ای فریضه، این اشعار را بخواند:

محب آل رسولم غلام هشت و چهارم فدائی همه ایران رضای شاه شکارم

رضایحکم قضا کستناصرالدین را زکیفر علقش بود من گناه ندم ارم

نشان میدی و آزادی است کستن دشمن اگرچه لشکر غیبی مدد نبود بکارم

اما دو نفر از کسانی که تاکنون خود را ناظر جریان اعدام وی معرفی



بعد درحینى كه طبال مشغول نواختن ميشوند، طناب دار را بگردنش انداخته ببالا ميكندش . آنگاه چون مرغ پروبال بسته اى كه بسختى جان بدهد ، با دستهاى بسته جان ميدهد . و مشمول رحمت حق ميگردد . در پايان لشكريان طبل زنان از جلو چويه دار و سردارگه رژه ميروند . (۱)

شهادت اين جوان را بايد خدمت بزرگى براى ايران محسوب داشت .
زيرا اگر ناصرالدين شاه تا يكسال ديگر زنده ميشود ، مسلما امروز خيلى امتيازات ديگرى را كه به ضرر دين و وطن بود ، با دستيه غارتگران از دست داده بوديم . بنابراین وى از اين جهت ، حقى بزرگ بر ملت ايران دارد .
اين جوان بزرگوار و اين شهيد جاويدان ، پس از يك عمر تحمل سختيها و مجاهده ، در راه اعتلاء دين و اجتماع ، توانست خود را بدرجه شهادت نائل سازد ، چنانكه بفاصله سه ماه و هجده روزه بعد از كشتن شاه ، از بند غل و زنجير به پاى دار ظلمش آوردند .

جسد ميرزا رضا اين كالبد خاموش اما گويار ، بمدت دو روزه ، يعنى روزه هاى دوم و سوم ربيع الاول برابر روزه هاى ۲۲ و ۲۳ مرداد ۱۲۷۵ (۲) در بالاي دار در معرض تماشا گذارند ، و اطراف دار را قراولان پاس مى دادند . مردم نيز براى تماشا به نزديك دار مى آمدند و از مسافتى كه جلو تر از آن ممنوع بود ، تماشا ميكردند . مرحوم محمد قزوينى گويد : " اگر درست بخاطر داشته باشم گويار دو سه روزى همچنان به دار آويخته بود و

گردماند (ظهيرالبروله و كاساگوفسكى) هوياد اشتهاى در اين زمينه نوشته اند از خواندن شعر . چيزى ننوشته اند ، و بعيد بنظر ميرسد كه چنين فرصتى باو داده باشند . ممكن است اين قطعه شعر را (در صورت صحت انتساب) درجاي ديگر ، مثلاً آنجا كه آخرين استنطاق را از او كردند ، گفته باشد و يا بصورت نوشته از جيبش يافته باشند .

۱- خاطرات كاساگوفسكى ص ۸۵

۲- خاطرات كاساگوفسكى ص ۸۴

مردم از جمیع اطراف بتماشای آن جثه آویخته دستها از پشت بسته که انسان را بی اختیار منقلب میکرد می آمدند . (۱)

هنگامی که سید معکس بد ار آویخته میرزا رضا را در حالیکه مردم دریای دار جمع شده بودند ، در مجله مصور فرانسوی " ایلوسترسیون " می بیند میگوید : " علوفی الحیات وفی اللغات " وبعد چنین میگوید : " ببینید او را بالاتر از خود جای داده اند تا اشاره باشد که سایرین از او پست ترند . " (۲)

بنا به گفته کاساگوفسکی ، جسد این جوان ستفدیده را پس از گذشت دو روز ، در ساعت نه شب ، از دریا این آورده و به یهودیها تسلیم میدارند . آنسان هم نعر را از دروازه شیران بیرون برده و در آنجا در گودال عمیقی برای خوردن سگ ها و لاشخورها و حشرات سرتگون میکنند . (۳) گرچه هیئت حاکمه آن عصر نسبت به جسد بی روح میرزا رضا چون زنده بود نشی احترامانه رفتار کردند ؛ اما آنچه ارزش واقعی دارد روح انسان است که روح وی نیز سر بلند و سرمست بوده است . و برای یادبودش در دوازدهم ربیع الثانی که چهل روز از شهادتش میگذشت ، مرحومان " شیخ هادی نجم آبادی " و " میرزا حسن کرمانی " و " شیخ محمد زفولی " و بعضی از بستگان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی در آن شرائط پراز خفقان و وحشت ، مخفیانه مراسم چهلمین روز در گذشتن را برگزار مینمایند ، در سایر بلاد ایران هم ، آنها که از حکومت جابرانه ناصرالدین شاه و امین السلطان و نائب السلطنه ها ، جانشان بلب رسیده بود ، در خانه های خود برایش طلب رحمت میکنند . (۴) و پس از یکسال مرحوم شیخ هادی نجم آبادی مخفیانه مراسم سال میرزارضا را برگزار میکند ، از کسانی که در این مجلس شرکت داشتند ، یکی

۱- مجله یادگار سال سه شماره دهم ص ۱۴

۳- خاطرات کاساگوفسکی ص ۸۵

۲- عالم نو اسلام یا امروز مسلمین جلد دوم مقاله شکیب ارسلان ص ۲۵۷

۴- مجله یادگار سال سه شماره دهم ص ۱۴ و ۱۵

امین الدوله بود که بنا بدعوت مرحوم نجم آبادی در آنجا رفته بود؛ و نیز یکی از محارم مرحوم نجم آبادی. (۱) *

این بود جریان دست گیری و شهادت مردی که شرحش گذشت. . . .

(۱) مجله یادگار سال ۳ شماره دهم ص ۱۵
* غذای حاضران آن مجلس عبارت بود از یک چارک برنج کرده و یک سیر
روغن و دو سیر شیر و سه عدد نان که مرحوم نجم آبادی تهیه و حضوراً طبخ
کرده بود. (مجله یادگار سال ۳ شماره دهم ص ۱۵)

* * * *

... اکنون بر نعل تحصیل کرده مسلمان و مردان روشن ضمیر
آگاه است که با کوششهای همه جانبه و از همراهی ممکن اسلام پیشوایان
اسلامی و مسئولیت‌های خطیر و سنگین علماء اسلام رابطت‌های مسلمان
برسانند تا مردم آگاه شوند و آن دسته از روحانی‌نماهای منحرف
را که مستقیم و غیر مستقیم در خدمت رژیم جبار قرار گرفته‌اند طرد
نمایند. اگر ملت اسلام بمبانی نورانی قرآن واقف گردد و بیوظائف
سنگین علماء و پیشوایان اسلام آگاه شود روحانی‌نماها و آخوند‌های
درباری در میان اجتماع ساقط خواهند شد و اگر معممین ساختگی
و روحانی‌نماهای بی حیثیت در جامعه ساقط شده نتوانند مردم
را بفریبند دستگاه جبار هیچگاه موفق باجرا نقشه‌های شوم
استعمارگران نخواهد شد. ما پیش از هر کار لازم است تکلیف
خود را با روحانی‌نماها که امروز از خطرناک‌ترین دشمنان
برای اسلام و مسلمین محسوب میشوند و بدست آنها نقشه‌های
شوم دشمنان دیرینه اسلام و دست‌نشاندهاگان استعمار پیاده
و اجرا میگرد و روشن سازیم و دست‌آنان را از حوزه‌های علمیه
مساجد و محافل اسلامی کوتاه کنیم. . . .

پاسخ حضرت آیت الله خمینی به رنجنامه اتحاد

نظرات و تقاضات خوانندگان

بر شماره های اخیر مکتب مبارز

در شماره گذشته یاد آور شدیم که خوشبختانه شماره های اخیر مکتب مبارز بیش از پیش مورد توجه علاقمندان جنبش اسلامی و صاحب نظران قرار گرفته و نیز از طرف خوانندگان این مجله چه در داخل و چه در خارج نظریاتی در این باره رسیده است که بعلمت تراکم مطالب شماره قبل درج آنها را باین شماره موکول کردیم. بار دیگر یاد آوری می کنیم که کار جمعی و تلاش دستجمعی وقتی راه کمال را سریعتر خواهد پیمود که پیوسته مورد دقت و بررسی دقیق جمع قرار گیرد.

در اینجا ابتدا به نظرات رسیده میگرد ازیم و آنگاه به چند سؤال و انتقاد پاسخ میدهیم.

* * *

از ایران:

* با نگاهی به شماره های مکتب مبارز انسان باین نکته پی میبرد که چگونه جمعی علاقمند و مسوول با وجود مشکلات فراوان موفق شده اند هر روز گامی جلوتر از روز قبل بردارند. مکتب مبارز هر شماره کاملتر و متنوع تر و آموزنده تر از شماره های گذشته بوده است. و امیدوارم این سیر تکاملی همچنان بجلو رود.

..... من و عده های از دوستان وفادارم بی صبرانه در انتظار دریافت مکتب مبارز هستیم و هر بار که بدستمان میرسد با عطشی خاص به مطالعه و بررسی آن پیبرد ازیم و از بحثهای آن در جمع دوستان یکرنگ بهره ها میگیریم. خصوصا سلسله بحثهای آقای موسوی بسیار عمیق و با ارزش بودند ولی افسوس که قلم مشکل و عبارات کمی نارسانا داشت، بطوریکه گاهی دقایق زیادی را برای پیدا کردن معنی يك لغت صرف میکردیم.

مقاله روش‌شناخت بسیار جالب بود ولی حقیقت اینست که ما هنوز بسا وجود بحث‌های زیاد نتوانستیم آنها را ملکه خود سازیم. بنظر من دوستانم که همگی دانشجوی سال پنجم رشته دانشگاه هستیم این روش‌شناخت ما را راهنمای خوبی خواهد بود مشروط بر اینکه در شماره های آینده مکب مبارزه مثال‌های دیگری را هم در زمینه علوم طبیعی و علوم اجتماعی بیاورید تا ما بتوانیم بکمک آن بهتر به شناخت پدیده‌ها موفق شویم

* من از شاگردان مکب علی هستم. هم مکب علی علیه‌السلام و هم مکب پیرو شریعت او، علی شریعتی. و از مدت‌ها قبل فهمیدم همانطور که علی علیه‌السلام بخاطر حق گفتنش تنها بود، در کفر شریعتی هم بهمین خاطر تنها مانده است. و این از جنایات روزگار ظلم و ستم است. برای من بسیار جای خوشوقتی بود که دیدم مجله محبوب ما هم از این تنهای این روزگار حمایت و جانبداری می‌کند. حتی یکبار بعد از جلسه درس در حسینیه این مطلب را بایشان گفتم و اضافه کردم یک مجله که در اروپا از طرف جوانان مسلمان منتشر میشود مقالات و سخنرانی‌های شما را درج می‌کند و پیدا است که هوادار شماست، بالحنی از گرمی و درعین حال اعتماد بنفس گفت: "حرف حق را هر کس که در جو دور از غوغای تحریف و ترور افکار بشنود می‌پذیرد".

* من دختری هستم دانشجوی سال پنجم پزشکی دانشگاه و توسط یکی از خواهران ایمانی ام شماره ۱۳ و ۱۵ مجله شما را دریافت کردم. شاید نتوانید بفهمید که چقدر از آن استفاده کردم. از که ام یک از مطالب آن برایتان بنویسم و همایش عالی بود. همایش انقلابی و آموزنده بود. متأسفانه قسمت دوم مقاله اسلام و ایران را که ظاهراً در شماره ۱۴ نوشته بودید نداشتم که بخوانم. امیدوارم بعداً توفیق آنرا داشته باشم که لااقل خواننده مسوولی برای مجله شما باشم. اینک این چند سطر را بحکم وظیفه دینی و انسانی ام برایتان مینویسم. هر چند میدانم که شما انتظار تقدیر و تشکر ندارید و فقط برای خدا کار می‌کنید ولی

من وظیفه خود دیدم که برایتان این مختصر را بنویسم

* من مجله شماره ۱۴ شما را در تبریز دریافت کردم و در آبادان با عدای از برادران دانشجویم خواندیم و اینک از مشهد این نامه را برایتان مینویسم . اگر اجازه بدید چند گله از شما بکنم . چون خودتان خواسته اید نظریات مان را ارسال داریم .

۱- چرا آمار و ارقامی از کفایات و جنایات زندگی غربی ها منتشر نمی دهید . بخصوص که شمار زانجا خیلی باین مطالب دسترسی دارید .
۲- چرا یک داستان آموزنده در مجله تان ندارید . البته نمیدانم که در شماره های پیش و بعد داشته اید یا نه ولی اقلال در این شماره دیدم که چاپ نکردماید .

۳- چاپ مقاله دگر شریعتی برای ما خیلی خوشحال کننده بود ولی آیا مقاله زنده تر از او نداشتید که بیشتر بدرد حال بخورد . بنظر من هر سخنرانی دیگری که از او انتخاب میکردید بیشتر بدرد امروز میخورد تا این سخنرانی قدیمی اگزستانسیالیسم ، بخصوص سخنرانی شهادت ، سوره روم ، پس از شهادت ، تمدن و تجدد ، و خیلی بهتر میبود اگر آنها منتشر می کردید

* هر که خدا را یاری کند ، خدا او را یاری می کند - قرآن -
چند ماه قبل ۶ شماره از مجله اسلام مکتب مبارز را برایم آوردند . ابتدا خیال کردم در ردیف همان مجلاتی است که همیشه وجود داشته و دارد با نگاهی سطحی حریص شدم که بعضی مقالات آنها بخوانم و از این طریق همه آن شماره ها را از اول تا آخر چندین بار خواندم . البته بعضی مقالات را چندین بار خواندم تا بفهمم مثل مقاله بعثت و چارچوب اندیشه و بعضی ها را بخاطر اینکه لذت بیشتری ببرم مثل مقاله های جنبش های جهانی ، اسلام و ایران ، صراط مستقیم و شعر نماز صبح و اخبار و بیگانه دژ . خیلی مایل هستم راهی را پیدا کنم تا شمارا از نظر مالی کمک کنم . چون میدانم عدای دانشجو که در اروپا و آمریکا هستند و هوای مسائل اسلامی را در سر دارند طبعاً باید از نظر

مالی در فشار باشند !! ولی نمیدانم چگونه میتوانم این خدمت ناچیز را انجام دهم

و اینک يك سوال . آیا برای شما امکان چاپ مقاله های صرف علمی - منظوم علوم تجربی است - وجود دارد یا نه ؟ اگر وجود دارد بهتر است که يك قسمت از مجله تان را هم بآن اختصاص دهید

* با نهایت مشقت بدنبال شماره ۱۶ مکتب مبارز می گشتم . چون شماره های قبل را یواشکی پیدا کرده بودم . در این شماره ها جسر مقاله های دگر شریعتی عزیز همه نوشته های دیگر برایم نبود . اگر برایتان امکان دارد آدرس آقای موسوی را برایم بنویسید تا با ایشان مکاتبه کنم . چون مقدازی سوال در مورد مقاله های ایشان برایم پیدا شده که مایلیم حل شود

از عراق :

* خدا شما را نصرت دهد ، هر چند بعضی مقاله های تان کمی سبک آخوندی است و قلم روانی ندارد . بنظر من ویکی از برادرانم اگر شما يك بخش تاریخی در مجله بیاورید ارزش آنرا قطعا بیشتر خواهید کرد
* اگر فاصله های انتشار مکتب مبارز را کم کنید شاید خوانندگان بیشتری داشته باشید

* مقاله بعثت و در جستجوی چارچوبی برای اندیشه و عمل و اسلام و ایران و ما و جنبشهای جهانی واقعا جالب بودند . اشعار هم خیلی محرك بود ولی کم بود

* * *
از آمریکا ، اروپا ، افغانستان ، پاکستان و مصر و کویت و لبنان هم نامه های ارزنده ای دریافت کردیم که متأسفانه بعثت کمی حجه از درج متن کامل همه آنها در میگیریم و فقط بعضی نظرات را فهرست وار می آوریم :

- مقاله توبه (شماره ۱۵) برداشتی نواز مفهوم توبه عرضه میکرد .

- مقاله جلوه ای از ایمان (شماره ۱۵) خوب بود و ضروری و با توجه به مسائل روز لازم بود .
- شاید عبارت "سعی و کوشش در همگام شدن و وابستن بمجاهدین" . آوردنش صحیح نباشد .
- هیاهوی آشتی ملی در چاد ، نوشته خیری مفیدی است که آوردن این نوع مطالب در مجله ، آموزندگی آنرا زیاد خواهد کرد .
- در مورد ستون آزاد ، بهتر است که اتحادیه نظر خودش را هم بدهد .
- مکتب مبارز شماره ۱۵ همچون سایر شماره های پیشین بسیار عالی و قابل دقت و تأمل بود .
- چه خوب بود بجای يك شماره ۱۳۵ صفحه ای ، دو شماره ۷۰ صفحه ای چاپ میشد ، تا هم فاصله های مکتب مبارز ، از هم کمی رعایت می گشت و هم بعضی از مقالات در دو شماره می آمدند تا آنقدر طولانی نمی شد .
- در مورد برگی از تاریخ ، ترور و تبعید و اعدام مدرس بهتر است از اینگونه مطالب و معرفی اینگونه شخصیت ها ادامه یابد .
- مقاله مسلمین در افریقای جنوبی ، مقاله خوبی بود ولی در آن مقاله مشخص نشده بود که اسلام چه موقع وارد افریقای جنوبی شد . وانگهی کلمه " ایستانس " و " اپوزیسیون " بعنوان توضیح بیشتر ضرورتی نداشت ، چون مفهوم مطلب با همان کلمه های قبل روشن بوده است .
- اگر مکتب مبارز در خط بخصوصی و روی اوضاع جامعه بخصوصی روشنی اندازد ، در خواننده این فکر را بوجود می آورد که این مکتب مربوط به جامعه و ملتی خاص است و لذا از جامع لاطراف بودن خودش خارج میگردد .
- دوستان نویسند ه مقالات اگر بخواهند حتما می توانند در مورد ممالک دیگر هم اطلاعاتی در اختیار خوانندگان بگذارند
- مقاله ما و جنبشهای جهانی (شماره های ۱۳ و ۱۴) بسیار مقاله خوب و آموزنده ای بود .
- از قسمت اول مقاله " ما و جنبش های جهانی " بالاخره نفهمیدم وظیفه " ما و جنبشهای جهانی " چیست و از قسمت دوم نفهمیدم ما به وظیفه

مان در برابر جنبشهای جهانی چگونه باید عمل کنیم .
- مقاله " ما و جنبشهای جهانی " خیلی جالب و ولی فشرده بود .
- مقاله در جستجوی چارچوبی برای اندیشه و عمل (شماره ۱۴) مقاله خوبی بود .
- مقاله در جستجوی چارچوبی برای اندیشه و عمل ، احتیاج به توضیح بیشتری داشت .

- مقاله در جستجوی چارچوبی برای اندیشه و عمل ص ۱۱ آمده است که از تهافت تنباکو تا امروز اندیشه اسلامی ، هر چند وضوح کامل نمیداشته ، چهار انقلاب بزرگ را راه برده و مهمتر از این ، صد بار مهمتر ، استمرار مبارزه را حفظ کرده است ؛ انقلاب تنباکو ، انقلاب مشروطه ، انقلاب نفت و انقلاب استقلال کامل که امروز خمینی فائده آنست . بهتر بود ، نویسنده هر کدام از این چهار تا را روشنتر میکرد تا اهمیت آنها بر خواننده های که دسترسی بمطالب اصیل و تحلیلی ندارد روشن تر باشد .
- پیشگفتار صراط مستقیم (شماره ۱۴) بسیار جالب بود .
- درج مقالات و سخنرانی های دکتر شریعتی در مکتب مبارز بسیار با اهمیت تلقی خواهد شد .

- مقاله " بعثت دائمی " و اصولا مقاله های آقای ا- موسوی خیلی مشک است . اگر از نظر عبارت ساده تر باشد بیشتر قابل استفاده قرار میگیرد .

*

در مورد مقاله اسلام و ایران (شماره های ۱۳ و ۱۴ و ۱۵)

- این مقاله خیلی زیاد بود و از آن گذشته قسمت آخرش را از نظر نثر و جمله بندی با قسمت اول آن نمی خواند و علاوه بر آن ارزیابی و مطالعه ای عجولانه صورت گرفته بود .
- بجا بود که در شماره ۱۵ همچون شماره های پیشین (عین همان جملات یا جملائی نظیر آن) کمی در زمینه عمومیت اسلام بیشتر توضیح داده میشد تا اگر خواننده ای برای اولین بار مکتب بدستش میرسید آنرا حمل بسر ناسیونالیستی نکند و هم اینکه در مورد حرکت های اسلامی (شماره ۱۵)

حق بود که نسبت به اهمیت مطلب بیشتر سخن رود و در مورد بعضی از شخصیتها و یا احزاب اسلامی معاصر که گنک مانده اند مثل کاشانی، فدائیان اسلام، مجاهدین اسلام و... توضیح واضحی می آمد.

- این مقاله جالب بود و بسیار رویش زحمت کشیده بودند.

- در مورد بخش اول این مقاله (شماره ۱۳) باید گفت که انسان پسا خواندن این بخش بیاد تاریخ و تاریخ ادبیات خشک دوران مدرسه که باید فقط حفظش کرد می افتد. بعلاوه نام و مشخصات بعضی از مدارک ذکر شده کامل نبود. در بخش دوم این مقاله - حرکت های اسلامی در ایران معاصر - (شماره ۱۵) بطور درست از روحانیت ایران دفاع شده بود. این عمل نه تنها بیفایده است بلکه تمام اشکالات را یکجا بحساب اسلام واریز میکنیم و این نتیجه ای است که مسلما مکتب مبارز بآن تن نمی دهد. ما بعنوان مسلمان نباید هیچ وقت هیچ گروهی را مطلق کنیم و درست از آن دفاع کنیم. تواریخی که در این قسمت آمده اکثرا تاریخ میلادی است که البته گاهی هم تاریخ هجری است و این عدم هماهنگی برای خواننده آشفته کننده ذهنی بوجود می آورد. در صفحه ۷۵ (شماره ۱۵) آمده که آیت الله نائینی در آنروز به مشروطیت صحه گذاشت و "از نظر اسلامی" حکومت مشروطه را بر استبداد ارجح دانست. باید گفته میشد که سهم مرحوم نائینی بعد از مشروطیت و با نوشتن کتاب معروف تنبیه الامه و تنزیه المله یا به تعبیر آیت الله طالقانی "حکومت از نظر اسلام" می باشد و حتی در صفحه اول این کتاب از مجتهد طراز اول یعنی آخوند خراسانی و ملا عبد الله مازندرانی و تقریظ مبنی بر تأیید کتاب آمده است.

در صفحه ۸۰ باید تذکر داده میشد که هژیر در موقع ترور نخست وزیر ایران نبود.

از این انتقادات که بگذریم باید اعتراف کرد که در ضرورت آوردن چنین مقالاتی که سطح اطلاعات تاریخی خوانندگان را - بخصوص در زمینه تاریخ معاصر - بالا ببرد هیچ تردید نمیتوان کرد و چه خوب میشد که بجای

این مقاله فهرست وار فشرده، در چند شماره و در هر شماره قسمتهای مفصل تری با توضیح و تفصیل کافی می آمد .

— مقاله اسلام و ایران، مقاله بسیار جالبی بود، خصوصا قسمت آخر آن یک دوره کامل تاریخ معاصر را در جلوی چشم انسان مجسم میکرد ولی دو سه نکته کوچک متأسفانه از قلم افتاده بود . یکی توضیحات مبسوطی در زمینه جنایت انقلابی، " انقلاب سفید " و دیگری قطعاتی از سخنرانی های آقای خمینی و سوم تاریخچه جبهه ملی ایران . . .

— نامه ای از انگلستان

در باره مقاله " اسلام و ایران " که در شماره های ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ " اسلام مکتب مبارز " آمده بود نامه ای از انگلستان داشتیم . در این نامه خواننده ای از مطالب مندرج در این مقاله سخت انتقاد کرده و همه را بی اساس و بی پایه دانسته است، خصوصا بخش اول یعنی بخش مربوط به اوضاع اجتماعی ایران قبل از اسلام را . از آنجا که در نامه ۸ صفحه ای این خواننده مدتی بر عدم صحت مطالب مندرج در مکتب مبارز وجود ندارد و از طرفی لحن نامه غیر سالم و فاقد منطق است، از درج آن نامه در میگذریم و در این نقطه به یک مطلب اشاره میکنیم و آن اینکه اگر در مطالعه اوضاع اجتماعی یک جامعه در زمانهای مختلف و در طول تاریخ به حقایق و وقایع تاریخی برخورد می کنیم که احیانا با مذاق ما سازگار نیست، در اینجا نباید حقایق را فدای خواسته های خود کنیم . نویسندگان مقاله اسلام و ایران — یا بنا بنوشته این خواننده، " نویسندگان مقاله اسلام و ایران "، کوشش خود را بر این گذاشته بودند که با کمک مدارک و اسناد موجود و معتبر دریابند اوضاع اجتماعی ایران، قبل از ظهور اسلام، یا قبل از ورود اسلام بایران چگونه بوده است . اگر در این تحقیق دریافتیم که فرهنگ ایران باستان، یعنی فرهنگ ایران هخامنشی یا ایران اشکانی و ساسانی چیزی جز قتل و غارت و استبداد، لشگر کشی و کاخ سازی و نظام منحط طبقاتی و استثمار و بردگی نبوده است* و در این دوره از

(* به مکتب مبارز شماره ۱۳ صفحه ۹۹ پیوسته مراجعه کنید .

زندگی این ملت اثری چشم گیر از رشد و گسترش فرهنگ توده ای و علمی دیده نمیشود، چگونه میتوانیم باز هم دم از فرهنگ درخشان قبل از اسلام "بزنیم". و درست بعکس اگر در این تحقیق باین نتیجه رسیدیم که با ظهور اسلام و ورود آن بایران، آنها در آن دوران جنایت بار و ظلمانی حکومت های شاهنشاهی ساسانی، دورانی که جهل مرکب بر سراسر ایران، ۱۴ میلیونی حکومت میکرد، یک نوای آزادی بخش و یک روح سالم و یک خون گرم در کالبد بی جان و بی رمق این توده افسرده دمیده میشود که راه را برای رشد علمی و حرکت فرهنگی خود بازمی بیند و در پرتو این نور به حرکت می افتد و آنچنان شاهکار علمی و ادبی و تاریخی و فرهنگی بوجود می آورد که در قسمت دوم مقاله* از آن باجمال سخن رفت، اگر چنین استنباطی از اسناد و مدارک تاریخی کردیم و تاریخ اجتماعی این دوره را - دوره ایران اسلامی را - با دوره ایران هخامنشی، اشکانی و ساسانی یا در یک کلمه ایران باستان مورد مقایسه قرار دادیم آیا حق نداریم به نغمه "احیای فرهنگ کهن" بدین باشیم و آنها هم درست در لحظاتی که فکر اسلامی و فرهنگ اسلامی دست اندر کار ساختن تاریخ نوین این جامعه زیر سلطه است؟ آیا احیای فرهنگ کهن در این باریکه روزگار جز حذف فرهنگ حرکت زای اسلامی از حیات یک جامعه میتواند معنای دیگری داشته باشد؟ در این جا از این خواننده محترم و نویسنده این نامه تقاضا می کنیم یکبار دیگر این مقاله را بدون پیشداوری مطالعه کند و آنگاه اگر مطالبی را که بنظر ایشان با واقعیت تطبیق نمی نمود با اسناد و مدارک معتبر بما ارائه دادند با کمال تشکر از ایشان می پذیریم.

* * *
خواننده دیگری مینویسد: "من نمیدانم چرا از ابومسلم خراسانی و ابن مقفع در این مقاله به نیکی یاد شده و آنها را سربازان رشید و نسل مسلمان یاد کرده اید"

در جواب این خواننده باید اعتراف کنیم که با مراجعه مجدد به مدرك قسمت مورد انتقاد این خواننده در یافتیم که نویسنده مدرك مذکور برداشت خود را به جایی مستند نکرد است بطوری که تعقیب تاریخی آن آسان باشد، لذا اشکال این خواننده را وارد دانسته و بار دیگر یادآور میشویم که انتقاد صحیح مددکار کسانی است که بدنبال حقیقت میگردند.

خواننده ای سؤال می کند :

اینکه در صفحه ۷۴ آورده اید * " جابر بن حیان و محمد بن زکریای رازی که عنوان " پدر شیمی جدید " را بخود گرفته اند، نخستین دانشمندی هستند که با استفاده از روش تجربی قرآنی، انقلابی در این علم بوجود آوردند و نظریاتی عرضه کردند که هنوز بقوت خود باقی است و در حقیقت این دو مبتکر شیمی جدید هستند "، لطفاً مدرك ایسَن گفته را بیان کنید.

مدرك این گفته را در همان صفحه در پاورقی شماره ۱ ذکر کرده ایم، علاوه بر آن میتوانید به کتاب آلمانی

Die Entwicklungsgeschichte der Chemie

Von H.E. Fierz - David

zweite erweiterte Auflage

Verlag Birkhäuser Basel 1952

صفحه ۸۱ و ۸۷ مراجعه کنید.

* * *

علاوه بر آنچه رفت، انتقاداتی دیگر در مورد مکتب مبارز شماره ۱۶ نیز بدستمان رسیده که قسمت اعظم آن مربوط به مشکل و غیر قابل فهم بودن مقاله " روش شناخت بر پایه توحید " می باشد. ما مجموعه انتقادات رسیده را در این مورد برای نویسنده مقاله فرستادیم و در زیر خلاصه ای از جواب آن برادر را درج می کنیم.

* (مکتب مبارز شماره ۱۴ بخش دوم - ایران بعد از اسلام - بند ششم)

اولا این مقاله ه بار مورد تجدید نظر قرار گرفته و در مجالى که داشته نمیتوانسته ساده تر از آن گردد .

ثانیا ، این سخن که چون خوانندگان در نمی یابند ، پاره یی مقاله ها را نباید درج کرد ، يك نوع خود مطلق سازی است مجله يك کالای مصرفی نیست ، وسیله یی است برای ارتقاء دادن سطح دانش و بینش و تصحیح نظرهایی که بر اساس روشهای نادرست عرضه می شوند و موجب بدتر شدن وضع می گردند . آیا مکب مبارز در تصحیح روش و نظرهاییکه در پاره مسائل اسلامی اظهار شده اند ، مؤثر بوده است یا خیر ؟ این امر را هر خواننده یی میتواند با توجه بتاریخ نوشته ها ، نوشته های قبل و پیر از انتشار مکب مبارز را با هم مقایسه کند ببیند میزان تأثیر چه اندازه بوده است . اگر تأثیر دارد و تأثیر آن مهم است ، انتشار این مطالب ضرور است . علاوه بر این لفظ درگرو معنی است و باید خوانندگان که در مدرسه استعمار زده مصرف کننده بار آمده اند ، تولید کننده بشوند و با زبان تفکر آشنا شوند . باید بخود زحمت بدهند . بوعلى سینا ۶۰ بار يك متن را خواند و تا دسترسى به تفسیر فارابی پیدا نکرد آنرا اندر نیافت . مقاله روش بر پایه توحید برای آن نوشته نشده بود که خواننده بخواند و به به بگوید ، باید جمله بجمله ، قسمت به قسمت در جمع بحث شده مشکلات پرسیده و رفع شود تا بتدریج همه جوانان مسلمان به روش اندیشه و تحقیق علمی مسلح شوند ، و ده ها و صد ها اندیشمند مسلمان جامعه اسلامی ما را از لجه یی که در آنست بیرون کشند و بجامعه توحیدی رهنمون شوند . خواننده تنها با خواندن این نوع مقالات است که میتواند با مفاهیم ساده گرایانه از اسلام که در ذهن دارد و (احیانا) احساس حقارت در روی بر میانگیزد ، و داع گوید و اندر یابد که مسائل بیش از آن پیچیده است که تصور می کرد . نباید از مشکل بودن متن ترسید . يك نوع خود عاجز کردن ، خود مطلق کردن ، در عجز و ناتوانی و مطلق کردن نویسنده در مشکل نویسی و متن در مشکل بودن است . بهتر است خوانندگان جمع شوند ، دستجمعی بخوانند ، دستجمعی مشکلات را خارج بقیه در صفحه ۱۶۷

گزارش پنجمین نشست سالانه انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا "گروه فارسی زبان"

- "گروه فارسی زبان" انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا پنجمین نشست سالانه خود را در ماه شهریور ۵۲ برابر با اوت ۷۳ در شهر دیترویت واقع در ایالت میشیگان برگزار کرد. قسمتی از وقت نشست به برگزاری سمینار سالانه تحت عنوان "حکومت اسلامی" اختصاص یافت. موضوعاتی که مورد بحث در این سمینار قرار گرفتند عبارتند از:
- ۱- رابطه "متقابل حکومت و مردم"
 - ۲- حکومت نمونه - حضرت علی
 - ۳- فرمان نامه حضرت علی به مالک اشتر
 - ۴- شالوده حکومت اسلامی در کجا و چگونه بایستی ریخته شود
 - ۵- نظر اسلام در مورد "انسان آزادی مساوات و حقوق انسانی" در رابطه با حکومت اسلامی
 - ۶- اختیارات حکومت اتباع دولت اسلامی
- پس از پایان سمینار نشست با استماع کارکرد یکساله هیئت دبیران پرداخت و پس از بررسی انتقادات عملکرد سالیانه گروه مورد تصویب قرار گرفت.
- سپس نمایندگان حوزه ها گزارشی از عملکرد حوزه خود را عرضه کردند و نظرات و پیشنهادهای برای بهبود وضع حوزه ها و نحوه تشکیل حوزه های جدید ابراز شد.
- آنگاه برنامه سال آینده توسط کمیته ها پیشنهاد شد و بعد از بررسی نشست بتصویب رسید و اجرای آن بعهده هیئت دبیران جدید محول گردید.
- در پایان ۵ نفر هیئت دبیران سال آینده سازمان و دو نفر عضو علی البدل انتخاب شدند.

گزارش نهمین نشست سالانه اتحادیه

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا نهمین نشست سالانه خود را در خرداد ماه ۵۲ (زوئن ۷۳) در آلمان غربی برگزار کرد.

گزارش عطا کرد این نشست و نیز مصوبات آن جداگانه چاپ و نشر یافته است.

پیام نهمین نشست سالانه اتحادیه به حضرت آیت الله خمینی طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاه تهران و نیز پیام سازمان آمریکا به نهمین نشست اتحادیه زیلا از نظر خوانندگان میگردد.

بقیه از صفحه ۷۶

معنوی عالم می‌کشاند. و بالاخره نبایش پرواز روح را از شب ظلمانی عقل به طرف ابدیت متعالی عشق تامین می‌کند.

اینستکه الان این مخروط بدین شکل است که: قاعده مخروط مذهبی است مذهب مادون علم. قشر بالا که انتلکتوئل تحصیل کرده، روشنفکر است بی‌مذهب است. و بالاتر از آن ایمن تک ستاره‌های بلندی هستند که از فرزند سخن می‌گویند آنها باز احساس مذهبی دارند اما همچنانکه خود این مخروط نشان میدهد فاصله میان مذهب تک ستاره‌های فوق و مذهب توده عامی قاعده مخروط بیشتر است از فاصله مذهب آن ستاره‌ها و کفر این انتلکتوئل‌ها.

والسلام

* * * * *

پیام نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان
در اروپا —
حضرت آیةالله خمینی مرجع عالیقدر و مجاهد عظیم الشأن
خرداد ماه ۱۳۵۲ برابر با جمادی الاول ۱۳۹۳

نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا که با شرکت نمایندگان واحدهای عضو اتحادیه و نیز جمع‌گیری از اعضا انجمنهای عضو در اروپا از تاریخ ۲۰ تا ۲۴ خرداد ۵۲ منعقد بود افتخار دارد که بار دیگر مراتب وفاداری و احترام خود را و نیز پیروی از منویات آن قائد بزرگ را اعلام دارد و هم مفتخر است بعرض برساند که اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و نامه‌های آن حضرت در طول سال گذشته که در موارد مختلف صادر گردید از طرف این سازمان بوسعت کامل تکثیر و توزیع شد و مهضرت از آن متون این اعلامیه‌ها که بیانگر توجه خاص و عنایت مخصوص آن حضرت به مهمترین مسائل اسلامی و جهان اسلام در شرایط فعلی است همواره تعیین‌کننده، متسی و هدف اتحادیه بوده و میبایست.

حکومت ظلمه می‌پنداشت که خواهد توانست با تبعید آن حضرت از نظارت جدی در امور ملت مسلمان ایران جلوگیری نموده و صدائی را که بیانگر خواست مجموع جامعه مسلمان ایران است خاموش نماید. علی‌رغم این سانس‌های آنحضرت علیه ظلم و ستم، علیه بسط و توسعه فرهنگ استعماری، علیه عقبراندن فرهنگ قرآن و علیه محو و هدم قرآن کریم و احکام اسلام، علیه حراج منابع ملی و غارت بیت‌المال مسلمین، علیه ترور و اختناق و حکومت سرنیزه، علیه نفوذ روزافزون بیگانگان بر مقدرات امت اسلامی، علیه اشغال مرئی و نامرئی سرزمینهای اسلامی توسط اجانب استعمارگر و عمال و ایادی آنان در درون کشورهای اسلامی، علیه خرید اسلحه و مهمات بمنظور سرکوب نمودن مردم، علیه گسترش هرچه بیشتر شکجه‌های اسرائیلی و آمریکایی، علیه پیاده کردن نقشه استعمارگران صیہونیست و حامیان آنها یعنی امپریالیست شرق و غرب در تصرف اوقاف و "سازمان

دهی مذهب " و علیه روحانی نمایان مزدور و جیره خوار اوقاف و آخوند های دولتی رساتر از همیشه بگوش رسید و در هر مورد بحق احساسات و خواسته های مردم مسلمان ایران و امت اسلامی را بیان نمود .

از جانب دیگر تلاش مأموران ظلمه در کموت موافق در داخل و نیز در لوی نقاب مخالف در خارج کشور آن بود که نگذارد صدای آنحضرت بگوش جهانیان عموماً و امت اسلام خصوصاً برسد ، یا آنکه نقش رهبری قاطع آن مقام را نادیده انگارند و بهر نحو ممکن شعارهای انحرافی را جایگزین شعارهای اساسی که مبین آزادی و استقلال امت اسلامی است بکنند و گهگاه از جو نیمه غالب انحرافی خارج نیز کمک گرفته به تخطئه مذهب و طرفداران واقعی اسلام بپردازند . مجاهدین و سربازان امت اسلام را که نمونه اعلاى رشادت و فداکاری و شاهد زنده پرورش یافتگان مکتب توحید اسلامی هستند و با گشودن دروازه شهادت شهر حیات راه نوینی در پیش پای امت ستم دیده قرار دادند " نیمه مبارز مذهبی " بخوانند و آنها را کسانی بدانند که " با سلاح زنگار بسته دین " و با " حل تکلیکی و معرفی خدا " میخواهند روشنگر مصائب جامعه زیر سلطه باشند و در این راه " دلائل " خود را بیشتر در وجود عدای خود فروخته بنام " مذهبی " و جیره خواران اوقاف که تحت رهبری سازمانهای اسرائیلی است بجویند و با خلط مبحث و توسل باین نیزنگ ها انجام وظیفه نموده جمعی مجذوب و مرعوب بوجود آورند و به مقدسات و حقایق مذهبی گاه علناً و گاه در لفافه توهین روا دارند و جوانان مسلمان را به سخریه گرفته تا بقول خود ارزشد فکر اسلامی جلوگیری کنند و هم به محدود کردن امکانات ما در شرح حقایق همت گمارند .

توجه دقیق باین گونه برنامه های امپریالیستی و صیهونیستی - بهر رنگ و بهر شکل - ما را بیش از پیش مصمم تر و حقانیت راهی را که در پیش گرفته ایم روشن تر نموده است .

ما با توکل بخدای بزرگ مبارزه را علیه دروغ پردازان و خود فروختگان - خصوصاً در لباس مذهب - شروع نموده ایم . نگاهی به شکل بندی

نیروهای خارج از کشور روشنگر این واقعیت است که دروغ زنان روز بروز منفرد تر گشته و رسواتر میشوند . حق و حقیقت که با جهد و کوشش صادقانه جوانان مسلمان " قارج سبز " و " گیاه خود روئی " شده است روز بروز بیش از پیش خود را بر کرسی تأیید می نشانند .

ما مصممیم با توکل بخدای بزرگ و استفاده از راهنمایی های آنحضرت با هر گونه توطئه های چه توطئه سکوت مربوط به حرکت اسلامی جوامع مسلمان یا تخطئه آنها و یا حمله های مستقیم و غیر مستقیم رسمی و غیر رسمی که علیه مسلمانان انجام می پذیرد بشدت مبارزه کنیم . هدف از این مبارزه آنست که حقائق آموزنده و نجات دهنده اسلام مقام و موقع واقعی خود را در میان مسلمانان مرعوب و مجزوب باز یافته و دستورات قرآن و فقه اسلامی بنام تنها راه نجات کشورهای مسلمان نشین و زیر سلطه از زیر بار استعمار و استثمار و استحمار ! بر مسند تأیید فکری و عملی استوار گردد .

خوشبختانه پیروان آن حضرت علیرغم همه فشارها و شکنجه ها و کشتار ها علیه کسانی که منافع مسلمانان را به ثمن نحس به بیگانگان داده و میدهند قیام نموده و با جاننازیبهای بی نظیری در جهت تحقق بخشیدن به آرمانهای اسلامی خود گامهای مؤثری برداشته اند . این حرکت بنویه و به سهم خود طلوعه نوینی را در به ثمر رساندن خواستهای مردم مسلمان بشارت میدهد .

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا افتخار دارد که در حد قدرت و امکان خود بهر نحو ممکن در جهت اهداف مقدس اسلامی گام بردارد و هم امیدوار است که بتواند با پرورش فکری و عملی جوانان مسلمان و دانشجویان خارج از کشور به سهم خود خدمتی که شایسته و بایسته تحصیلکردگان نسل مسؤول کنونی است به مردم مسلمان ایران و امت اسلامی در هر مکان و موقعی بنماید . به همین منظور و با توجه باین هدف مقدس است که نشست نهم طرحهای عملی و

و برنامه های سال آینده را بتصویب رسانید که بضمیمه
تقدیم میگردد و امیدوار است که به دریافت راهنمایی ها و نظرات
آنحضرت مفتخر گردد .

از خداوند متعال توفیق و بقای عمر آن پیشوای عالیقدر
را مسئلت داریم .

والمسلم علی و من التبع الهدی
نهمین نشست سالانه
اتحادیه انجمنهای اسلامی
دانشجویان در اروپا

(عبارات داخل علامات " " از مطبوعات فارسی زبان خارج کشور میباشد .)

... اگر دول اسلامی و ملل مسلمان بجای تکیه بر بلوک
شرق و غرب باسلام تکیه میکردند و تعالیم نورانی ورهائی بخش
قرآن کریم را نصب عین خود قرار داده و بکار می بستند امروز
اسیر تجاوزگران صهیونیسم و مرعوب فانتوم امریکا و مقهوراراده
سازشکارانه و نیرنگ بازیهای شیطانی شوروی واقع نمی شدند .
دوری دول اسلامی از قرآن کریم ملت اسلام را به این وضع
سیاه نکیت بار مواجه ساخته و سرنوشت ملت های مسلمان و
کشورهای اسلامی را دستخوش سیاست سازشکارانه استعمار
چپ و راست قرار داده است

نامه حضرت آیتالله خمینی به انجمن اسلامی
دانشجویان در آمریکا و کانادا مضموج در
مکتب مبارز شماره ۱۵ - پائیز سال ۱۹۷۲

پیام نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی

دانشجویان در اروپا به

برادران دانشجویی حوزه علمیه نجف - عراق

خرداد ماه ۵۲ - ژوئن ۷۳

بسم الله الرحمن الرحيم



برادران عزیز
نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان
در اروپا گرمترین درودهای خود را بشما برادران عزیز و مجاهدین
و تلاشگران راه حق و عدالت تقدیم میدارد و از خدای بزرگ توفیق
شما را در تحقق آرمانهای رهائی ساز و قوانین آزادیبخش اسلام
آرزو مند است و نیز امید فراوان دارد کعبه پیروی از منویات قائد
عظیم الشان حضرت آیت الله خمینی، شاعر تشک و وحدت و
همکاری سازمان یافته، شما برادران عزیز با برادران و خواهران تان
که در دانشگاههای داخل و خارج از کشور بنحیث اشتغال
دارند باشند.

ما از مشکلات و نابسامانی عائی که در حوزه های علمیه
بکمک ایادی مرموز و بیگانه بر سر راه شما برادران عزیز قرار میگیرد
و هدفی جز تلاشی وحدت و عقیم گذاردن تلاشهای شما در پشمر
رساندن نیات قائد عظیم الشان ندارد، بخوبی آگاهیم.

ما از شرایط سخت و طاقت فرسائی که شما برادران عزیز
در آن بسر میبرید و نیز از دشواریهای زندگی شما اطلاع داریم و
خوب میدانیم که در سال گذشته علیرغم همه این دسیسه ها
پرچم مبارزه و استقلال را همچنان برافراشته نگاه داشتید و در
پرتو عمیق تلاشها و روشنگریها بود که مواضع خواجگان عماد بسر

و آخوند های پرورای سازمان اوقاف بیش از پیش نمایان و مزدوری این دهن صفات روشنتر گردید . اگر مجاهدتهای شما و مبارزات دیگر برادران ما در حوزه های علمیه قسم و سایر شهرستانها نبود بدون شك سکوت روحانی نمایان و ازین طریق صحنه گذاشتن آنها بر جنایاتی که در ایران علیه کلیه مبارزین راه آزادی عموماً و مجاهدین مسلمان خصوصاً اعمال میگردد یکجا بحساب روحانیت و علما و دانشجویان دینی گذارده میشد ، تلاشهای مذبحخانه دستگاه مطلق العنان و خودکامه ایران در برانداختن اساس اسلام با اسم اسلام با رسوائی روبرو نمیشد . از این رو امید داریم که در آینده شاهد تلاشهای بیشتر و تشکل و وحدت سازمان یافته شما و نیز همکاری متشکل شما با دانشجویان مسلمان دانشگاهها ، چه در داخل و چه در خارج از کشور باشیم و امید داریم که بخواست خدا اثر گذار این وحدت به آرزوی دیرینه رهبر عالیقدرمان جامعه عمل بیوشانیم و نسل جدید شاهد همکاری و وحدت همه جانبه مسلمانان دانشجویان حوزه های دینی و سایر دانشگاهها باشد مگر از این طریق راه نجات ملت گرفتار اسلام از بند جهالت و اسارت سهل تر پیموده شود و بتوانیم گامهایی هماهنگ و محکم در این راه برداریم

نهمین نشست اتحادیه ، گسترش ارتباط سازمان یافته و پیگیر و تبادل افکار و همکاری با برادران حوزه های علمیه را باتفاق آراء بتصویب رساند و در دستور کار روابط خارجی اتحادیه در سال آینده غرار داده است .

از شما انتظار داریم به تلاشهای ما با دیده انتقادی نگریسته و معایب کار ما را بما گوشه زدنمائید . چه تنها از طریق انتقاد کردن و در عمل مدد کار بودن است که میتوانیم به حمایت بقیه در صفحه ۱۶۳

پیام نهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان

در اروپا

دانشجویان دانشگاههای ایران

خرداد ماه ۱۳۵۲ برابر با جمادی الاول ۱۳۹۳

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا اخبار
جریانهای اخیر در ایران را خصوصا آنچه مربوط به دانشگاهها است
با نهایت دقت مورد توجه و مطالعه قرار داده، پیام ذیل را به دانشجویان
دانشگاههای ایران تقدیم میدارد.

خواهران، برادران

ما با شعف فراوان شاهد حرکت عظیمی هستیم که در سخت ترین
شرایط موجود برای احقاق حقوق مسلم و انسانی و قانونی دانشجویان
توده زیر سلطه از مدتها پیش آغاز گردیده و ادامه آن به دوش برتوان
شما گذارده شده است. شعف از آنجهت که نسل جوان و مسوول امروز
علیرغم تمامی موانع چه از لحاظ اخلاقی و چه از لحاظ بسط فرهنگ
استعماری که در پیشروی او قرار داده اند با قدرت و بینشی در خور
تحسین راه اصولی را باز شناخته و برای پیمودن آن از هیچ فشار و خفقتانی
نمی هراسد. هرگاه که شما گامی بجلو برمیدارید، بازتاب آن در خارج،
توان و حرکت تازه ای به برادران و خواهران شما در خارج از کشور می
بخشد.

اتحادیه همیشه از این موضع حرکت کرده است که مبارزین راستین در
هر عصر و زمان کسانی هستند که رو در روی دشمن به کار ساختن تاریخ
قیام و اقدام کرده اند و نقش کسانی که خارج از گود عمل می کنند در نهایت
خود، اگر با صداقت و دقت و حسن نیت عمل کنند، توأم و از آن منبعث
باشد، یک کاتالیزور و یک نقش کلکی و مکمل بیش نتواند بود. بدینجهت
هرگونه اقدام و حرکتی که از جانب شما انجام پذیرد از نظر ما بعراتب
پراهمیت تر و عظیم تر از بسیاری از فعالیتهایی است که در خارج از

کسور انجام میگیرد . بعبارت دیگر ما تلاشهای خارج از کشور را تابعی از متغیر مبارزه^۱ شما میدانیم و بدین لحاظ برای ما نهایت افتخار آنست که خود را صادقانه در خدمت اهداف و آرمانهای مقدس و ضد امپریالیستی شما قرار دهیم و هر آنچه در امکان داریم در بانجام رساندن آن بود یعه گذاریم .

از جانب دیگر ما نه میتوانیم و نه شایسته ما است که نسبت به خفقان و فشاری که بر شما خواهران و برادران ما در تمامی دانشگاهها اعمال میشود خود را با شعارهای کاذب و گاه انحرافی و نیز با طرح مسائلی که طبیعتاً ذهن و عمل را بمسائل فرعی دست دوم و سوم می کشاند ارضا کنیم . اخبار رسیده از دانشگاه تبریز و سایر مؤسسات علمی آذربایجان در سال گذشته و جنایاتی که علیه شما خواهران و برادران ما در سایر دانشگاهها و آموزشگاههای عالی اعمال گردید خشم ما را چند برابر و تصمیم ما را به ادامه راهی که در پیش داریم استوارتر ساخته است . بنظر ما عاملین و مأمورین چنین فجایعی - بدون در نظر گرفتن آنکه کیستند و چه مقام و موقعی را دارند - محکومند .

ما اطمینان داریم که مبارزات بحق شما همراه با مبارزات سایر گروه ها و دستجات و طبقات - بهر شکلی و نوعی - تحت قیادت و رهبری قائد زمان خمینی دیر یا زود به نتیجه مثبت رسیده و پیروزی از آن رهبران راه حق و عدالت خواهد بود . *وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا* . ما از خداوند بزرگ میخواهیم تا تمامی مبارزین راستین را در نیل باهدف مقدس و مشروع خود همانگونه که وعده کرده است یار و یاور باشد و پیروزی را از آنان قرار دهد .

نهمین نشست سالانه^۲

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

بقیه از صفحه ۱۶

- دست الهی که مددکار جمع است امید داشته باشیم .
 - در پایاں توفیق همه شما را در پیمودن صراط مستقیم آرزو مندیم .
- نهمین نشست اتحادیه

پیام انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا

نهمین نشست سالانه

اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا

خواهران و برادران عزیز :

بشما که رسالت آگاهی بخشیدن به نسل امروز را با اندیشه های اسلام بدوش میکشید ، بشما که رنج اسارت جهل و ظلم امتی را در بند های این قرن ، با ذره ذره وجود خویش لمس میکنید ، بشما که اندوه فراق این امت را از اصالت حیات بخش خدائیش در تنهائی خویش زار میگیرید ، بشما که تعهد دریدن پرده های اوهام را از خورشید اسلام در این ظلمت سیاه با جان و دل پذیرفته اید ، بشما که محمد (ص) راهنماتان و صراط مستقیم او مسیرتان و کابش راهبر اندیشه تان و اللہ خدایتان است ، آری ، بشما از ما درود !

مفخریم و سرافراز که در این هنگام که همگی تان بخاطر خدا بنوای هدفهای مشترکان گرد هم آمده اید ، این درود و این پیا پیا بشما تقدیم نمائیم .

دلپائی بیصبرانه باشتیاق دریافت نمودن گفتگوهای شما در این گرد هم آئی تان ، میطپد و چشمهائی نیز انتظار تصمیمات شما را میکشند . برای سالی دیگر که هر روزش روزی باشد بهتر از پیش ، در مسالیکه گذشت طعم تلخیها و شاد کامهائی را چشیدیم . آغازی بود برای کوششی دیگر در ابعادی دیگر از تعهد و مسئولیتمان ، که انعکاسی است از آنچه بپر جوانانمان و بر همه مردمان گذشت ، و متأثر از عطش جوشانی که در سینههای دردمندان زمانه میکشید .

سالی بود پراز فتنه ، پیکر مراکز اسلامی ، مساجد و تکایا ، حوزه های علمیه و هر تجمعی که بخاطر حقیقتی گرد آمده بود با تیغ زهر آگین در تخیمان متلاشی گردید ، و مصونیت به جیره خوارانی وعده داده شد که حقیقت را افسانه خود فروشی خویش نمودند . و آنها که نه جیره خوار مزدوران

بودند و نه مداح زورگویان که صله‌ئی یابند گزنجیر و زندان و تبعید و شهادت را بجان خریدند تا حقیقت و حق گوئی را به اندک نفروشدند. اینان سنگر پرمخاطره اسلام و روحانیت راستین را برای عروسکهای "سپاه دین" تهی نگذاشتند. و گروهی نیز که نه توان حقیقت گوئی را داشتند و نه تنگ جیره خواری را مصلحت میدیدند، راه سومی پیش گرفتند سکوت! اینان که در بهار خوش روزگار، ادعای باغبانی گلزار اسلام را داشتند در این خزان نهال تشنه را بدست طوفانهای سرد و خانمانسوز سپردند و در درون خویش بگوشه ای خزیدند و خاموش گشتند و نسل را در ظلمت سرد روزگار تنها رها کردند.

در این زمان بیش از پیش برای العین دانستیم که تنها خودمان هستیم که در جمع میبایست سیمرغ وار بلند بیهای انسانیتمان را پرواز کنیم. جمع خودمان را بایستن است تا در پرتو قرآن برای تحقق حکومت توسط عدالت اجتماعی همت گماریم. از اسلام تأثیر پذیر باشیم و براندیشه های نسلمان تأثیر گذار!.

پس بره افتیم و با جوشی از سرچشمه ایمان در بستر "صراط مستقیم" جاری شویم که بار هیچکس را دیگری بدوش نخواهد کشید:

"ولا تزروا زرة و زرا آخری"

هجرت نمائیم و از مسیر زمان - این طغیان کننده رودی که میگذرد و میخروشد - بشریعت پاک چنگ زنیم تا راه سلامت پیش گیریم!.

برادران - خواهران!

خواهران و برادران شما در تکاپوی راهی که آنها را بحقیقت پیوند میدهد سختی هر سنگلاخ را تحمل میبندیرند که هرچند در پیش چشم مهیب نماید و هراس انگیز در پشت سر پسی خرد باشد، و این حقیقتی است که جوانان بزندگی جاوید و عاری از هر چیز آموختندمان که: در راه هدف قفا را نگاه نکنیم زیرا که بی ارزش است. و راستی مگر آموزش فرماندهان بزرگمان علی (ع) را اینگونه تفسیری نیست که: در کارزار، زره بایستی بپوشانند و نه تنها از پیش بپوشانند.

خواهران - برادران ! دشمنان ما و شما برای دست یافتن بسه
هدفهای سیاه و شیطانی خود تا بودی اهدای ما را - که نابودی همه
ما نیز میباشد - وسیله نقشه های پلید خویش نموده اند . اینان سر تا
سر خاک را برای اینگونه جنایات بسیج کرده اند . اینان بنام آزادی
جهانی را بزنجیر کشیده اند و بنام صلح ، سپاه سیاهی را از جنایتکاران
و قداره بندان روزگار مهیا نموده اند . آیا روا نباشد روشنفکران مسلمان
و خداپرستانیکه بخاطر پرستش " الله " سنگینی رسالت ارجمند خویش
را بدوش حمل میکنند ، بگردیکدیگر سپاهی راهم برای آزادی بخشیدن به
اندیشه این نمل بسیج نمایند ؟

برادران خواهران ! در سالیکه گذشت به نسبت در زمینه های تشکیک
سازمانی ، محتوی اندیشه ، و نشرینش اسلامی پیشرفتهائی برای ما و شما
نصیب گردید . انتظار داریم در سال آتی نیز بیش از گذشته برآورد کوششهای
شما را - با اذعان باینکه نتایج ارزنده ای از آزمون های خویش انباشته‌اید -
دریافت نمائیم .

همگی براه اقتیم و بر پروانه های اندیشه نسلمان بنای آباد و سازنده
انسانیت انسان را برپا کنیم . خدای را در آرزوی توفیق پیشروی در
مسیرش همواره بخوانیم !

نهمین نشست سالانه شما برادران و خواهران گرامی
پنجشنبه روز بیست و یکم آرد !

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته
انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا
گروه فارسی زبانان

بقیه از صفحه ۱۵۳

نویس کنند و بپرسند . تا هم در آسان کردن مشکلات بر خود شرکت
نمایند ، هم مکعب مبارز بتواند رسالت تاریخی خود را در این دوران پر
آشوب و هم در خدمت نسل های آینده انجام دهد



..... روشنفکر مسئولیتش در زمان خودش عبارتست از:
پیامبری کردن جامعه اش در حالیکه پیامبر نیست . و انتقال
پیام به توده مردم و ندادن در دادن . ندای آگاهی و رهائی
و نجات دادن در گوشه های منجمد و بسته بوده . و نشان
دادن " جهت " و رهبری حرکت در جامعه متوقف و پرافرودختن
آتشیک ایمان تازه در جامعه " منجمدش . این کاری است که
علمای نمی کنند زیرا دانشمندان مسئولیت کاملاً مشخصی دارند
که عبارتست از هر چه بیشتر امکانات زندگی دادن و شناخت
"وضع موجود" و کشف و استخدام نیروهای طبیعت و انسان .
دانشمندان و تکمیلینها و هنرمندان . جامعه " بشری یی
ملی ئی خودشان را در " بودن " خودشان نیروی علمی
می دهند . اما روشنفکران ، جامعه را " رفتن " می آموزند
و هدف می بخشند و رسالت " شدن " و پاسخ به " این
چنین شدن " می دهند و راه حرکت را روشن می کنند
نقل از "از کجا آغاز کنیم" و همچنین "روشنفکر و
مسئولیت او در جامعه" از دکتر علی شریعتی
تکثیر از سازمانهای اسلامی دانشجویان در اروپا و امریکا

پیام حضرت آیت الله خمینی

به دول و ملل اسلامی
بسم الله الرحمن الرحيم

واقتلوهم حيث ثقتموهم و اخرجوهم من حيث اخرجوكم و
الفتنة اشد من القتل - وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة

اکنون که دولت غاصب اسرائیل برای فتنه انگیزی بیشتر و تجاوز
زیادتر بسرزمینهای عربی و ادامه دست غاصبانان در قبال صاحبان
حق بیا خواسته و آتش جنگ را برای چندمین بار شعله ور ساخته
است و برادران مسلمان ما در راه ریشه کن کردن این ماده فساد
و آزادی لمسطنین جان برکف نهاده، در جبهه نبرد و میدان شرف
جنگ پرداخته اند، بر عموم دولت های ممالک اسلامی و خصوصاً ول
عربی لازم است که با توکل بخدای متعال و تکیه بر قدرت لایزال، همه
قوا و نیروی خویش را بسیج ساخته، بیاری مردان فداکاریکه در خط
اول جبهه چشم امید بطلت اسلام دوخته اند بستانند، برای آزادی
فلسطین و احیاء مجد و شرف و عظمت اسلامی در این جهاد مقدس
شرکت کنند، از اختلافات و نفاقهای خانمانسوز و دولت بار دست بردارند،
دست برادری بهم داده صفوف خود را فشرده و متشکل سازند، از
قدرت پوشالی مدافعان صهیونیسم و اسرائیل نهراسند، از عهد و
وعیدهای پوچ قدرتهای بزرگ مغرور و مقهور نگردند، از سستی و مسامحه
که شکست ننگ بار و عواقب خطرناکی بدنبال خواهد داشت بپرهیزند،
سراسر کشورهای اسلامی باید توجه داشته باشند که این جرثومه
فساد را که در قلب کشورهای اسلامی گماشته اند تنها برای سرکشی
ملت عرب نمیشد بلکه خطر و ضرر آن متوجه همه خارزمیانه است،
نقشه استیلا و سیطره صهیونیسم بر دنیای اسلام و استعمار بیشتر
سرزمین های زرخیز و منابع سرشار کشورهای اسلامی میباشد و فقط
با فداکاری، پایداری و اتحاد دولت های اسلامی میتوان از شر این

کابوس سیاه استعمار رهایی یافت و اگر دولتی در این امر حیاتی که برای اسلام پیش آمده کوتاهی کرد بر دیگر دولتهای اسلامی لازم است که با تویخ و تهدید و قطع روابط او را وادار بهمراهی کنند و دولتهای مالک نفت خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتیکه در اختیار دارند بعنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کرده از فووش نفت بآن دولتهائیکه با اسرائیل کمک میکنند خود داری ورزند.

ملت اسلام بحکم وظیفه انسانی و اخوت و طبق موازین عقلی و اسلا موظفند که در راه ریشه کن کردن این گماشته استعمار از هیچ فداکاری دریغ نورزند و با کمک های مادی و معنوی و نیز با ارسال خون، دارو، اسلحه و آذوقه، برادران خود را که در جبهه جنگ هستند یاری کنند، بر خصوص ملت شریف و سلمان ایرانست که در قبال تجاوز وحشیانه اسرائیل و مصیبت هائیکه اکنون گریبانگیر برادران عرب و مسلمان آنان میباشد بی تفاوت ننشینند و از هر راه ممکن برادران مسلمان خود را در آزادی سرزمین فلسطین و نابودی عهیونیم کمک نمایند و دولت ایران را وادار سازند که این سکوت را شکسته در صف دولتهای مالک اسلامی به پیکار علیه اسرائیل برخیزد، بر همه آزادی خواهان جهانست که با ملت اسلام همصدا شده تجايزات غیر انسانی اسرائیل را محکوم نمایند.

دولتهائیکه اکنون با اسرائیل در حال جنگ میباشند لازم است که در این پیکار مقدس اسلامی جدی و قوی الاراده باشند، استقامت و پایداری کنند، از توامی بحق و توامی بصیر که دستور الهی میباشد غفلت نورزند، به توصیه یا امر سازمانهای وابسته بقدرتهای استعماری برای آتش بس اعتنا نکنند و مطمئن باشند که در سایه بردباری و استقامت با بکار بستن دستورات اسلامی فتح و ظفر از آن ملت اسلام میباشد.

ان تنصروا الله ینصرکم و یشبأکم۔ ولا تهنوا ولا تحزنوا
و انتم الاعلون ان کتم مومنین۔ و از خداوند متعال نصرت مسلمین

را خواستارم .
۱۰ رمضان المبارک / ۱۳۹۳

پیام حضرت آیت الله خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

در این موقع که آتش جنگ بین مسلمان و کفار صهیونیست شعله ور است و ملت اسلام برای احقاق حق خود از اسرائیل غاصب جان بسر کف نهاده، در میدانهای نبرد فد اکاری میکنند، بامر شاه، دولت ایران بمناسبت سالروز جشن د و هزار و پانصد ساله در سراسر کشور جشن بپا کرده است. جشن برای شاهان خونخواری که نمونه آنان امروز مشهور است. مسلمین برای مجد و عظمت اسلام، آزادی فلسطین، در خاک و خون میغلطند، ولی شاه ایران برای رژیم مبتدل شاهنشاهی جشن و سرور بپا میکند.

همزمان با دفاع ملت بزرگ اسلام و عرب از نوامیس اسلام و مسلمین بامر این مرد خبیث بعد ارس اسلامی د ختران ایران هجوم برده، هتک محترمات را نموده، از آنان سلب آزادی کرده اند. هنگامیکه دشمنان اسلام، کشورهای اسلامی را تهدید می کنند و مردانی غیر برای دفاع و احقاق حق خود، مردانه بپا خواسته اند، شاه ایران با صحنه سازی در سراسر ایران تظاهرات راه انداخته با امضای روحانی نمایان درباری و ساخته دست سازمانهای اوقاف و امنیت با اسم علمای اسلام تلگرافات تبریک صادر مینمایند.

در شرایطی که مسلمین برای آزادی فلسطین و سرزمینهای خود جان فشانی میکنند، شاه جمعیت کثیری از علماء، فهلاء و اساتید برجسته حوزه های علمیه بسیاری دیگر از روشنفکران ایرانی را بزنند ان و تبعید کشیده و تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار داده است.
میتوان گفت که این صحنه سازیها و دستگیریها برای سرگرم کردن ملت ایران به مصیبت های خود و دور نگه داشتن از عیان اژ جنگ ملت اسلام با اسرائیل است. وحشت از گسترش مبارزه و ایجاد هم آهنگی بین کلیه طبقات و پشتیبانی قاطبه ملت مسلمان ایران از جنگ عادلانه مردم عرب است که موجب شده شاه دست بزنند ان و تبعید غیرقا نونی

و بدون جهت‌علماء و روشنفکران بزند، تا مبارز اعتراض‌کنند که چرا رژیم ایران در این امر حیاتی که برای مسلمین پیش آمده بی تفاوت است؟؟ و یا از اسرائیل طرفداری میکند؟؟ . و با اینکه اکثریت قریب باتفاق دولت‌های اسلامی و بسیاری از دولت‌های غیر اسلامی از اعراب در حال جنگ پشتیبانی کرده‌اند، دولت ایران و شاه بی حیثیت، روی سرسپردگی بآمریکا و اظهار تبعیت هرچه، بیشتر بظاهر ساکت و در واقع طرفداری از اسرائیل میکنند . این شاه ایران است که دست اسرائیل را در سراسر ایران باز گذاشته و اقتصاد ایران را به خطر انداخته است و بنا بنوشته بعضی از جرائد خارجی افسران ایرانی را برای دیدن تعلیمات با اسرائیل میفرستد .

این شاه است که نفت ایران را بد شمنان اسلام و بشریت تسلیم کرده تا در جنگ با مسلمین و اعراب غیور بکار برند و با قرار داد رسوا^{کنند} اخیر و افزایش استخراج نفت، بمبارزه علیه کشورهای نفت خیزی که میخواهند از حربه نفت علیه آمریکا استفاده کنند، برخاسته است و بالاخره این غارتگریها، خریدن میلیارد ها دلار اسلحه و جشنهای کمرشکن و بی دریی شاه است که موجب بالارفتن هزینه زندگی و گرانی سرسام آور اجناس گردیده، ایران را به قحطی سیاه تهدید می کند .

من بیم آن دارم که میلیارد ها دلار اسلحه ای را که از اربابان جهانخوار خود خریداری نموده و با خرید آن ایران را به ورشکستگی کشانده ، اکنون با اسرائیل بفرستد . من خوف آن دارم که ارتش ایران را با مهماتی که بقیمت قحطی و گرسنگی و بالاخره خون مردم محروم ایران بدست آورده، مجبور کند که قلوب گرم و پراحساس مجاهدین اسلام را هدف قرار دهند .

من از این خد متنگ دارم چون وچرای آمریکا برای جهان اسلام احساس خطر می کنم . اکنون بر ملت محترم ایران است که این جبار را

از این جنایات بازدارند . و بر ارتش ایران و صاحب منصبان است که بیش از این تن به ذلت ندهند و برای استقلال وطن خود چاره جوئی کنند .

«وظیفه ملت غیور ایران است که از منافع آمریکا و اسرائیل در ایران جلوگیری کرده و آنرا مورد هجوم قرار دهند، هرچند به نابودی آن بیانجامد.» وظیفه علماء اسلام و مبلغین است که جرائم اسرائیل را در مساجد و محافل دینی به مردم گوشزد کنند . علماء اعلام و ملت شریف ایران نباید در این امر ساکت باشند و لازم است از هر طریق ممکن شاه را وادار کنند که در صف مسلمانان قرار گیرد و از خیانت بیشتر به قرآن و پیروان آن بپرهیزد . و جنایات این عفریت خونخوار را بیش از پیش برملاء سازند تا چهره باطنی او بهتر روشن گردد و اگر یهود ایران برای کمک با اسرائیل مشغول فعالیت باشند - چنانکه هستند و بی شک از کمک شاه هم برخوردار میباشند - بر ملت ایران است که از آن جلوگیری کنند و برای مجاهدینی که در آتش و خون بسر میبرند صندوق اعانه ای باز نمایند و از هیچ کوششی خودداری نورزند .

اینجانب کرارا خطر اسرائیل و عمال آنرا که در راس آنها شاه ایران است گوشزد کرده ام ملت اسلام تا این جرثومه فساد را از بین نکند ، روی خوش نمی بینند و ایران تا گرفتار این دودمان ننگین است روی آزادی نخواهد دید .
از خداوند متعال نصرت مسلمین و خدایان اسرائیل و عمال سیاه آنرا خواستارم .

۱۶ رمضان المبارک / ۱۳۹۳

تکلیفاتی که در این کتاب
مبتنی بر اصول اسلامی است
تألیف: سید محمد باقر
۱۳۷۴

شستن خویش را باعث کن بفرهنگ و هنر آموختن
و این تورابه دوجیز حاصل شود: یابه کار
بستن چیزی که دانی (کار) و یابه آموختن آنچه
که ندانی (اندیشه)

قابوسنامه ۷۵ هجری
قمری

بعثت فرهنگی

قدرت طبیعی تراکم طلب و گسترش خواه است . بنایش بر ایمن
است که رنگ خود را به همه چیز بزند . جهان را یک رنگ سازد . اگر در
زمین جایی نماند متوجه فضا میشود و اگر امکانات کنونی و حال را بلعید
به عرصه آینده هجوم می برد * . پایه میرندگی قدرت بر همین طبع
تجاوز طلب و غزون جوی و خویشن افزای او استوار است . فرهنگس
که قدرت بدش را می افشاند فرهنگ تابعیت و انقیاد است . اکسون
اگر به تاریخ نظر کنیم می بینیم که از زمانهای بسیار دور تا زمان ما هر
قدرت و هر قوم سلطه گری که در عرصه جهان عرض وجود کرده در پی
آن بوده است که جهان را برنگ خود در آورد و استعداد ابتکار
" دیگران " را بکشد و بجای آن استعداد تقلید میمون وار را پرورش
دهد . در همه زمانها ، همه قدرتهای جهانی در پی آن بوده اند
که واقعیت های متضاد را در پوششی با رنگ واحد ، یعنی رنگ اطاعت
و تابعیت بپوشانند . کورش و اسکندر و . . . و غربیان دعوی متحد
کردن جهان و یک رنگ ساختن و هم هویت کردن جهانیان را داشتند
و دارند ، اما یک رنگی ای که پایه و مایه اش تقلید است و هم هویتی ای
که بر اطاعت استوار است .

(* از باستان تا امروز چنین است . فردوسی خاصه های تراکم قدرت را در
اعمال کیکائوس باز مینمایاند : وی نیز میخواهد بعد از زمین آسمانها را عرصه
قدرت سازد .

بنای کار اسلام از میان بردن امکانات تراکم قدرت در مقیاس جهانی و منطقه ای و حذف روابط سلطه است. از اینرو در مواجهه و برخورد با امر واقعی که در بالا بدان اشاره شد صراط مستقیم انقلابی را به همگان مینمایاند: توحید بر پایه ابتکار و هم هویتی بر اساس موازنه عدی* را بجای توحید بر پایه تقلید میمون وار و هم هویتی اطاعت و انقیاد و کار پذیری، بر می گزینند و جهانیان را بدان فرا میخوانند:

إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ

این آیه، اصل تساوی نژاد ها و انسانها را بصراحت تمام بیان میدارد و این مطلبی است که درباره اش فراوان سخن گفته اند. اما اصل دیگری که آیه مذکور یاد آوری می کند، اصل قبول هویت های نسبی و ایجاد یک هویت عمومی بر پایه این هویت های نسبی است. و این نکته ایست که جلب توجه نکرده است.

فعالیتها و خلاقیت های انسانها در جامعه خودشان و در شرایط اقلیمی و سرزمینی ویژه ای که دارند صبغه و رنگی مخصوصی یابد. این رنگ لزوما با رنگ فعالیتها و خلاقیت های دیگران یکی نیست. همین صبغه و رنگ اساس شناسائی های ملت ها و اقوام را از یکدیگر تشکیل میدهد. اگر هدفها و اصولی که راهنمای خلاقیتها هستند یکی گردند، در بطن توحید، نه فقط هویت های نسبی که از فعالیت و کار نتیجه میشوند**، مزاحم حرکت توحیدی نیستند، بلکه این به سبب شرکت همه جامعه ها و انسانهای عضو همه جامعه ها در فعالیت و کار خلاقه شتاب هم

* یعنی آزادی همه جامعه های بشری از روابط سلطه و انقیاد یکدیگر و نسبی و فعال شدن همه جامعه ها و همه افراد بشر.

** نه از کار پذیری و به جلد دیگری رفتن و یا برنگ دیگری درآمدن.

می گیرد .

امروزه دیگر کار نسخه نویسی برای همه دردها و همه جامعه ها و کار یگانه شناختن الگوی تحول جماعات* هم در زمینه عملی و هم در زمینه نظری به شکست قطعی انجامیده و اصل جستن راه حل بر پایه شناخت واقعیت‌های عینی هر جامعه پذیرفته شده است . اما هنوز راه حل خودی جستن بیشتر بصورت شعاری برای جلب کردن* توده ها* و فریب دادن آنهاست ، تا راهی برای درپیش گرفتن و جلورفتن .

برای اینکه این اصل و رهنمود انقلابی** در واقعیت های جهان امروز منعکس گردد ، و راهی برای پیش رفتن یافته شود نخست باید جامعه های زیر سلطه ، از سلطه فرهنگی غرب آزاد گردند و از راه فعال و خلاق شدن ، از نوهیت های نسبی خویش را بازیابند . برای اینکار لازمست که در مقیاس جهانی بندهای اسارت فرهنگی بریده شوند :

آزادی فرهنگی ، هدفهای مشترک فرهنگ ها و درمان بیماری فرهنگ غرب زدگی را در سه قسمت به شرح زیر مقایسه می کنیم :

(*) خواننده توجه دارد که وحدت در هدف تحولات اجتماعی ضرور است ، و مراد از الگو هدف تحول نیست که شیوه تحول است .

(**) خواننده می بیند که وقتی رهنمود و راه حل بر اساس امر واقع مستمر استوار باشد ، تاریخ ارائه راه حل ، اثری در درستی و نادرستی آن ندارد . درستی یا نادرستی يك راه حل ، مثل درستی و یا نادرستی يك معالجه ، در گروه آنستکه مشكل درست شناخته شود . همانسان که بیماری و یا را وقتی درست شناختند ، سرم ضد آنها نیز ساختند ؛ تا وقتی میکرب و یا وجود دارد و بیماری و یا را بوجود می آورد ، سرم ضد آن بکار خواهد رفت . میتوان اثربخشی این سرم را ، افزایشش داد ، اما نمیتوان بدلیل آنکه مثلا يك قرن از تاریخ کشفش میگذرد آنها بدور انداخت . در مسائل اجتماعی و همه مسائل نیز اصل اجتهاد به منظور افزایش اثربخشی هاست .

الف - در مقیاس جهانی و برای بریدن بندهای اسارت :

- ۱- خودی کردن زمینه اندیشه و عمل
- ۲- خودی کردن تولید و مصرف
- ۳- بستن راه بر ورود ضد ارزشهای سلطه گر
- ۴- ادغام و انسجام فرهنگی
- ۵- شرکت فعال و خلاق در بنای تاریخ

ب - اصول پایه اسلام به مثابه هد فهای مشترك فرهنگ :

- ۱- تفسیر پایه و هد فها
- ۲- مبارزه با کهنگی ها و عناصر فرهنگی حرکت ربا
- ۳- اصل خویشتن جوئی بجای اصل اقتباس
- ۴- اصل ابداع و ابتکار
- ۵- ادغام فرهنگی
- ۶- ادغام عمومی

ج - در علاج غرب زدگی :

- ۱- اغتشاش زدائی از هویت
- ۲- ابهام زدائی
- ۳- قرار جستن در بطن زمان و مکان

الف - در مقیاس جهانی و برای بریدن بندهای اسارت

۱- خودی کردن زمینہ اندیشه و عمل :

اصل اجتهاد را باید تعمیم داد و بدین منظور کوشش نمود کسار ابداع و ابتکار به اقلیتی محدود منحصر نشود و از این انحصار جلوگیری بعمل آید . برای آنکه فرصت چنین کاری افزایش یابد ، باید مراکز تحقیق و آموزش را از الزامات سلطه آزاد ساخت و به توسعه آنها کوشید و وظیفه امامت را به مراکز علمی و تحقیقاتی سپرد تا به یمن این امامت ، جامعه ای ارزیاب و خلاق و مجتهد ایجاد گردد . جامعه کاربذیر بجامعه فعال تحول پذیرد و صیورورت یابد . در نتیجه تمامی مردم بتوانند در هر سه نوع کاری یعنی ۱- ابتکار و ابداع ۲- رهبری و ارزیابی و انتقاد ۳- کار تولیدی اجرائی ، شرکت کنند .

هنگامی که چند میلیارد انسان فرصت بیابند استعداد های خویش را در ابتکار و ابداع و رهبری و ارزیابی و انتقاد و کار تولیدی اجرائی بحرکت آورند و بیوروند ، بشر از هر دقیقه قرنہا خواهد ساخت . اسلام انسانیت را بدین راه نیک فرجام میخواند . اما چرا این استعداد ها به تباهی راه بسته و تباه گشته اند و چرا در راه فعالیت و خلاقیت نمی افتند ؟ زیرا تولید و مصرف خودی نیست و غرب انحصار همه تولید ها (فکر و الگو و مد و کالا و ...) را در دست خود نگه داشته است .

۲- خودی کردن تولید و مصرف :

باید تولید متکی بخود گردد و مصرف نیز خودی شود . یعنی بسا نیازهایی انطباق جویند که اولاً زاده واقعیت های طبیعی و اجتماعی هر منطقه میباشند و ثانیاً زاده حرکت و بعثت جامعه در جهت آزادی از تمامی سلطه های همزاد خارجی و داخلی و در جهت توحید ، هستند

و بنابراین همراه این بعثت، زمان بزمان نومی شوند .

هم چنین باید پیشروی عناصر فرهنگ صادراتی سرمایه داری متوقف گردد و واپس رانده شود . این فرهنگ صادراتی شبه فرهنگ است . مهاجم و آلت ساز و تباه کننده ، استعدادها و شیئی سازنده انسان است . اما اینکار از چه راه ممکن است ؟ از راه توسعه سریع میدان امکانات اندیشه و عمل و افزایش شتاب گیر آنها در هر کشور . طرد ضد ارزشهای این شبه فرهنگ مهاجم و ایجاد محیط فرهنگی اسلامی بانظام ارزشی متکی به موازنه ، عدسی و بالاخره فراهم آوردن محیطی که در آن انگیزه کار و خلاقیت رسیدن به توحید است و نه تراکم قدرت سیاسی و تراکم قدرت اقتصادی .

۳- بستن راه برورود ضد ارزشهای سلطه گر :

این ضد ارزشها در حال حاضر هم بزور و قهر وارد می شوند و هم بزور و قهر تحمیل میگردند و استقرار می یابند . انحطاط اخلاقی - شخصیتی زیر سلطه و از بین رفتن استقلال در اندیشیدن و استقلال در سنجیدن وی از جمله اثرات ورود و تحمیل بزور این ضد ارزشهاست . با سد کردن راه ورود این ضد ارزشها ، محیط فرهنگی رشد شخصیت سالم می شود * و میانی استقلال در اندیشه و سنجش و ارزیابی تحکیم می گردد و جامعه ها در جهت رشد بکار می پردازند . یعنی ضابطه ارزش نهادن بامور و اشیا ، اهمیتی میشود که آن امور و اشیا ، در آزاد کردن انسان و پرورش استعداد های او و در افزایش میل او بابتکار و در سرعت بخشیدن به تحول جامعه در جهت توحید دارا می باشد .

وقتی بندهای اسارت فرهنگی فوق بریده شد باید رشته روابط را به

* در قسمت سوم ما به این امر باز می گردیم و در حد مقدور به توضیح آن می پردازیم .

۴- ادغام و انسجام فرهنگی :

دو دانش توحیدی* یکی دانش مبارزه با سلطه طبیعت و دیگری دانش مبارزه با سلطه های اجتماعی ، در صورتی میدان رشد و کمال می یابند که جامعه از نعمت استقلال برخوردار باشد و عموم فعالیتها از خارجه به طرف داخله تغییر جهت دهند و پایه موازنه وجودی فرو ریزد و اندیشه و عمل با واقعیت های طبیعت و جامعه تجدید رابطه نمایند . پیوند اندیشه و عمل با واقعیتها باید شامل ادغام همه جانبه شهر و روستا ، اقوام و تیره های ساکن یک کشور و قسمت های مختلف یک کشور در یکدیگر گردد ، تا مردم بتوانند در یک محیط طبیعی و اجتماعی بهم پیوسته ، در فرآیند تحول و ضرورت خویش شرکت جویند . علاوه بر اینها باید رشته هایی را هم که با تاریخ بریده شده است بهم پیوست . بعثت فرهنگی ، خود همان بازیافتن خویش است . در نتیجه این پیوندها علت اجتماعی ترس از بازیافت خویشتن و وحشت از به هویت خود در آمدن ، از میان می رود و جریان تبدیل انسان کارپذیر یعنی انسانی که هویت و شخصیت و هدف زندگی را در مصرف می جوید ، بانسان فعال و خلاق و تولید کننده ، شتاب می گیرد** گذشته و حال نقش خود را بعنوان زاینده ، آینده باز می یابند .

(* توحید انسان و طبیعت و توحید اجتماعی که حذف نظام طبقاتی تنها یکی از وجوه آنست .

** از آنجا که این تبدیل از کارپذیری به فعالیت و از مطلق گرائی به نسبی گرائی که هدف بعثت اسلامی است و بلحاظ اهمیت آن ، این مقاله قسمت سومی پیدا کرد که در واقع توضیح پاره نثی وجوه همین قسمت است .

۵- شرکت فعال و خلاق در بنای تاریخ :

با حذف روابط سلطه، انسان زیر سلطه، انسان کارپذیر، انسانی که ساخته و موضوع و شیئی است آزاد می گردد و به معماری تاریخ ویژه خود و شرکت فعال و خلاق در بنای تاریخ بشر فرا خوانده می شود .
استقلال فکری در محدوده استقلال فرهنگی به زیر سلطه و مملکت امکان میدهد که بر پایه هدفهای مشترک در کارگاه ایجاد فرهنگ جهانی توحید و میدان ظهور انسانی نو، فعالانه شرکت جویند .

بدنبال سلطه زدائی فرهنگی و آزادی از قید و بند غرب زدگی، باید در مقیاس هر جامعه و هر حوزه فرهنگی، خطوط اصلی بعثت فرهنگی را باز شناساند . بدین منظور کار را با ارائه پایه موازنه عد می و اصول پایه اسلام بعنوان هدفهای مشترک فرهنگ ها، شروع می کنیم . این پایه باید بجای پایه کنونی (موازنه وجودی یا رابطه سلطه) و این هدفها باید بجای هدفهای کنونی (تراکم انواع قدرتها) بنشینند .

ب - اصول پایه اسلام به مثابه هدفهای مشترک فرهنگ ها

۱- تغییر پایه و هدفها :

پس از آنکه آزمایشهای مکرر روشن کرده است که در هیچ کجای جهان نمیتوان مذهب را از زندگانی بشر حذف کرد و اکنون که در همه جا ، جنبش های مذهبی اوج گرفته است، و هم در این زمان که در زیر لوای اسلام جامعه های اسلامی به قیام و حرکت درآمده اند و به سلطه غرب نه میگویند ، تبلیغ شبه نظریه جدیدی آغاز شده است : گفته میشود که : از طرفی جوامع بدون رنگ مذهبی هویت و شخصیت خود را از دست میدهند و از طرف دیگر اگر مذهب تمامی وجوه فعالیت جامعه را در بر

گیرد ، راه بر " ترقی " و " پیشرفت " بشر بسته می شود . در نتیجه
مذهب را باید به مثابه یک رنگ و فقط بعنوان یکی از وجوه هویت
شخصیت جمعی جامعه تلقی کرد و در همین حد بوی اجازه زیست داد !
این سخن را که امروزه غرب از زبان " صاحب نظران خودی " تکرار
می کند ، افشاگر و امر واقع است : اولا حمله ، سلطه گر مذهب ، در واقع
بمقصد از بین بردن هویت و شخصیت جامعه های زیر سلطه بوده و هست
و ثانیا مفهومی که در این شبه نظریه از مذهب (صبغه و رنگ هویت)
عنوان می شود و مستند سازندگان آن قرار می گیرد ، همان مفهومی
است که سلطه گران ساخته و پرداخته اند و بنا بر آن ، مذهب زندان
اندیشه و عمل انسان است . محدود و حصاردار است که اندیشه و عمل
آدمیان در آن محصور و عقیم می شود . از این رو برای حل تضاد (یعنی
تضادی که میان لزوم " ترقی " و مانع بودن مذهب برای این امر از سوشی
و وجوب نگاه داشتن مذهب بمعنای رنگ هویت از سوی دیگر ، وجود
دارد) باید مذهب بعنوان زندان و حصار اندیشه و عمل از بین برود ،
و بعنوان رنگ هویت اعتلا یابد ! ! . حقیقت آنست که در نظام سلطه
حاکم بر جهان ، پایه فرهنگ سلطه موازنه وجودی است و در آن هدف
کار و ابداع تراکم قدرتهاست . مذاهب رسمی در این فرهنگ ها ادغام
شده اند . بنابراین باید با آنها و با هر عقیده ای که ابزار تراکم
قدرت است ، مبارزه کرد و انسان را از قیدشان آزاد نمود . مذهبی کردن
فرهنگ بمعنای تغییر پایه فرهنگ ها از موازنه وجودی به موازنه عدمی
و تغییر هدفهای کار و خلاقیت از شرک در همه جنبه ها و جلوه هاییش
و استثمار و تراکم قدرتها و مطلق گرایی و فعال و مایشائی و استمرار نظام
سلطه ، به توحید و بعثت و امامت و به عدالت و به معاد ، دوران استقرار
قطعی توحید ، است این اصول در فطرت همه آدمیان است و هدف
مشترک کلیه مبارزه ها در همه جامعه های همه عصرهاست . بنابراین :

موازنه عدمی که به معنی برابری مطلق همه جامعه ها با هم است و

حقیقت را بخواهیم به معنی برابری امکان فعالیت و کار در همه جا و همه وقت و برای همه است ، باید پایه فرهنگ باشد . در يك كلام باید پایه فرهنگ جهانی گردد .

اصول پایه نظام اسلامی که عبارتند از توحید و بعثت و امامت و عدالت و معاد (یا تجلی گاه دائمی توحید) میتواند و باید در همه فرهنگها و در فرهنگ جهانی هدف و مقصود هر کار و خلاقیتی گردد . این اصول باید به صورت جهت یاب اندیشه و عمل انسانها در همه جای جهان در آید . و بعنوان دستگاره راه یاب بانسان امکان دهد حصار تنگ سود - جوئی و قدرت طلبی و تشخیص طلبی و . . . را بشکند و اندیشه و عمل را از اسارت الزامات تراکم قدرت آزاد سازد . اسلامی کردن فرهنگ بمعنای تغییر بنیاد های فرهنگها و برگرداندن آنها از موازنه وجودی و شرک (که از جمله وجوه آن تشخیص طلبی فردی و گروهی و طبقاتی و ملی و نژادی است) به موازنه عدمی و توحید است . اصل راهنما در کارهای ابتکار و ابداع و رهبری و انتقاد و اجرا نباید توقعات سلطه طلبی و سود و انباشت سرمایه و قدرت سیاسی و تراکم و تمرکز آن باشد بل باید جستجوی توحید و هویت یگانه و افزایش ابعاد بعثت دائمی بسوی توحید باشد . از اینجا دیگر هدف کار و اندیشه تحکیم سلطه طبقاتی و تحکیم مبانی قدرتهای سیاسی و اقتصادی حاکم و تسریع تراکم سرمایه و یا قدرت سیاسی نیست ، بل امامت و پیش آهنگی خواهد بود . جهت کار و اندیشه هم نابرابری^{ها} و انحصار جوئی ها و از میان بردن برابری امکانات و حتی خود امکانات ، نیست ، بل برابر کردن امکانات و آزاد نمودن انسان از مطلق های عینی و ذهنی و قرار دادن وی در صراط مستقیم عدالت بجانب معاد توحیدی است ، در يك كلام هدف و کار و اندیشه دائمی کردن نظامهای اجتماعی کنونی یعنی کانون های شرک نیست ، بل از بنیاد ویرانی کردن این نظام ها و کوبیدن و هموار کردن جاده های است که بجامعه متعالی توحیدی موصول شود .

گدام انقلابی راستین این اصول را بعنوان هدف مشترك فرهنگها

نمی پذیرد و فرهنگی شکوفان را نمی طلبد ، فرهنگی که بآدمی امکان
میدهد خویش را باز جوید و به خویشتن خویش باز پیوند د ؟

بی گفتگو دست آورد های اندیشه و عمل افراد انسانی با توجه به
خاصه های طبیعی و اجتماعی ، به فرهنگ آنان (هر چند دارای پایه
و هدفهای مشترک با فرهنگهای دیگران است) صبغه هائی متمایز
از یکدیگر می بخشد . این صبغه ها نه تنها به توحید بنیادی جماعات
بشری صدمه نمیزند بلکه حاصل کار فکری ویدی میلیاردها انسان ، به
انسانیت امکان میدهد در ساختمان جامعه جهانی توحیدی فعالانه
و خلاقانه شرکت جویند .

۲- مبارزه با کهنگی ها و عناصر " فرهنگی " حرکت ریا :

در قسمت اول بحث از لزوم پیوند های مجدد سخن بمیان آمد
اکنون میتوان در پرتو پایه و هدفهای فوق آن مفهوم را روشن کرد .
در حقیقت خود شدن از لحاظ تاریخ و گره زدن رشته های بریده ، بمعنای
بازگشت به گذشته و به نظام حاکمی نیست که بر جامعه حکومت داشته و
دارد . نخست بدلیل آنکه هدف بعثت فرهنگی خلاصی و آزادی از کهنگی
ها و عناصر " فرهنگی " حرکت ریا و رهائی از نظام ظالمانه می است
که از قدیم ترین ایام تا این زمان در چهره های گوناگون بر جماعات بشری
حکمو بوده است ، و سپس بدین دلیل که مضمون اصلی فرهنگ را دست
آورد کار و اندیشه در حال و آینده تشکیل میدهد . بازگشتن رشته و گره
زدن آنها ، بمعنای قرار گرفتن در جریان بعثت مستمر و مبارزه مداومی
است که در تمامی جامعه های بشری با سلطه ها و پایه های شرک حیات
اجتماعی صورت می گیرد . زیرا زمینه مبارزه و بعثت امروز را بعثت و مبارزه
دیروز فراهم می آورد و این پیوستگی است که نهضت ها را از بیراهه ها
و سردرگسی ها مضمون میدهد و در بطن بعثت مستمر است که نوزاد
انقلاب اسلامی یعنی انقلاب توحیدی پرورده می شود و رشد می کند .

هم چنین باز پیوستن به جامعه و طبیعت خویش بمعنای بازگشت به قبول سلطه طبیعت و پذیرش فرهنگ انقیاد و رکود اجتماعی نیست بلکه بمعنای ایجاد زمینه^۳ می است برای اندیشه و عمل و بعثت اجتماعی و افکندن جامعه در صراط مستقیم عدالت و راهبری وی به سوی جامعه متعالی توحیدی است. قطع کردن از تاریخ و جامعه و طبیعت، بقصد عقیم کردن فرهنگ انجام گرفته است و وصل کردن بقصد بارور کردن و تعمیم دادن امکان شرکت عموم در این بارور ساختن فرهنگ است بدون زمینه نه اندیشیدن ممکن است و نه عمل میتواند به مرحله فعلیت درآید و بنابراین باید به خویشن جوئی پرداخت .

۳- خویشن جوئی بجای اقتباس :

مقتضای اصل امامت و عمومیت آن اینست که همه در حد توانائی های خود به مشق امامت و مشی پیشاهنگی بپردازند . امام وار عمل کنند یعنی اندیشه و عمل را برفق اصول راهنما بکار گیرند و از خود در گذرند و از خویشن فرا روند و خود و جمع خود را آزاد کنند . کار پذیری را رهسار نمایند و فعال شوند .

این سونامیه داری جهل نگشای غرب است که اصل تشبه جوئی و اقتباس را به انسانیت تحمیل کرده است و همچنان در این راه قدم برمیدارد .
در نتیجه پیشاهنگ و امام کردار این اصل را بدور می افکند و آزادی خویش را از غیریت ها و از خود بیگانگی ها در کار کردن و اندیشیدن (هر دو با هم) جستجو مینماید .

۴- ابتکار و ابداع بجای تقلید :

امامت بدون ابتکار و ابداع تحقق نمی یابد . تنها با شرکت خود انسانها در کوشش و مبارزه برای آزاد کردن انسانیت انمان از غیریتها و از خود بیگانگی ها است که این مهم سرانجام می یابد . در غیر این صورت

انسان همچنان از خویشتن خویش گسسته بر جا میماند . اگر پرورش انسانی
نوه انسان وصل جسته بفطرت و باز پیوسته بخویشتن خویش هد ف باشد ،
اینکار بدون آنکه آدمیان خود در آزاد کردن خویش شرکت جویند ، شدنی
نیست . هیچ انقلابی بدون شرکت فعال مردم در ابداع ها و ابتکار ها
امکان پذیر نمی باشد . این بیان الهی :

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ *

بیان يك واقعیت عینی است و ما با این واقعیت همواره روبروئیم : تغییر
کردن و تغییر دادن هر دو يك جریان و يك کارند و در گرو فعال شدن
و مبتکر بودنند . انسان عصر ما روزگاری سیاه دارد ، زیرا بیشتر در جامعه
هائی زندگی می کند که در آنها برفوق توقعات سلطه " انقلاب از بالا " **
صورت می گیرد . علت وجود بندهای اسارتی که بر دست و پای این انسان
می بینیم ، آن است که انسانها کار پذیر گردند و سرنوشتی را که از " بالا "
برایشان می سازند ، پذیرا گردند . مقتضی دو اصل امامت و عدالت
(یعنی عناصر خمیر مایه فطرت و خویشتن خویش آدمی) فعال و نسبی
شدن و ابتکار است . باید تا ممکن است خصوصا در تعلیم و تربیت عرصه
دو کاری ابتکار و ابداع و دیگری انتقاد و رهبری را وسعت بخشید ، تا
نظری که رومی آید ، نسل اندیشه و کار ، نسل مسئولیتهای بزرگ گردد .

✽ همانا خدا هیچ قومی را در گون نخواهد ساخت تا زمانیکه آنها
خودشان را تغییر دهند .

(قرآن سوره رعد آیه ۱۱)

✽) فرق توحید و شرك از جمله اینجاست که : خدا تغییر یافتن را بیای
خود آدمیان میگذارد و آنها را فعال و نسبی میخواهد و طاقوت
تغییر یافتن آدمیان را خود تصدی می کند و آنها را مطلق آلت و گار
پذیر میخواهد . هیچ شرکی بدتر از شرك طاقوت نیست و بهمین دلیل
خدا دلائل را تا رستاخیز لعنت می کند .

۵- ادغام فرهنگی :

در قسمت اول نیز از ادغام و انسجام فرهنگی سخن رفت، اما در اینجا سخن از ادغام دیگری است. در همه جا و فرهنگ وجود دارد، یکی فرهنگ سلطه گر که بر پایه موازنه وجودی قرار دارد و دیگری فرهنگ مردم که بر پایه موازنه عدمی استوار است. این دوگانگی باید از میان برود: بدینسان که فرهنگ شرک از پایه ویران گردد و فرهنگ مردم نیز از آندسته عناصر فرهنگی پاک گردد که بر اثر استمرار روابط سلطه پیدایش یافته اند و در فرهنگ مردم راه بسته و بر آن سلطه بسته اند، با تغییر پایه و هدفها، فرهنگ سلطه یعنی فرهنگی که در آن هدف اندیشه و کار تراکم قدرت است از میان میروند و ادغام فرهنگی با بسط و تعمیق فرهنگ توحید تحقق می یابد. همان فرهنگی که پایه اش موازنه عدمی است و در آن هدف اندیشه و کار رسیدن به توحید است.

اسلام در کلیت و جامعیت خود، سازمان دهند مبارزه با شرک است. شرکی که در بافت امرهای واقع مستمر، انسان را اسیر ساخته و او را از فطرت لوز خویش گمسته است، بنابراین اسلام را بدین اعتبار باید بعنوان نظام فکری و اجتماعی مستقر ساخت تا بشر از قید و بندها آزاد گردد و در افق بی انتهای توحید با حرکتی شتاب گیر به پیش تازد. از همین مرحله است که مسأله ادغامی دیگر مطرح میشود.

۶- ادغام عمومی :

متوقف کردن جریان تجزیه عمومی و همه جانبه ای که رشد مناسبات سلطه در مقیاس جهانی پدید آورده است، کاری مهم است. اما ایجاد جریانی جدید که غرض ادغام همه جانبه در مقیاس ملی و جهانی باشد و با اصول پنجگانه پایه مطابق و بر اساس موازنه عدمی مؤسس باشد کاری مهمتر و عظیمتر است. هر دو کار در گرو آنند که:

اولا - هم در تولید و هم در مصرف پایه و هدفهائی که راهنمای فعالیت اقتصادی اند تغییر یابند: ضابطه هائی نظیر موقع طبقاتی تشخیص اجتماعی، انواع تشخیص طلبی های طبقاتی و گروهی و فردی باید جای خود را به ضابطه ای دیگر بسپارند یعنی به ضابطه توحید اجتماعی و آزادی از تشخیص طلبی ها و سلطه های اجتماعی و نیز رهائی از سلطه طبیعت و بالاخره ملاک تساوی و افزایش امکان برای همه.

ثانیا - تولید و مصرف که هر روزه بیشتر غریبی می شوند، باید خودی گردند. و این خودی شدن در انطباق کامل با نیازهای اساسی^{است} یعنی نیازهایی که در فراگرد حرکت به توحید، نوبنومی شوند.

ثالثا - طبیعت که به اعتبار امکانات زیستی و منابعش در معرض تباهی و تمامی است، باید از قید الزامات سلطه آزاد گردد. محیط زیست و منابع زمینی از آن نسل امروز بشر خصوصا نسل های آینده است، نباید اجازه داد که سلطه گران محض تراکم قدرت، آنها را از قابلیت زیست بیاندازند و بود و نبود آن را به چپاول برند.

رابعا - باید زمینه های خودی اندیشه و کار ایجاد شود تا دیگر کشورهای زیر سلطه بعنوان ذخیره گاه نیروی انسانی و مواد خام نباشد بلکه بعنوان جامعه های آزاد و محل پرورش انسان باشند. و انسان در آن همه ابعاد انسانی خویش را باز یابد.

ج - در علاج غسربزدگی

قبلا* از این بیماری تحت عنوان " لغتشناسی در هویت " و " تشدید جو ابهام " و " لامکانی و لازمانی " بحث کرده ایم. اینک بر آنیم که بعنوان حاصل سخن و جمع بندی مطالب گذشته درمان آن را بجوئیم.

۱- افتشاش زدائی از هویت :

همان سانی که دیدیم * افتشاش در هویت و شخصیت آدم رسمی
دو طت دارد :

اول باور مطلق به " هوش خلاق " غربی و ناباوری بخود و دوم ترس،
افتشاش زدائی به معنی مبارزه با این بیماری است.

راست است که اساس هویت بر اندیشه و عمل در یک زمینه مشخص
استوار است اما اگر غرب زده از ناباوری بخود که زبونش می سازد شفا
نیاید ، بر نامه سلطه زدائی فرهنگی به بعثت فرهنگی نمی انجامد .
آدمیانی که حتی در تخیلاتشان مصرف کننده فرآورده های غرب هستند
و میمون وار به غربی تشبه می جویند و شخصیت خود را در هم رنگ جماعت
شدن میدانند ، نمیتوانند در عرصه جدیدی که بدیشان عرضه می شود
قدم بگذارند .

در اینجا با مشکلی روبرو میشویم : تا برنامه " سلطه زدائی فرهنگی
اجرا نشود ، آدمیان امکان پیدا نمی کنند گریبان ذهن و اندیشه خویش
را از باور مطلق به هوش غربی و ناباوری مطلق بخود رها کنند . بر فرض
هم که گریبان خویش را رها کردند تا از اندیشیدن و کار کردن راجع
به یک امر مشخص بترسند و بگونه ای غیر از شیوه " غربی " جرأت تفکر نداشته
باشند و از خراب کردن دیوارهای ترس خود بهراسند و جسامت نورزند
و در راه ساختمان دنیائی دیگر و انسانیتی دیگر نیندیشند و کسار
نکنند و بالاخره تا سهامت بخرج ندهند و از این بار توان فرما خود را
آزاد نسازند ، نه تنها تقلید میمون وار بلکه تقلید آگاهانه از غربی
برای غربی شدن هر دو راهشان به مردابها و لجه های تباهی شخصیت
و هویت منتهی میشود، و در چنین شرائطی سلطه زدائی فرهنگی شدنی
نیست .

در مقام راه حل باور بسیاری بر این است که برای پدید آمدن انسان نو و شکوفانی انسانیت نو صرف تغییر بنیادی محیط اجتماعی اندیشه و عمل و صرف تغییر ساختهای اجتماعی کفایت می کند . بسیاری دیگر نیز بر این باورند که تقدم با تعلیم و تربیت است یعنی تا انسان های نوی پرورش نیابند ، تغییر ماهوی خواب و خیال است .

اما همان سان که دیدیم این دو تخییر با هم انجام می گیرند : این هر دو تغییر یک فراگرد ، یک جریان دارند . در هم اثر می کنند و بیکدیگر شتاب می دهند . از اینرو اسلام همان اندازه که به تغییر ساختهای اجتماعی می پردازد ، به تغییر بنیادی انسان نیز عنایت می کند : تمرین های فردی و دستجمعی اسلامی همه برای آنست که انسان توحید گرا گردد .

از میدان کار پذیری به اغتشاش زدائی از هویت راهی وجود ندارد ، برای آنکه آدمی به خود باور پیدا کند اندیشه و عمل مستقل در زمینه روشن واقعیت ها لازم است ، اغتشاش زدائی در گرو اجتهاد است یعنی بدون بیم و هراس از غرب ، درباره مسائل خودی و مسائل بشری اندیشه شود ، راه حل پیدا گردد و به کار پرداخته شود ، راه حل زمان ما همان است که ولی عصر در جامعه توحیدی جهانی بکار میبرد : در جامعه توحیدی ، همه باید به مرتبت اجتهاد رسند * جامعه و انسان در یک فراگرد انقلابی یکدیگر را منقلب میشوند و منقلب می کنند .

خلاصه آنکه بدون دو اصل امامت و عدالت ، بویژه عمومیت امامت و عدالت ، بشر همچنان اسیر توقعات تراکم قدرت خواهد ماند . از اینرو نسل تازه باید از سختی های کار نهراسد و از مشکل کار و اندیشه ، بویژه مشکل اندیشیدن نترسد و بخود باور پیدا کند و از بازگشت بخود و باز یافت خود نترسد .

(* نگاه کنید به : کتاب : در فجر ساحل نوشته محمد حکیمی چاپ شرکت انتشار .

۲- ابهام زدائی:

پیوستن به طبیعت و جامعه و تاریخ خود و پرداختن به تولید (در معنای وسیع کلمه)، برای بازیافت خویشتن خویش کفایت نمی کند ، علاوه بر این ها :

اولا باید تعلیم و تربیت کنونی که بر پایه ترساندن از تفکر استوار است از بیخ و بن ویران ساخت. و بر اساس پنج اصل پایه (بعنوان نظام ارزشی حاکم بر کار و اندیشه) تعلیم و تربیتی انقلابی بوجود آورد و مبارزه با ترس را که در ذهن ها خانه کرده است. عاجل ترین کارها و وظیفه شمرد خصوصا باید عقده ترس از بازگشت بخود و بازیافتن خویش را باز کرد .

ثانیا باید با عقده خود کمتر بینی و خود و هموطنان خویش را در ناتوانیها (بویژه در زمینه اندیشه) قهرمان دانستن ، مبارزه کرد و برای اینکار باید عموم را در اندیشیدن و راه حل جستن و انتقاد نمودن و ارزیابی کردن شرکت داد .

ثالثا باید ذهن " فرهنگ غربی " زده را از این باور تحجر یافته آزاد ساخت . باوری که بر اساس آن راه حل هر مشکلی از پیش وجود دارد و اندیشه غربی راه حل را ساخته و آماده کرده است. و بنا بر این حل مسائل جز با بکار بردن روش غربی ممکن نیست. برای آزاد سازی از این باور باید روش های معمول کنونی یعنی روش ریختن واقعیتها در قالبهای از پیش ساخته را نفی کرد و راه حل هایی را که حتی پیش از وجود پیدا کردن مسئله " ساخته و آماده " شده اند بی اعتبار دانست و روش منطبق کردن مشکل با راه حل و انطباق واقعیتهای عینی اجتماعی با قالبهای ذهنی از پیش ساخته و آماده را رسوا ساخت و بی پایه و مایه خواند .

وقتی در باره روش جستجوی راه حل از خود مسئله تمرین شود ، پیوستن هایی که از آنها گفتگو کردیم معنای واقعی خود را بدست می آورند . آدم زیر سلطه که ریختن واقعیتهای اجتماعی در قالب های

از پیش ساخته شده کارش است و انقلاب و اصلاح را همان قالب زنی و منطبق کردن واقعیتها با راه حل میداند و با همین ریختن واقعیتها در قالب های "ساخت فرهنگ" بنای موجودیت فرهنگی جامعه خویش را ویران می سازد، در محیط فرهنگ توحیدی و با مد اومتی که در کار معین و زمینه مشخص حمل می آورد، گریبان خویش را از چنگ ابهامات رها می سازد.

رابعا باید از برق سر نیزه های مرئی و نامرئی و از هزارها و هزارها اسباب تحقیر و وسائل ارباب ترسید و جرئت بخرج داد و بواقعیتها نزدیک شد. از زندان این دنیای ذهنی که "فرهنگ غربی" زده در آن زندانی است و از این عشق مصنوعی به ذهنیات آزاد گردید. نتیجه این آزادی آنست که انسان از عنصری مخرب به عنصری سازنده، از عنصری بیرون از زمان به عنصری معمار زمان تبدیل می یابد.

۳- استقرار در زمان و مکان :

دوره ای که افراد انسانی در دنیای تخیلی و ساخته شده از روی الگوی غرب و بیرون از مکان و زمان زندگی میگردند بسر رسیده است. دیگر نمیتوان در کنار فقر سیاه و همه جانبه زندگی کرد و در عالم خیال خود را در پاریس و هالیوود پنداشت و یا در کنار واقعیت های تلخ، در درون حصار ابهام و ترس برای خود دنیای و بیانی غرب را ساخت. از این بدتر دیگر نمیتوان آینده "میلیاردها انسان زیر سلطه را در این دید که باید به شکل و شمایل غربی در آیند. دوران تحمیل قالب بسه واقعیت و سیما و روکش به محتوی بسر رسیده است. پیش از آنکه دیر شود باید در برابر این تخریب حساب شده مبانی موجودیت و هویت جامعه های بشری قد بر افراشت و "دیواره شب سیاه و دیربائی را" که افراد انسانی در آن غرقه اند شکافت و بیرون رفت. چگونه ؟ :

از راه پویا کردن فرهنگها (به شرحی که گذشت)

از راه قطع تمامی رشته های وابستگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به قدرت های مسلطه و اتخاذ سیاست موازنه عدمی در مناسبات میان کشورهای،

از راه پایان بخشیدن به پیش فروش بی حساب و کتاب ثروتها و منابع کشورهای زیر سلطه،

و بالاخره از راه آزاد کردن آینده از سیطره، الگوی غرب. الگویی که اساسش بر تراکم سرمایه و قدرت سیاسی و استعداد است.

هرگز از تکرار این نکته خسته نشویم که علاج غرب زدگی در همه زمینه ها بویژه در زمینه آینده، شرکت در کار بزرگ ساختمان آینده توحیدی و راه حل جوش بر اساس واقعیت های عینی و متناسب با پایه و هدفائی است که به تفصیل از آنها گفتگو شده است.

علاج در بازگشت بواقعیت های خویش و بازیافت خویش، با کار و با اندیشه و امام وار راه آینده را کشودن استعدآینده ای که جامعه متعالی توحیدی میتواند پدید آید.

بسرورم . . . رفقا بهتر آنست که از هم اکنون ساحلی
دیگر بجوئیم، دیواره، شب سیاه و دیربائی را که در آن
غرقه ایم بشکافیم و بیرون رویم . باید روز تازه ای که سر
برمی آورد ما را استوار و نستوه نگاهداند و اندیشمند، مصمم
و گستاخ باز یساید .

فرانس فانسون

سخنسرانی
دکتر علی شریعتی
در حسینیه ارشاد

نگاهی بتاریخ فردا

البته دوستان نباید توقع داشته باشند مطلب عمیق و پخته ای بشنوند زیرا فرصت فکر کردن درباره آن بیش از یکی دو ساعت نبوده، البته قبلا راجع به این مسئله در دانشگاه صحبت کرده ام و امیدوارم بسیاری از مسائلی که در آنجا مطرح کرده ام در اینجا به ذهنم بیاید و بعرض شما برسانم.

تییورمنده دانشمند معروف و مجاری الاصل فرانسوی یکی از برجستهترین متفکرین امروز درباره شناخت کشورهای دنیای سوم، آفریقا، آسیا و آمریکای جنوبی، کتابی دارد بنام: نگاهی به تاریخ فردا، من بحرفهای او و به این کتاب کاری ندارم، بلکه میخواهم این اصطلاح را عنوان کنم. برای اولین بار این اصطلاح را از این مرد شنیده ام و چه اصطلاح بزرگ و خوبی است. بعضی از کلمات برای آدم حق حیات دارند (بقول آندره ژید) و اگر برای انسان حق حیات نداشته باشند لااقل برای یک اندیشه دارند، زیرا گاه هست یک حرفی در درون ما هست و خودمان نسبت به آن آگاهی نداریم و وقتی یک اصطلاح بجائی را می شنویم این اصطلاح و این کلمه خود شنشما پیدا میشوند و زائیدن فکری در درون میشود.

اصطلاح تاریخ فردا يك اصطلاح تازه انقلابی است. تاریخ درمنقض و درروحش همیشه گذشته را نشان می‌دهد. تاریخ گذشته، در صورتیکه این اصطلاح يك اصطلاح انقلابی است: نگاهی به تاریخ فردا.* بنابراین معلوم میشود که امروز دنیا متوجه شده که باید تاریخ فردا را هم نگاشت یا لااقل درباره تاریخ فردا اندیشید در صورتیکه این اندیشه را باید از پیش می‌داشتیم و تاریخ را بعنوان يك علم اصیل نگاه نمی‌کردیم. بلکه تاریخ بجز برای ارزیابی ارزش خواهد داشت که تاریخ فردا را بنگاریم. اگر تاریخ بما کمک نکند که فردا را بشناسیم یا لااقل انسان امروز را یا انسانی را که در حال پیدایش است، بهیچ دردی نخواهد خورد. برای اینکه همه علوم باید لااقل بکار شناختن انسان و زندگی انسان آیند و ایده آل انسان امروز و انسان فردا بخورد. انسان گذشته شناختنش مقدمه ای باید باشد برای شناختن خودمان و آینده مان.

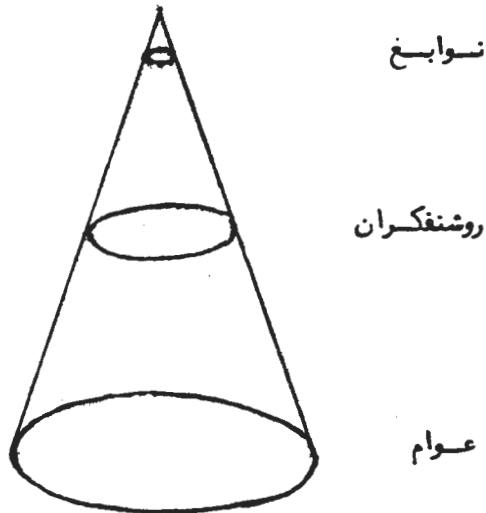
من می‌خواهم نگاهی به تاریخ فردا بیفکیم، نه آنچنانکه تیپورمند مافکند بلکه چنانکه خودم معتقدم.

(قبلاً معذرت می‌خواهم که لحن لحن معلمی است نه يك خطیب برای اینکه شغلم معلمی است و در سطح يك معلم هستم و خوشبختانه اینجا هم قیافه‌ها بیشتر قیافه‌های دانشجویی است که آنها با سخن من و زبان من آشنائی دارند.)

برای اینکه بتوانم حرفم را بفهمانم در اندیشه خودتان يك مخروط: تصور کنید*، و تا آخر جلسه که حرفم تمام میشود همیشه این مخروط را در ذهنتان نگاه دارید. چون این غالب تمام سخنانی است که تا آخر خواهم گفت. این مخروط غالب اندیشه قضاوت و شناخت ماست در هر تمدنی و هر جامعه ای و هر دوره ای، تاریخ عبارتست از گذشته انسان نه بصورت يك تسلسل مداوم و متناوب بلکه بصورت دوره‌های پشت سرهم، ایمن

* رجوع کنید به مکتب مبارز شماره ۱۲-۱۸ مقاله "مخروط جامعه شناسی فرهنگی".

معنی تاریخ است. بشر از ابتدا تا حالا سه، چهار، پنج، ده و بقول
تیئورمند ه بیست و هفت دوره داشته، هر دوره‌ای مانند یک شیء موجود
زنده دارای یک روحیه و افکار و گرایش و تمایلات خاص است. ما امروز
میدانیم که هر دوره جدید حالات، خصوصیات، افکار و گرایشها و هدفهای
خاصی دارد که دوره پیش آن‌ها را نداشته است. بنابراین برای شناخت
هر دوره‌ای این مخروط ضروری است و هر دوره را به این وسیله میشود
دقیق تقسیم بندی کرد و با بررسی دقیق آن حتی پیش‌بینی آیند مرانمود.
برای مثال سه قرن عقب می‌رویم و این مخروط را در قرون وسطی در
اروپا پیاده می‌کنیم. قاعده این مخروط که بزرگترین سطح را دارد حجم
بیشتر مردم جامعه را اشغال می‌کند که این عده همان توده مردمند.



این مخروط یک قسمت تحتانی دارد، یک قسمت فوقانی و چنانکه
می‌بینید قسمت تحتانی اش بیشتر از قسمت فوقانی است و توده مردم در
هر جامعه‌ای از لحاظ سطح و حجم در قسمت تحتانی قرار دارند.
روشنفکران، دانشمندان و متفکرین هر دوره‌ای در قسمت فوقانی

مخروط جای دارند . این دسته را روشنفکران مینامند . مقصود از اینها گروهی هستند که کارشان بیشتر به اندیشه مربوط است تا به یکی از اعضای بد نشان یا به ابزار صنعت . بنابراین نویسندگان ، علماء ، مذہبی ، دانشمندان ، شعرا ، متفکرین ، فلاسفه جزو گروه بالای مخروط هستند .

در هر جامعه ای عوام در قاعده مخروط و روشنفکران در بالای مخروط قرار میگیرند . حتی در جامعه های بدوی نیز این حالت صادق است . در جامعه بدوی وقتی این مخروط را پیاده کنیم توده مردم ، قبائل ، افراد عامی قاعده ، مخروط را تشکیل میدهند و یک قشر روشنفکری هم دارند که همان جادوگران ریش سفیدان ، فرزانتگان و کسانی که بهر حال رهبری مردم را میگردند ، هستند .

دوره های مختلف پیش آمده در همه دوره ها این مخروط صادق است . و من این استنباط را کرده ام که هر چه دوره ها به زمان حال نزدیک تر میشود از سطح قاعده مخروط که عوام الناس هستند به نفع طبقه روشنفکران کاسته میشود یعنی از حجم توده کاسته شده و به حجم طبقه روشنفکری اضافه میشود . یعنی تعداد روشنفکران هر دوره ای بیش از روشنفکران دوره پیش خواهد شد . برای اینکه فرهنگ عمومی ترست و افکار بازتر و تعمیم فکر و علم موجب این میشود که توده مردم بیشتر به سطح روشنفکران بالا بیایند . بین طبقه روشنفکر و عوام مرزی نیست . هر چه از قاعده مخروط بالاتر برویم عوام به روشنفکران نزدیکتر میشوند و در سطح بالای مخروط یعنی سطح روشنفکران هر چه بطرف پائین برویم روشنفکران به عوام نزدیک می شوند و هر چه بالاتر برویم روشنفکران از عوام فاصله میگیرند تا بجائی میرسند که تحصیل کرده ها و روشنفکرهائی بصورت بت روشنفکران هر دوره درمیآیند که منشا اندیشیدن روشنفکران در هر دوره را تشکیل میدهند . مثلاً در زمان فعلی تیبهائی مثل ژان پل سارتر ، برتراند راسل ، شواریتز در قسمت فوقانی ، در سطح فوقانی طبقه روشنفکران و یک تحصیل کرده ، در بیرونی در سطح تحتانی این قشر نزدیک به عوام قرار دارد . ایسین صورت مسئله ای است که من عرض کردم برای اینکه حرفهای دیگری را بتوانم

بسننم .

مخروط را در قرون وسطی پیاده می کنیم . عوام قرون وسطی چه کسانی هستند ؟ کسانی که در فرانسه ، در ایتالیا ، در انگلستان به کلیسا می رفتند . عباداتی که کسیشان دستور میدادند عمل میکردند و دستوراتی را که علماء رسمی آنها ابلاغ میکردند ، بنام انجیل و تورات ، بنام عیسی و بنام خدا ، می پذیرفتند و عمل میکردند و اینها توده مردم قرون وسطی هستند . همین توده در دوره جدید وجود دارد با همان حالات و همان خصوصیات . روزهای اعیاد کریسمس وقتی که پاپ از پنجره آن کلیسای سن سوزیز ظاهر میشود ، صدها هزار نفر افراد مسیحی را آنجا می بینیم که چنان اشک میریزند ، چنان از لباس و از زینت پاک غرق لذت مذهبی و احساس شدید مذهبی میشوند که قرون وسطی را بیاد می آورند . درست حالات و احساسات و اندیشه هایشان اندیشه های مردمی است که در قرون وسطی در سه قرن پیش ، در چهار قرن پیش در ایتالیا و فرانسه وجود داشتند . پس وقتی میگوئیم حالا قرون وسطی نیست مقصودمان تغییری است که در قشر روشنفکری اروپا پدید آمده نه در سطح عوام . بنابراین تمام اندیشه مان باید برای پیدا کردن خصوصیات هر دوره ای روی این سطح روشنفکری قرار بگیرد . اما یک چیز دیگری هم هست و آن اینست که در هر دوره ای علاوه بر سطح عوام در قاعده مخروط و طبقه روشنفکر در حاشیه فوقانی مخروط ، افراد معدود و منفردی هستند که اندیشه یا عقایدی بر خلاف طبقه روشنفکر و غالب تحصیل کرده ها دارند . اینها را نمی توانیم جز عوام بشماریم ، اینها نویسندگان و نوابغ بزرگ بشری هستند ، جز طبقه روشنفکر هم نمی توانیم حسابشان کنیم چرا ؟ که حرفهایشان از جنس سخنی که روشنفکران بر آن معتقدند نیست و اصولاً اندیشه تازمائی را بوجود آورده اند که روشنفکران به آن هنوز معتقد نیستند بلکه بعنوان حرف تازمائی است که مثل بمب منفجر کرده اند . اینها چه گروهی هستند ؟ نمیشود به اینها یک طبقه گفت زیرا که تعدادشان انگشت شمار است . اینها را می توان گفت نوابغ . میشود

گفت کسانی که بر خلاف روح جامعه، بر خلاف سنت روشنفکری، بر خلاف رواج و روش علم و عقل زمان حرف تازه می آورند. این بینهایت اهمیت دارد. این مسئله را در اواخر قرون وسطی پیاده می کنیم، عوام همان عوامی هستند که الان در اروپا هستند، اینها تابع کلیسا هستند و تابع همان علما سابق قرون وسطایی. تحصیلکرده هائی که الان در اروپا هستند پدیدایشان از سه قرن پیش است یعنی از قرن هفدهم، قریب که طبقه روشنفکر بمعنای امروز تشکیل شده است. آنهایی که الان بنام روشنفکر و تحصیلکرده می شناسیم، اینها که ماها هستیم، تحصیلکرده های فرهنگ جدید هستیم، کپی روشنفکرانی هستیم که از قرن هفدهم در اروپا پدید آمده اند و تا الان ما از آنها تغذیه روحی میکنیم، مثل آنها فکر میکنیم، غالبهای علمی و اعتقادی و فکری آنها را تقلید می کنیم. بنابراین ما زائده آیداندیس یا دنباله رو تحصیلکرده هائی هستیم که در قرن هفدهم تشکیل شده اند در اروپا، و تا الان هم دانشگاهها را، علوم را و زندگی مدرن را آنها دارند میچرخانند.

این تحصیلکرده ها و روشنفکران قرون وسطی چه کسانی هستند ؟
کشیشها یعنی ملاحهای مسیحی، کسانی که در اسکولاها درس میخواندند، در مدارس وابسته به کلیسا درس میخواندند و هدفشان فهم حقایق مذهبی بود. هدفشان روشن کردن مردم، رهبری کردن مردم، یا بهر حال تسخیر مردم در قیدها و بندها و غالبها و هدفهای مذهبی بود. بنابراین وقتی این مخروط را در قرون وسطی پیاده کنیم حاشیه روشنفکران عبارتند از کشیشها و علمای مذهبی. علمای مذهبی را هم در قرون وسطی میشناسیم چه کسانی بودند. اما در همین قرن پانزدهم شانزدهم و هفدهم افراد و نوابغی پدید آمدند و علیه طبقه تحصیلکرده قرون وسطی که ملایان مسیحی باشند، قد علم کردند و حرف تازه آوردند. مذهب و مکتب جامع این افراد این بود که در برابر دیانت مسیح یا در برابر خدا پرستی یک کلمه دیگر گذاشتند که شامل اصول روش عمومی این افراد می بود که در قرن شانزدهم و هفدهم و هیجدهم در قله مخروط پدید آمدند اما

هنوز طبقه ای را تشکیل نداده بودند اینها در برابر خدا پرستی که مذهب روشنفکران قرون وسطی بود علم پرستی را گذاشتند* . هدف این بود که مذهب میگفت آنچه را منصوص است باید پذیرفت و آنچه که نیست باید طرد کرد . اینها میگفتند آنچه می اندیشیم و با علم و تجربه به آن میرسیم به آن معتقدیم و آنچه نیست ولو در کتب مذهبی و مقدس هم نوشته شده باشد قبول نداریم مگر وقتی که با تجربه و تحقیق به آن برسیم . بنابراین علم پرستی عبارت بود از اولین فریاد ها و اولین نشانه هائی که نواخ بزرگی مانند کپلر ، مانند گالیله ، مانند دیکنز و حتی پیش از آنها در این قله به دنیا اعلام کردند ، فریادی علیه طبقه روشنفکران مذهبی قرون وسطی .

اینها حرفشان را که میزدند ، این طبقه علیه شان قیام میکردند و اینها را محکوم میکردند ، تکفیر میکردند ، زندانی میکردند ، میسوزاندند ، محاکمه میکردند (محاکمه گالیله معروف است) چرا ؟ برای اینکه اینها افرادی هستند که دارند حرف تازه علیه طبقه روشنفکران و تحصیلکرده های جامعه میزنند . بنابراین در دوره قرون وسطی ، اواخر قرون وسطی ، عوام هستند . تحصیلکرده ها - تحصیلکرده های مذهبی وابسته به کلیسا - هستند و در این بالا چند فرد - ده تا بیست نفر - نابغهای هستند که طیر غم اندیشه ها و مکتب فکری این قشر (تحصیلکرده های وابسته به کلیسا) قیام کرده اند . اما باندازه ای نیستند که طبقه ای را در جامعه بوجود بیاورند ، اینها افراد منفردند . همین مخروط را میآوریم و در دوره بعدی یعنی دوره فعلی** پیاده می کنیم . میبینیم طبقه عوام فرقی نکرده اند ، فقط حجمشان کمتر شده و عده ای از اینها تحصیلکرده اند و جزو قشر بالا شده اند . این قشر بالا را مطالعه می کنیم . طبقه تحصیلکرده و روشنفکر قرون جدید بعد از قرون وسطی را می بینیم . اینها درست همان حرفهای آن فرد ها ، آن نواخ منفردی را

** سیانتیسم را علم پرستی معنی کرده ام .

** قرن هفدهم تا قرن بیستم طول دوره جدید است .

میزنند که در قرن شانزدهم طبقه روشنفکر جامعه بحرانشان گوش نمیداد ، بنا بر این همیشه در جامعه يك مخروط در قله اش نوابخی دارد که بالای طبقه تحصیلکرده ها قرار دارند و اندیشه ای تازه علی رغم طبقه تحصیلکرده رایج ابراز می کنند و بعد بطور جبری در دوره بعدی این نوابخ که بصورت منفرد بودند و در جامعه غریب و تنها ، حرفهایشان بصورت مکتب تحصیلکرده های آینده در می آید . یعنی دوره بعدی همیشه مکتب و طرز تفکرش عبارتست از عقایدی که نوابخ منفرد دوره پیش ابراز میکردند . بنا بر این در هر دوره ای می بینیم در قله این مخروط تحصیل کرده ها نوابخی وجود دارند که برخلاف طبقه تحصیلکرده های رایج حرف میزنند و بحرانشان گوش نمیدهند . مبارزه شروع میشود . این نوابخ منفرد و غریب می مانند . بعد کم کم افکار آنان بقدری گسترش پیدا میکند که اندیشه شان ، طرز تفکرشان و خودشان تبدیل میشوند به يك طبقه تحصیلکرده آینده و بعد این گروه جدید ، طبقه تحصیلکرده تپ گشته را از جامعه میرانند . چنانکه امروز در اروپا می بینیم که هنوز کسینها هستند . هنوز هم قدرت دارند اما روح قرن جدید متعلق به تحصیلکرده های علم پرست است نه خدا پرست . بنا بر این در قرون جدید اگر این حرف را بپا ده کنیم و اگر از نظر مذهب در قرون جدید بنگریم می بینیم که طبق این مخروط جامعه شناسی فرهنگی ، مذهب شیرازه و مبنای اعتقادی توده است . می بینیم قشری وجود دارد علم پرست . مذهب طبقه تحصیل کرده و روشنفکر امروز علم پرستی است نه احساس مذهبی و اعتقاد دینی . بنا بر این طبق این قاعده اصولا تحصیلکرده نباید در این دوره مذهبی باشد ! چرا ؟ که مذهب شیرازه اعتقادی و بنای اعتقادی عوام در دوره جدید است ولی هر خلاف دوره قرون وسطی که تحصیلکرده ها همگی مذهبی بودند ، حالا علم پرستند یعنی نهال اندیشه علم پرستی را گرفته اند . اعتقاد عموم تحصیلکرده های جدید علم پرستی است در برابر دستورات مذهبی و اعتقاد به دگمها و جزمها و اصول تعبدی مذهبی که بایست بدان بدون دلیل معتقد بود . بنا بر این يك چیز بنظر آدم میرسد و چنین

هم هست و آن اینکه مذهب مال عوام است چنانکه در قرون وسطی هم مال عوام بود. این تحصیلکرده های جدید مبنایشان علم پرستی است و وقتی نگاه میکنیم می بینیم واقعا از قرن هفدهم تا الان بمیزانی که طبقه تحصیل کرده با مبنای علم پرستی آشنا تر و به اصول علم پرستی نزدیک تر میشود از مذهب دور میشود و بهمین میزان تحصیلکرده های قرون جدید از توده فاصله میگیرند. در صورتیکه در قرون وسطی عوام و تحصیلکرده ها تفاهم داشتند، با یک زبان و با یک هدف حرف میزدند. اما امروز تحصیلکرده ها علم پرست و توده عوام مذهبی است.

این یک واقعیتی است که بهیچوجه قابل توجیه و تعبیر و تفسیر نیست ولو بر خلاف مذاق ما و بر خلاف عقیده ما باشد. اینست که بمیزانی که در هر جامعه ای در اروپا، آمریکا، آفریقا، امریکای جنوبی و در ایران و در کشورهای آسیائی علوم جدید و تحصیلکرده بفرم جدید قرون هفدهم و هیجدهم و نوزدهم گسترش پیدا میکند، مذهب از قشر بالای مخروط عقب رانده شده و فقط در سطح مخروط باقی میماند و در اینجا مذهب سست میشود، بطوریکه دیگر از بین می رود و جایش را علم و علم پرستی و اعتقاد به اصالت علم می گیرد.

این مخروط را در قرون جدید و در دوره فعلی بیاد میگیریم. همانطور که گفتم عوام هنوز عوام دوره قرون وسطی هستند و مذهب هم دارند، در همه جای دنیا، مذهب سابقشان را، مذهب قدیمشان را دارند. تحصیل کرده های جدید بمیزانی که بعلم پرستی که مذهب این طبقه است نزدیک میشوند با مذاهب قومی و بومی و ملی خویش بیگانه میشوند و از آن دور میشوند. اینرا هم آمار کسانی که مطالعات جامعه شناسی مذهبی در هر کشوری در اروپا و در آمریکا، در شرق و در غرب کرده اند نشان میدهد. اما یک مسئله دیگر هست و آن اینکه غیر از این دو طبقه به سراغ یک گروه دیگری هم باید رفت و آن چنانکه دیدیم نوابغ هر دوره و منفرد بین هر دوره هستند. کسانی هستند که آنها را در این مخروط ناچاریم در بالاترین قله آن قرارشان دهیم، از نظر وضع تحصیلاتی و نسوع

تفکرشان سخنانی بر خلاف شیوه معمول اندیشه طبقه تحصیلکرده
متداول دارند. این گروه اندک در اواخر هر دوره ای شماره اشان بیشتر
میشود، کاملاً شناخته میشوند، قدرت و نیرو میگیرند و نوع تفکر طبقه
تحصیلکرده آینده را تشکیل خواهند داد. چنانکه کپلر - اسحاق نیوتن
یا فرانسیس بیکن، راجر بیکن طبقه تحصیلکرده امروز تشکیل دادند.
این افراد که الان در قله این مخروط قرار گرفته اند طبقه تحصیلکرده
آینده را تشکیل خواهند داد، روی همین قانون جبری که عرض کردم.
بنابراین طبق این متد میتوانیم نگاهی به تاریخ فردا بیاندازیم. بجه
صورت؟

اگر این نوابی که الان در قله این مخروط هستند را بدانیم و بشناسیم
چه کسانی هستند و چطور فکر میکنند و اگر من بتوانم بشما معرفی کنم که
در قله این مخروط امروز در قرون جدید نوابی وجود دارند و نیز
بتوانم اندیشه این نوابی را که بر خلاف شیوه طرز تفکر علم پرستی سه قرن
اخیر تحصیلکرده هاست نشان دهم، آنوقت مسئله ای را که عنوان کردم
میتوانم حل کنم و میتوانیم دقیقاً پیش بینی کنیم که طبقه تحصیلکرده دوره
آینده - دوره بعد از دوره جدید - چگونه خواهند اندیشید؟ چگونه
تمایلاتی، عقایدی و احساساتی خواهند داشت؟

نوابی امروز بشر که ناچاریم آنها را در طبقه فوق تحصیلکرده ها
قرارشان دهیم - برای اینکه از طرفی تحصیلکرده ها آنها را تحصیلکرده های
بینهایت برجسته تلقی میکنند - و از طرفی دیگر هم ناچاریم جزو طبقه
تحصیلکرده امروز حسابشان نکنیم چون بر خلاف این گروه فکر میکنند و حرف
میزنند، یکی گون است، کتاب شرق و غرب - بحران وجدان اروپائی
و مجله بررسیهای مذهبی او در اروپا منتشر شد. او یک تحصیلکرده
بسیار بزرگ، یک نابغه علمی بسیار بزرگ فرانسه است که ناگهان در برابر
علم و علم پرستی طغیان کرد و آمد بمشرق و در مصر گوشه گیر شد، نه آن
گوشه گیری بمعنای امروز بلکه از جامعه و طرز تفکر امروز گوشه گرفت تا به

نیاز شدید و عطش بزرگ اروپا پاسخی گفته باشد .
دیگری آلکسیس کارل است ، سه تا کتاب دارد ، انسان موجود
ناشناخته ، راه و رسم زندگی و نیایش که خوشبختانه هر سه بفارسی ترجمه
شده است . یک کتاب دیگر هم دارد بنام تأملات من در راه زیارت لسور
(بفرانسه) .

دیگری لوکت دولوئی است و کتاب سرنوشت بشر (بفرانسه) را نوشته
که بفارسی ترجمه شده . دو بار چاپ شده . ترجمه اش خوب نیست ولی متن
بینهایت قابل دقت است .

یکی انیشتین ، یکی ویلیام جیمز . یکی باسلارد بزرگترین متفکر علمی
فلسفی فرانسه است و خیلی بزرگتر از آنت که همه مردم دنیا او را بشناسند .
در سطح ژان پل سارتر و برتراند راسل بخصوص نیست . یکی ماکس پلانک
است . یکی ژرژ گورویچ است . یکی پاتریس دُنیت . یکی پاسترنک است
که دکتر ژواگو را نوشته . اینها را بهیچوجه نمی توانیم جز " طبقه تحصیل -
کرده جدید حماشان کنیم ولو در قله اشان . چرا که اصولاً ضد علم -
پرستی و مذهب طبقه " تحصیلکرده " سه قرن اخیر حرف میزنند .

البته نمی توان گفت ، گون همانطور حرف میزنند که ماکس پلانک
و ماکس پلانک درست سخن آلکسیس کارل را تکرار می کند . اینها هر کدام
نظر تازه ای دارند . اما مسئله ای وجود دارد و آن اینکه در حرفهای
اینها یک اصل مشترک اگر پیدا کنیم می توانیم طبق همین متدی که
عرض کردم ، معتقد باشیم که این اصل مشترک یک گرایش تازه ای است که
در دنیا پیدا شده ، مشترک علیه گرایش عمومی علم پرستی که مذهب روشنفکران
امروز دنیا است و این گرایش در دوره " آینده " تبدیل بمذهب روشنفکران تیپ
آینده خواهد شد ، و جانشین علم پرستی که مذهب تحصیلکرده های
امروز دنیا است . در تمام این افراد یک کلمه احساس مذهبی اعتقاد به
معنویت مشترک است . در تمام اینها بدون استثنا (حیث که فرصت
نیست جمله های آنها را یکی یکی نقل کنم) .

انیشتم را می توانیم بگوئیم که احساس مذهبی فراوان دارد . اما ما
گفتیم که مذهب زیر بنای اعتقادی عوام است . آیا میتوانیم بگوئیم انیشتم
جزء عوام است و یک دینیمه ، لیسانسیه ، مهندسی و دیگر معمولی مثل
بند را جزء طبقه تحصیل کرده جدید ! بهیچوجه ! در عین حال که
مذهبی است . پس معلوم میشود یک حرف تازه در دنیا دارد بوجود
میآید غیر از علم پرستی که عالیترین موج اندیشیدن امروز جهان است .
بهیچوجه نمیتواند مذهب انیشتم یا کارل از جنس مذهب عوام باشد . این
یک مذهب فوق روشنگری است ، فوق علمی است . پس نتیجه میشود که
دو مذهب وجود دارد : یکی مذهب مادون تحصیل کرده ، مادون علم که
مذهب آنهاست که پائین مخروطند . از این سطح مذهبی که بالامیرویم
به یک لامذهبی علمی میرسیم در دوره خودمان و از این اگر بالاتر
برویم باز به یک مذهب فوق علمی میرسیم و این امر در دنیای امروز کاملاً
محسوس است . تحصیل کرده ها را نگاه کنید ، یکی تحصیل کرده است و مذهبی
اما مذهبش را از پائین گرفته و با خودش یک میکند . مهندسی شده ،
دکتر شده و مذهبش را نگهداشته و با خودش از عوام گرفته و بالا آورد ،
این ناهنجار است و باید بریزد دوره این اگر لامذهب باشد بنظر
من بیشتر مذهب فوق علمی نزدیک است . این مذهب عامیانه پائین
است که همه عوام در همه دوره ها و در همه دنیا به آن معتقدند . و
تحصیل کرده دیگری که باز مذهبی است و می بینیم طرز مذهبی بودنش
یک مذهبی بودن فوق علمی است ، در نوشته هایش کاملاً محسوس است ،
در آدمها ، در دانشگاهها ، در اندیشه ها همه جا این مذهب محسوس
است . مذهب مادون علم پائین تر از تحصیل کرده ها است و مذهب فوق
علم که قد علم هنوز به آن نمیرسد ، و این مذهبی است که امروز متفکرین
بزرگ دنیا ، آنهاست که من نام مردم دنیا آنها را برسمیت می شناسد ،
دارند . اینها فوق تحصیل کرده ها هستند ، نوابغ تازه ای هستند .
بسیاری سخنان که ما در قرآن داریم یا روی ممارست با قرآن یا با حقایق
اسلامی به آن رسیدیم ، یکمرتبه در یک ترجمه یا در یک متن از زبان ماکی

پلانک می شنویم . و یا از زبان انیشتین می شنویم . از زبان کارل میشنویم .
قلب اینهاست که نام بردم یک دوره بحرانی را گذرانده اند ، دوره
لامذهبی و بعد دوره پیداکردن و یافتن مذهب فوق علمی . همه اینها
تحصیل کرده هائی برجسته و برجسته ترین تحصیل کرده های امروزی هستند
که برخلاف مذهب علم پرستی طغیان کردند و وجه مشترکشان بازگشت
به معنویت ، بازگشت به احساس و اعتقاد مذهبی است و در سه قرن اخیر
اینها کوبیده شده اند و آنها را محکوم کرده اند که مذهب اعتقاد عوام
است و باید رانده شود .

بنابر این آنچه باید به آن معتقد باشیم اینست که امروز هم چنانکه در
قرن شانزده نوابی بوجود آمدند و علم پرستی را پدید آوردند ، نوابی
بوجود آمده اند که طبقه تحصیل کرده فعلی با زبانشان آشنائی ندارند و
هنوز حرفشان کاملا رسمی نشده ، وارد دانشگاهها نشده اما در سطح
بالتر از دانشگاه حرف میزنند و اینها حرفه مان و سخنشان مبنای اعتقاد
تحصیل کرده آینده را در دوره تاریخی فردا مسلماتشکیل خواهد داد .
بنابراین بی شک مذهب امروز ، بازگشت به مذهب فوق علمی یا نزدیک شدن
بمذهب فوق علمی یا به حقیقت مذهب است .

بنابراین میشود با این مطالعه و بررسی معتقد باشیم که امروز دوره
علم پرستی تحصیل کرده - که از قرن هفدهم که این طبقه تحصیل کرده در
جامعه شکل گرفت و مذهب علم پرستی شد و بیگانگی با مذهب و ورعش
دارد تمام میشود . بچه دلیل ؟ به این دلیل که امروز نوابی مافوق
علم امروز بوجود آمده اند و اعتقاد به یک معنویت بزرگ ، به یک روح بزرگ
در عالم و یک عقل بزرگ عالمی و همچنین نیاز انسان را به پرستش و یا به
اعتقاد مذهبی اعلام کرده اند . اگر فیزیکدان است - مثل ماکس پلانک -
اینجور صحبت می کند . میگوید : "عالم کهن بود که معتقد به یک نظام کلی
عقل خود آگاه و دقیقی در همه آفرینش بود" . و یک دانشمند دیگری را
مثال میزند و میگوید : " او چنین اعتقادی به وجود نظام کلی عالم و همچنین
وجود یک عقل مشرف و شامل هر هستی نداشت و بهین دلیل در سطح

يك محقق جزئی آزمایشگاهی باقی ماند ، او در این سطح ماند چون به عقل کلی اعتقاد پیدا نکرد ، اما کپلر به این معتقد بود و برای همین هم خالق فیزیک جدید شد . " . او به این صورت حرف میزند . انیشتین هم که هم رشته او و هم نظام اوست میگوید که : " احساس مذهبی ، اعتقاد به يك رمز بزرگ در خلقت ، شاه فنر تحقیقات بزرگ علمی است " . يك روانشناس طور دیگر حرف میزند و میگوید : " در سرنوشت بشر احتیاج به نمایش ، احتیاج به پرستیدن مانند احتیاج به غذا خوردن و نفس کشیدن اصیل است و اگر ما نیاز به پرستیدن را در خودمان کور کنیم منحط شدیم ایم . آدمی مثل کارل که بهیچوجه مذهبی نبوده و يك مردی است که اصولاً دو تا جایزه نوبلی که گرفته در مورد تحقیق روی قلب جوجه میبوند رگها بوده میگوید که " پرستیدن مانند نفس کشیدن ، مانند غذا خوردن و جز اصیل ترین احتیاجات بدنی ، عصبی و روانی و اندیشه ای ماست " . او میگوید که : " رم را عدم اعتقاد شدید بذهب منحط کرد " . این ها سخنان آلکسیس کارل است نه يك کشیش و نه يك مذهبی در سطح قاعده " . مخروطه آلکسیس کارل اولین انسانی است که دو جایزه نوبل برده است و بقول دیکسونتر لاروس بزرگترین کسی است که در اندیشه قرن امروزی ، قرن بیستم اثر عمیق گذاشته . او میگوید : " اگر عبادت را ، نمایش آن معبود بزرگ را از جامعه ای برداریم سقوط حتمی آن جامعه را امضا کرد ما بیم ؟ آیا تحصیل کرده قرن هفدهم و هیجدهم و نوزدهم این گونه حرف میزند ؟

تحصیل کرده ، قرون هفدهم و هیجدهم و نوزدهم میگفت " من اگر خدا را زیر چاقوی تشریح خودم نبینم قبول نمیکنم " . علم پرستی اینچور حرف میزند .

اما امروز بقول آقای گروبیچ ، در قرن نوزدهم جامعه شناسی ۱۹۸ قانون وضع کرده بود که به آنها اعتقاد داشت . اما جامعه شناسی در قرن بیستم بهیچ قانونی معتقد نیست .

شواتز بزرگترین ریاضی دان فرانسه میگوید : " فیزیک در قرن نوزدهم

معتقد بود * که همه مسائل حیات را حتی شعر را می تواند توجیه کند و امروز فیزیک معتقدست که حتی ماده را هرگز نخواهد توانست شناخت *.

چرا علم در قرن بیستم به اصطلاح گورویچ متواضع شده و غرور قرن شانزدهم، هفدهم و هیجدهم و نوزدهم را شکسته ؟
زیرا که دوره جدید در دنیا شروع میشود . تحصیل کرده های دوره آینده بر خلاف تحصیل کرده های امروز مکتبشان مکتب مذهبی خواهد بود اما مذهبی نه مادون علم بلکه مذهبی فوق علم .

(*) در کتاب رونولفانته مارکسیس



..... بیزید ! تو پنداشته ای که کسی شده ای و این پیش آمد دلیل آنست که تو در زیر سایه خدا ! هستی و مقامی ارجمنده داری ؟ ! با این پندارهای بیهوده ، همینکه ، کارهایت را روبراه و روزگارت را بگام دیده ای ، از شادی ، سر از پانی شناسی باد به غیغیب و دماغت افکند های ، برخورد می بالی و بس در یگران می تازی ! !

تو امروز فرصت یافته ای و مهلت داری . گوش کن که خدا در این باره چه می گوید : آنها که کفر پیشه کرده اند ، نه گمان کنند که فرصت و مهلت هائی که بدیشان داده ایم ، بسودشان خواهد بود ! نه ، چنین نیست ما آنانرا مهلت دادیم ، تا خویشتن را خوب بشناسند و سرحد توانائی گناه و جنایت خویش را ببینند و البته که کیفری زلت بار دارند !

..... از سخنان زینب در مجلس بیزید.....

فلسفین چه می‌کنند؟

مقدمه:

شناخت اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فیلیپین، از آنجا که همچون سایر ملل زیر سلطه، زشتیهای گاهان افسارگسیخته، استعمار را بر چهره منقش دارد، بسیار ضروری و مفید است. حلقه‌ی مسلطی که از یکجا رهبری میشود و نظام ظلمی که دامنه‌ی جهانی بخود میگیرد اینجا و آنجا گورستان قربانیان خویش را بپا کرده است.

پایه‌های وجودی اینهمه تنعم و آسایش که استعمارگران پیشرفته از آن برخوردارند، در سرزمینهای کبیر آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بزمین رفته است.

فیلیپین تنها یکی از آنهاست و غیر منتظره نیست اگر که شباهت بسیار زیادی بین سوادنی که باتوان و مایلك مردم این سرزمین میشود، با آنچه که در کشورهای نظیر بانجام می‌مانند، پیدا کنیم. مقایسه و درك جهات همین تشابه است که ما را به سرشت و نهاد استعمار بیشتر معرفت می‌بخشد و به معرفتش بهتر راهبر میشود.

* * *

جزایر فیلیپین در سال ۱۵۲۱ بوسیله "ماژلان" دریانورد معروف اسپانیائی فتح و از همان زمان در زمره مستعمرات اسپانیا درآمد . در سال ۱۸۹۷ بدنبال جنگ امریکا و اسپانیا ، امریکا این جزایر را تحت تصرف خود درآورد .

فیلیپین با حدود ۷۱۰۰ جزیره که تنها ۴۶۲ تایشان مساحتی بیش از ۲/۵ کیلومتر مربع دارند و با مساحت کل ۲۹۹۴۰۴ کیلومتر مربع در اقیانوس آرام واقع است* . ۱۱۰ جزیره که بزرگترینشان Luzon با مساحت ۱۰۵۷۰ کیلومتر مربع است - مجموعاً ۹۳ درصد کل مساحت مجمع الجزایر فیلیپین را تشکیل میدهند ، جمعیت آن بالغ بر ۳۸/۸ میلیون نفر است که ۸۰ درصد شان کاتولیک ، ۱۰ درصد شعبه های دیگر مسیحیت و ۱۰ درصد شان هم مسلمانند** . مسلمانان اکثراً در جنوب ، در جزیره مینداناو بسر می برند .

فیلیپین در سال ۱۹۴۶ بعنوان اولین مستعمره ، پس از جنگ جهانی دوم ، بنا به خواست و تشخیص آمریکا به استقلال رسید . این تغییر فرم دوطرفه داشت :

- ۱- فشار تولید کنندگان محصولات کشاورزی در آمریکا که مخالف با وارد شدن محصولات مشابه نازل فیلیپینی به آمریکا بودند .***
- ۲- آمریکا آمادگی رقابت با قدرتهای امپریالیستی را که در آسیا بودند ، نداشت . اما اقدامات زیر خط بطلان بر استقلال فیلیپین کشید .

*) کشورهای چین ، ویتنام ، مالزی ، سنگاپور اندونزی در شمال مغربو جنوب این جزایر واقعند .

**) در اواخر قرن ۱۴ میلادی اسلام به فیلیپین راه یافت . در سال ۱۴۵۰ میلادی در Sulu سلطانی مسلمان روی کار آمد . از اینجا بود که اسلام بسمت Mindanao تا Manila پیشرفت .

**) از سال ۱۶۰۹ نوعی سیاست تجارت آزاد فیلیپین را بعنوان تولید کنند و محصولات کشاورزی صادراتی (شکر ، نارگیل و تنباکو) در وابستگی به بازار

←

۱- يك قرارداد تجارتي - كه در كنگره آمريكا در سال ۱۹۴۵ به تصويب رسیده بود و بعداً بوسیله قرارداد دیگری با حفظ ماهیت در سال ۱۹۵۵ تغییر شكل داد - تجارت آزاد را برای مدت ۲۸ سال تا ۱۹۷۴ تهیه کرد .

۲- مطابق قانون اساسی مصوب ۱۹۳۵ شصت درصد از سهام شرکت های مابست در اختیار فیلیپینی ها باشد ولی در يك صحنه - سازی در سال ۱۹۴۷ با استفاده از آرای عمومی ! يك تبصره به این قانون اضافه شد كه بنا بر آن آمريكا با فیلیپین در استخراج منابع زیرزمینی حقوق برابر می داشت. این امر بعداً در تمام فرم های تولیدی دیگر نیز مرحله اجرا گذاشته شد .

۳- طبق يك قرارداد نظامی مقداری از سرزمین فیلیپین بمنظور ایجاد ۲۳ پایگاه نظامی بمدت ۹۹ سال در اختیار آمريكا گذاشته شد . ضمناً طبق يك قرارداد نظامی دیگر کنترل ارتش فیلیپین بدست مستشاران نظامی آمريكا افتاد و ارتش را كاملاً از لحاظ اسلحه و تجهیزات جنگی وابسته بآمریکا نمود . در سالهای بعد بدنبال توفیق های دیگر ، سیاست خارجی ، سیاست اقتصادی ، برنامه های آبادانی ، فرهنگ و پرورش و بطور کلی همه رشته های حیات فیلیپین تحت کنترل آمريكا درآمد *

۴- فیلیپین عضویت در پیمان SEATO را كه در سال ۱۹۵۴ در شهر مانیلا (مقر حكومت فیلیپین) منعقد گردید ، پذیرفت. در این پیمان کشورهای استرالیا ، فرانسه ، بریتانیا ، زلاند جدید ، پاكستان ، تایلند و آمريكا نیز عضویت دارند . هدف از انعقاد این پیمان مبارزه با کمونیسم بیان شده است. همچنین فیلیپین در قرارداد های ASPAC و ASEAN نیز شرکت کرد كه اولی در سال ۶۶ بنا بخواست آمريكا با عضویت کشورهای استرالیا ، زلاند جدید ، ژاپن ، تایلند ، مالزی ،

آمریکا نكند. همزمان با این وابستگی کشاورزی . بعلمت معافیت كمركسی اجناس صنعتی صادراتی آمريكا ب فیلیپین . امکان صنعتی شدن فیلیپین بلكی از بین رفت.

ویتنام جنوبی، کره جنوبی، تایوان و فیلیپین جهت تحمیل مقاصد نظامی به کشورهای عضو بوجود آمد. و دومی در سال ۶۲ و بین کشورهای فیلیپین، اندونزی، مالزی، سنگاپور و تایلند با نام "مبارزه با کمونیسم" منعقد گردید.

شرایط زندگی:

شرایط زندگی در فیلیپین نیز مانند همه کشورهای که طوق بندگی سیاستهای استعماری را بگردن دارند اسف بار و غیر انسانیست. شدت فقر و بدبختی در فیلیپین تا اندازه ایست که یک ملیون خانواده - که هر کدام بطور متوسط دارای ۶ عضو هستند - اصولاً از درآمد نقدی محرومند. بر خلاف آنچه که دولتیان ادعا می کنند رشد درآمد سرانه - با در نظر گرفتن ارزش پول و بالا رفتن شدید سطح قیمتها و بخصوص اختلاف زیاد درآمد در بین طبقات مختلف مردم - نه ۵ درصد بلکه ۹/۰ درصد است.

حدود ۴۰۰ خانواده در فیلیپین کنترل ۹۰ درصد امور اقتصادی را بعهده دارند. در سال ۶۸ درآمد متوسط یک خانواده دهاتی

*) جنگ جهانی دوم به آمریکا نیروئی محرکه، توسعه طلبانه و تجاوز - گرانه داد و او را در تحقق بخشیدن به هدف "تسلط بر دنیا" مصمم تر ساختند. این رابطه آمریکا جزایر فیلیپین را در این منطقه حساس، بعنوان یک پایه و پایگاه محکم و مطمئن برای خود برگزید. باین منظور علاوه بر اقدامات فوق، تحت عنوان "تربیت افراد جهت حکومت بر خود" عده های را بعنوان سیاستمدار تربیت کرده احزاب سیاسی ساختگی نیز بوجود آورد. وظیفه این گروه حفظ منافع فتودالها و بورژواهایی بود که پایگاه اجتماع سیاسی امپریالیسم در این منطقه بودند. طبیعی است که عده "زیادی از این سیاستمداران با استقلال فیلیپین و جدایش از آمریکا مخالف باشند.

حدود ۱۰۰ دلار برآورد شده است.

قسمت اعظم زمینهای مزروعی در اختیار فئودالهای بزرگ است و آنها مجموعاً ۵۲ درصد زمینها را به اجاره بد هقانان داده اند. این هقانان خود کارگرهایی را در استخدام دارند که حداقل حقوقشان $3/5$ Pesos تعیین شده است هر Pesos برابر 0.25 دلار است.

دهقانان بعلت سود ۲۵ تا ۳۰۰ درصدی که باید بپردازند سالانه ۵۰۰ ملیون Pesos به مالکین و شرکهای تعاونی پرداخت می کنند. سالانه ۵۰۰ ملیون P دیگر نیز به جیب میباشین سود جو سرازیر میشوند.

در جزیره Negros* که اکثر کارگران به تولید شکر اشتغال دارند سیستم استعماری فجیع تری حکمفرماست. بابت ترتیب که کارگرها هم بوسیله مستأجرین زمین و هم بوسیله دلالهایی که برایشان محل کار جستجو می کنند دوشیده میشوند. این دلالها به کارگران پول سفرشان را تا ده می پردازند و مقداری پول نیز جهت مخارج فامیل کارگر باو وام میدهند که بعداً وی این پول را با سود ۳۰۰ تا ۵۰۰ درصد خواهد پرداخت.

وضع بهداشت و تعلیم و تربیت مردم نیز همانطور که انتظار می رود بسیار ناقص و سطحی است و رویهمرفته شرایط زندگی ملت فیلیپین تنها موقعی شناخته میشود که با سایر نواحی که استعمار بوجود آورده و بیا نگهداشته قیاس شود.

سرمایه گذاری های خارجی :

آمریکائیا با استفاده از قانون "تساوی حقوق آمریکا و فیلیپین" در امر

(* Negros جزیره ایست در نزدیکی "Mindanao" که محل سکونت اکثریت مسلمانان است.

استخراج منابع "توانستند تسلط اقتصادی مستقیم خود را بر فیلیپین مستقر سازند. سرمایه گذارهای آمریکا در سال ۱۹۴۶ (زمان استقلال) بالغ بر ۲۶۸ میلیون دلار بود که در صنایع مواد خام، تأسیسات عمومی و در تجارت وارداتی و صادراتی بکار افتاده بود. در اثر بحران اقتصادی و سیاسی که مدت کوتاهی پس از استقلال پیش آمده بود سرمایه گذاری های آمریکا برای مدتی راکد ماندند اما بلافاصله بعد از سرکوب جنبش آزادی طلبی هوک* در سال ۱۹۵۰ و برقراری مجدد امنیت و ثبات سیاسی و اقتصادی! مجدداً فعالیتهای سرمایه گذاری خود را در سال ۱۹۶۲ تشدید کردند.

در سال ۱۹۶۸ وزارت اقتصاد آمریکا سرمایه گذاری های غیر مستقیم این کشور را در فیلیپین ۷۰۰ میلیون دلار و سفارت آمریکا در مانیلا سرمایه گذارهای مستقیم آمریکا را بالغ بر یک میلیارد دلار اعلام کرد. این یک میلیارد متعلق به ۱۸۲ شرکت آمریکائی** بود که ۴۰/۹ درصد

(* HUK نام "ارتش مقاومت ملی" است که پس از نفوذ ژاپنی ها در سال ۴۱ بیشتر به سر فعالیت خود جهت آزادی فیلیپین افزود. پس از استقلال ۶ "هوک" حاضر به زمین گذاشتن اسلحه نشد و با سازمان دهی مجدد و در سال ۱۹۵۰ مبارزه مسلحانه را دنبال کرد.

(**) این شرکتها در صنایع زیر سرمایه گذاری کرده اند:

صنعت نفت - شرکت از شش شرکت نفت در فیلیپین آمریکائی هستند.

ششمین شرکت یک شرکت انگلیسی هلندی است. اخیراً روسها نیز اقدام به فعالیتهائی در جهت دسترسی به منابع نفت فیلیپین نمودند.

صنعت شیئی -

صنعت لاستیک سازی -

صنعت داروسازی -

صنعت تولید فلز - که در دست "دوج" "جنرال الکتریک" و "ستینگهاوس"

و چهار شرکت دیگر آمریکائیست.



کل درآمد شرکت های موجود در فیلیپین را دربر میگرفت . شرکتهای مذکور ۴۳/۸ درصد از کل واردات مواد خام و مایحتاج عمومی و ۳۷/۳ درصد تولید محصولات غیر کشاورزی را در اختیار داشتند . باوجود این تنها ۲۰ درصد درآمد مالیاتی دولت (در سال ۶۸) از این شرکتهای تأمین شده است .

علاوه بر آمریکا کشورهای امپریالیستی دیگر نیز مانند ژاپن و آلمان در فیلیپین سرمایه گذاری میکنند . مثلاً ژاپن سرمایه گذاری خود را از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۰ از صفر به چهل درصد رساند .

* * * *

از همان ایام که تظاهر بهره کسی از مردم فیلیپین - همچون بیماری ممالک بخت برگشته دیگر - شروع شد ، مردمانی بودند که با دست رد برن به سینه اجانب و اقارب بیگانه پرست ، علم عصیان برافراشتند و هموطنان را به مقاومت فرا خواندند . جنبشهای آزاد یخواهی منجمله جنبش مسلمانان - که مدتها قبل بهنگام بیرون راندن اسپانیائیهها آغاز گشت - همواره در راه از بین بردن نظامی که استعمارگران بپا داشته اند ، مبارزه کرده و عکس العمل وحشتناک حامیان نظام را بجان خریده اند . مطالب زیر تحمل مظالم و هم مبارزات پر دامنه مردم مسلمان را - کسه

←
وسائل مخابراتی -

استخراج سنگ آهن - که قسمت اعظم آن در اختیار دو شرکت آمریکائیست .

بیمه - در دست ۱۷ شرکت آمریکائیست .
بانک - دو بانک از بزرگترین بانکهای فیلیپین آمریکائیند .
تهیه کسرو و آناناس که یکی از ۱۰ کالای مهم فیلیپین است از کاشت تا صدور در دست دو شرکت آمریکائیست .
تهیه لوازم آرایش - در دست سه شرکت بزرگ است .

همچنین از طرف مسیحیان دولتی (مسیحیانی که از طرف دولت با دریافت اسلحه به جنگ با مسلمانها ترغیب میشوند) مورد حمله واقع میشوند - منعکس میکنند . البته نباید مبارزات بی امان مردم بیدار دیگری را نیز که مسلمان نیستند ، اما بخاطر نابود کردن این نظام استعماری میجنگند از نظر دور داشت .

روزنامه زود دوچه تسایونگ* مورخ ۱۹/۳/۷۳ مینویسد مقامات ارتشی فیلیپین در جزیره " مینداناو " اظهار میدارند که یک گروه ۸ تا ۹ هزار نفری از انقلابیون مسلمان کوشش می کنند که یک دولت مستقل اسلامی برای خود بوجود آورند که شامل جزایر "Mindanao" , "Sulu" و شمال "Borneo"*** میشود .

از طرفی مقامات دولتی ادعا می کنند که مائوئیست ها در جنبش انقلابیون رخنه کرده و گروههایی را سازمان داده و میخواهند با استفاده از اختلاف مذهبی مسلمانها با عیسویان ، دولتی مستقل و اسلامی ایجاد کنند . از ۸ تا ۹ هزار مسلمان انقلابی حتما ۲۰۰۰ نفرشان باید در یکی از کشورهای خارجی - که هنوز مشخص نشده است - تعلیم دید باشند . ضمنا آنها از چند کشور خارجی نیز سلاح دریافت می کنند .

همین روزنامه در شماره های ۲۶/۴/۷۳ و ۲۷/۳/۷۳ :

مارکوس گفته است که تعداد انقلابیون مسلمان جنوب حدود ۲۰۰۰ نفر است . وی در یک سخنرانی به پیمان SEATO اشاره کرده و گفته است " خطری کشورهای پیمان SEATO را تهدید می کند که در درجه اول متوجه دولتهاست . کشورهای پیمان SEATO باید بوسیله پیشرفت اقتصادی و تغییر روابط و مناسبات اقتصادی خطر را از بین ببرند .

(* Süddeutsche Zeitung
Sabah (**) این جزیره جزو جزایر مالزی است که امروزه
نامیده میشود .

SZ مورخ ۷۳/۳/۱۹

مارکوس در سپتامبر ۷۲ هنگامیکه "حالت جنگی" را برای مردم تشریح میکرد گفت: "در اثر جنگ بین مسلمانها و مسیحیها! ۲۰۰۰ تن کشته شده اند".

روزنامه فرانکفورتر آلماینه مورخ ۷۳/۲/۳ مینویسد:

یکی از سیاسیون مسلمان میگوید "ما بهترین افراد فیلیپینی هستیم ولی با ما بعنوان اهالی طبقه دور رفتار میشود. بما اعتنا نمی کنند و بما مشکوکند. مسیحیها زمینهای ما را تصاحب می کنند و خانه ها و مساجد ما را با آتش می کنند. ما ۳/۵ ملیون مسلمانیم ولی اصلا نمایندگی در دولت نداریم. از ما افسرهای ارشد در ارتش وجود ندارد و در دستگاهاهی دولتی و بانکی حتی یک رئیس هم از ما نیست."

بنقل از یک جوان مسلمان: "ما همیشه آزاد و مستقل بوده ایم. ما به اسپانیاییها اجازه نداده ایم که بر ما مسلط شوند و یا ما را بخرند. ما همچنین بر عکس فیلیپینی های شمال هرگز با ژاپنی ها همکاری نکرده ایم. تنها ما هستیم که تمدن و فرهنگ فیلیپین قبل از مستعمره شدن را حفظ کرده ایم."

Stern ۷۳/۱۰/۱۱

یکی از رهبران انقلابیون مسلمان بنام حاجی عبدل - که در Basilan فرمانده ۲۰۰ انقلابی است - بیک آمریکائی گفت: "ما بخاطر برادرانمان می جنگیم تا از تمام ملتمان در برابر مسیحیان غاصب حمایت کنیم. ما باید ملت مسلمان و مستقلی را تشکیل دهیم. این

(*) مارکوس هنگام اعلام "حالت جنگی" لشکری بجنوب فرستاد. همه - فیلیپینیها می بایست اسلحه های خود را تحویل دهند. اما این دستور عملا فقط شامل مسلمانها میشد، چرا که ۳۵۰۰۰ مسیحی از طرف دولت به اسلحه های بیشتری نیز مجهز شدند.

تنها راه ماست تا به برقراری عدالت در جهان نائل آئیم . ما مرگ را بر تسلیم رجحان میدهیم . ما دیگر نمیتوانیم برده وار زندگی کنیم ."

دولت مسلمانها را به اردوگاههایی منتقل می کند که در آنها بزرگترین چیزی برای مدد جوع یافت میشود . اکثر مردم بر اثر گرسنگی فوق العاده و امراض سل ، وبا ، مالاریا و برنشیت تلف میشوند . دولتیا می ترسند که این افراد یا خود انقلابی بوده و یا به انقلابیون کمک رسانند * . باین ترتیب بسیاری از خانواده ها را از خانه های خود رانده و به اردوگاهها روانه میسازند .

سربازان دولتی در خیابان به زن مسلمانی حمله کرده جواهرات او را می ربایند . شوهر اعتراض کرده و تهدید می کند که جریان را به مقامات مربوطه اطلاع خواهد داد . در اینموقع سربازان باو تیراندازی کرده وی را بقتل میرسانند . همسر وی با کارد به یک پلیس ودو مسیحی - کسه جریان را خون سردانه و بی تفاوت نظاره می کرده اند - حمله می کند و هر سه را از پای در می آورد . سربازان زن را بقدری کک میزنند تا میمیرد .

گروهی بنام " Ratten " با حمایت دولت بمناطق مسلمان نشین حمله کرده ، خانه و کاشانه آنها را با آتش و خون می کینند . در خیابانها اتوبوسها را جهت یافتن مسلمانها می گردند و هرگاه مسلمانی را دیدند با خود می برند . تا کتون کسی از نزد آنها باز نگشته تا آنچه را که از آنها دیده بازگو کند

(*) در همان مجله سرگذشت دهقان مسلمانی - که باینترتیب به رفتن به اردوگاه مجبور شده است - منعکس شده که از مظلوم سربازان بتنگ آمده باد اس و چاقوی خود به گروه انقلابیون می پیوندد و میگوید : " در جنگ بخاطر سرزمین خود مردن بهتر است از تسلیم و تحقیر شدن " . کم نیستند افرادی که چون این دهقان به صفوف انقلابیون پیوسته اند .

۷۴ / ۳ / ۸ Frankfurte Allgemeine

از اواسط فوریه دوباره جنگ سختی بین انقلابیون مسلمان و ارتسخی فیلیپین در گرفته است. اینبار میدان جنگ از میندانانو به Jolo بزرگترین جزیره مجمع‌الجزایر Sulu در هزار کیلومتری مانیلا گسترش یافته است. در این جنگ نیز مانند جنگهای سال قبل که هزاران قربانی بدنبال داشتند، تعداد کشته شدگان سرسام آور بود. بنا بر ادعای دولت‌ها تعداد کشته شدگان و زخمیها ۳۰۰ نفر و بنا بر گفته ناظران بیطرف به ۱۰۰۰۰ نفر و ۶۰۰۰۰ آواره و فراری بالغ میشود.

در اینجا نیز مانند ویتنام تمام رهاات بمباران میشود و بدنبال آن نفرت و انزجار مردم از حکومت بیشتر میگردد و نتیجه آن ملحق شدن گروه‌های زیاد و زیادتر مردم مسلمان به مبارزین است. این مردم به هدف خود مؤمن و به پیروزی خود یقین دارند.

تا کنون ۳ / ۴ واحد های جنگی فیلیپین در جنوب مستقر شده است و با وجودیکه در دوازده ماه گذشته تعداد افراد ارتش در نیروهای زمینی، دریائی و هوائی از ۶۵۰۰۰ به ۸۰۰۰۰ افزایش یافته است و کمکهای نظامی آمریکا در سال ۷۳ به ۸۰۰ میلیون دلار بالغ شده است، کارشناسان معتقدند که ارتش توانائی چندانی برای مقابله با انقلابیون ندارد.

واحد شیا مینک

قسمت دوم بحث که خواننده اینک پیش‌اروی دارد ، گسترده قسمت اول آن است . در این قسمت نخست رابطه هائسی که در جامعه ایرانی از رهگذر زناشوئی برقرار می‌شود و سپس هدفها و مقاصدی که دست‌یابی بدانها مضمون اصلی زناشوئی را تشکیل میدهد مورد بحث قرار گرفته است ، و آنگاه هدفها و روابط سازنده نمونه‌هائی نوعی (تیپ‌ها) زناشوئی‌ها نرسد طبقات اجتماعی مشخص گردیده اند .

آن رابطه‌ها و این هدفها را از راه جستجوی علمی در تاریخ ایران ، بدست آورده ایم . امرهای واقع‌پایارا در اسناد تاریخی ، در آثار ادبی و هنری و نیز در داستانهای رایج در میان مردم ، پی‌گرفته ایم و بسا پرتو تحقیق‌ها که در محیط‌های مختلف جامعه امروز انجام گرفته اند ، بدانها وضوح و روشنی بخشیده ایم .

در قسمت سوم خواهیم کوشید ، نقش زناشوئی را در ساخت قدرت سیاسی (دولت) و رابطه دولت و جامعه معلوم و علل دیرینائی نظامی را که مردان و زنان بویژه زنان در آن اسیرند توضیح دهیم ، و آنگاه بسا مراجعه بقرآن و خانواده الکو ، برخورد اسلام را بسا

این زناشویی ها باز خواهیم جست .

محض اختصار و پرهیز از تکرار ها ، رابطه ها و
هدفها را شماره گذارییم و هر بار بجای رابطه ها و
هدفهای مورد نظر بذكر شماره آنها بسنده کردیم .
بر خواننده است که هر بار به خود رابطه ها و
هدفها مراجعه کند



واحد شیا مینگ

جامعه‌شناسی زناشویی

ج - خانواده مجموعه‌ئی از روابط و خود جزه بنیاد اجتماع است:

کارشناسان دروغ یا کذابین در باره خانواده نیز، هر پدیده را جدا و به تنهایی ارزیابی می‌کنند جدا از جا و موقعی که در مجموع پدیده‌ها دارد، و هر رابطه را سوا از مجموع روابطی که ساخت اجتماعی را می‌سازند، و آن تأسیس و امر واقع خانواده را بتشریح اسلام نسبت می‌دهند و در خدمت مطلق العنانی سلطه خارجی قلب حقیقت می‌کنند. حقیقت آنست که اسلام یک نظام جامع است برای آزاد کردن انسان از مجموعه روابط و بنیادهائی که انسان را از طبیعت خود بیگانه و اسیر سلطه می‌سازد بنابراین هر قاعده و قراری جای خود را در مجموعه و نظام دارد و مفهوم واقعی خود را در آن پیدا می‌کند. باید شناخت عینی از امرهای واقع پایا و روابط و بنیادها پیدا کرد و بر اساس آن با اسلام بعنوان یک نظام راه حل جوی برخورد کرد. با توجه باین امر و بر این اساس، قسمت‌های پیشین این بحث را می‌گستریم. و از آنجائیکه بلحاظ محدودیت چند جانبه نمیتوانیم اینکار را با شناخت کل روابطی که از دواج در آن منعقد می‌شود و خانواده جزئی از آن مجموعه روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است، آغاز کنیم، لذا به ذکر روابطی که با ازدواج برقرار میشود اکتفا و اینکار را با حکایتی شروع می‌کنیم که پایان و ما حاصل بحث شماره قبل و نیز آغاز دنباله آن است:

«نوح بن مروان، قاضی مروارده کرد دختر خود را بشوهر بدهد.
 «همسایه داشت با او مشورت نمود. مجوس گفت سبحان الله مردم
 در امر با تو مشورت می‌کنند، تو چگونه با من مشورت میکنی؟»

" قاضی گفت باید بگوئی . مجوس گفت: بدرستی که کسری پادشاه
" فرس اختیار می کند صاحب مال را و قیصر سلطان روم اختیار
" می کند جمال را . و بزرگ عرب اختیار می کند نمب را و پیغمبر
" شما (ص) اختیار کرده است دین را . پس ببین که امیک را پیروی
" می کنی . "

این حکایت خلاصه صریح ، روشن و ساده ، تاریخ است . در حقیقت
ازدواج هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ
اجتماعی و هم از لحاظ فرهنگی و عقیدتی روابطی را بوجود می آورد است .
در روابط سلطه تقدم با عوامل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است و البته
" عقیده و دین رسمی " نیز همراه سایر عوامل از اسباب ازدواج بود است .
این روابط که یک یگر را ایجاب می کنند و بیکدیگر وابسته اند ، مرد و زن
بویژه زن را از استقلال محروم کرده و خانواده را بکارگاه از خود بیگانگی
بدل ساخته است . باری بر پایه مراجعه بتاریخ ایران و براساس امرهای
مستمر مستخرج از این تاریخ (درباره زن و مرد و خانواده) میتوان مجموع
روابطی را که ازدواج بوجود می آورد به شرح زیر فهرست کرد :

۱- روابط سیاسی

از زمانیکه روابط سلطه پدیدار شد و سلطه گر و زیر سلطه در عرض
هم بوجود آمده ، تا امروز ، اصل در روابط سیاسی بر تراکم قدرت است .
قدرت سیاسی در معرض تشکیل و انحلال دائمی است : " هر کسی چند
روزه نوبت اوست " . خود این ترکیب و تجزیه دائمی و نتیجه منطقی آن که
عدم ثبات موقعیت ها و منزلت ها باشد ، به زن و ازدواج نقش ویژه ای
در ایجاد و استمرار قدرت سیاسی بخشیده است . بتعمیر قرآن (آنجا
که نظریه سلطه را در ستیز هابیل و قابیل بر سر زن ، بیان می کند) زن
و ازدواج هم در قدرت سیاسی شدن و هم از قدرت سیاسی افتادن نقش
درجه اول دارد . داستان هابیل و قابیل دو مرحله تاریخ که یکی از پس
دیگری آمده باشد نیست . رابطه سلطه گر و زیر سلطه . اسبیت
کسه همواره در جامعه از خود بیگانه موجود است .

بدیگر سخن در جامعه. سلطه گر نظامی را با اجزاء اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی موجب می شود (نظام سلطه گر) که با نظام اسارت آور جامعه، زیر سلطه علت و معلول یکدیگرند. در هر دو جامعه ازدواج در ایجاد یا انحلال قدرت نقش مهم و اساسی دارد. از اینرو نباید پنداشت که تنها در گروه های قدرتمند و در رأس است که از طریق ازدواج روابط سیاسی برقرار می شود. تراکم قدرت که بناچار تقابل و برخورد قدرتها را در پی می آورد، ایجاد می کند که در تمامی سلسله مراتب ازدواج نتیجه و هم موجب روابط سیاسی گردد. این روابط از اینقرارند:

- ۱- رابطه میان قدرتهای سیاسی با یکدیگر
- ۲- رابطه میان قدرت سیاسی و قدرت مذهبی
- ۳- رابطه میان قدرت سیاسی با قدرت مالی و اقتصادی برای استفاده از مال و ثروت در تحکیم موقعیت سیاسی و افزایش قدرت
- ۴- رابطه میان موقعیت و قدرت سیاسی و موقعیت و قدرت اجتماعی. برای استخدا نشان در برخورد ها بر سر قدرت.
- ۵- رابطه میان موقعیت و قدرت سیاسی و استعدادها (استعداد های علمی: دیوان سالاران، نظامیان، فن سالاران و صاحبان استعداد های علمی کمقام و موقع سیاسی و اجتماعی و مالی ندارند اما قدرت سیاسی باستخدام آنها بعنوان استعداد نیازمند است. از اینروست که تحصیل همواره از مجاری صعود در سلسله مراتب اجتماعی بوده است. نیاز هر رژی با اینکه استعدادها بدیشان امکان داده است تا از طریق ازدواج از طبقه به طبقه فراتر بالا روند و در گروه بندیهای سیاسی داخل و فعال گردند.)

۶- رابطه قدرت سیاسی و " استعداد های جنسی " یا رابطه قدرت سیاسی و جمال و جاذبه جنسی. نیاز " جنسی " صاحبان قدرت استفاده از " استعداد های جنسی " را ضروری کند و صاحب جمال، بویژه زن، همواره تعلق بقدرت دارد. نوع استفاده از وی را قدرت تعیین می کند.

در روابط فوق‌زمن میتواند جاذبه جنسی داشته باشد یا نداشته باشد. رابطه جنسی میان زن و مردی که موقعیت سیاسی خانواده هایشان مشابه است از طریق ازدواج برقرار میشود اما وقتی زن اساساً بعنوان جمال موضوعیت پیدا می کند، موقعیت و قدرت سیاسی خانواده اش همواره ناچیز است یا اصلاً از اندک قدرت و موقعیتی برخوردار نیست. در این صورت ازدواج تنها یکی از اشکال و شکلی غیر قدرتمند رابطه میان زن صاحب جمال و مرد است. امروزه با وجود افتضاحات وزرای کابینه های انگلیس، با وجود وضعی که در کشور "اسلامی" ایران وجود دارد قول راوندی مورخ، بیشتر از سابق تحقق دارد که: "... هر سرهنگی ده ها جا توأ خانه نهاده است. در هر شهری از شهرهای عراق زنان نشانده، کمان خورند که در شرع حرام و آن کنند که بیرون از دین اسلام بود. پلیس زنان باشند. بهر سخن دشنامی دهند. اول سخن دشنام و دوم جماعتی و سوم زبده. هر سه بنا واجب" یعنی باید قدرت سیاسی داشت تا توانست اینکارها را کرد و زن بعنوان جاذبه جنسی هم نیاز سیاسی و هم نیاز اقتصادی و هم نیاز جنسی مرد صاحب قدرت را برمی آورد. چه بسیار خانواده های محروم که از طریق همین نقش مهم که جمال در بازیهای قدرت انجام میدهد، بقدرت سیاسی و جاه و ثروت رسیده اند. . . . استفاده از همسر، دختر، خواهر و . . . صاحب جمال بعنوان وسیله ارتباط با قدرت های سیاسی و تحصیل موقعیت و قدرت سیاسی که تحت عنوان ازدواج استقراضی (۱) و عناوین دیگر شکل حقوقی نیز بدان داده می دهند و امروز باشکال گوناگون رواج دارد از زمره تنگین ترین اشکال

(۱) واگذار کردن حق تمتع همسر بغير بطور موقت که نزد ملل مختلف باشکال گوناگون وجود دارد، در ایران قبل از اسلام بدان شکل حقوقی داده بودند تحت عنوان: "ازدواج استقراضی". نگاه کنید به: زن در حقوق ساسانی اثر کریستیان بارتمیه - ترجمه فارسی ص ۲۸ و مقاله اسلام و ایران، قسمت زن در حقوق ساسانی و نظام خانوادگی در ایران قبل از اسلام مکتب مبارز شماره ۱۳

استفاده از زن بعنوان "شی جنسی" بوده و هست و خود مبین این واقعیت است که متاسفانه هنوز زن شی جنسی تلقی می شود!! این کار در غرب بیشتر از هر کجای دیگر جهان رواج دارد:

هنوز "قیصر روم اختیار می کند جمال را"

۲- رابطه قدرت سیاسی و قابلیت حمل: در شرایط تجزیه و ترکیب و انحلال و ایجاد قدرت مسئله استمرار قدرت مسئله اساسی است. استمرار یکی در زمان حال است که به نقش ازدواج در آن پیش از این پرداختیم و یکی در زمان آینده یعنی نسل به نسل است. و همین امر توجه بموقعیت و قدرت سیاسی خانواده زن و مرد، خصوصاً زن و قابلیت حمل وی را ناگزیر می کند. تعداد فرزندان را نیز روابط قدرت تعیین می کند. فرزندان، خصوصاً فرزندان پسر نه تنها حفظ موقعیت سیاسی رانز نسلی به نسل دیگر ممکن میگرداند بلکه بخانواده اجازه میدهند که در زمان حال نیز قدرت خود را بسط دهد.

۲- روابط اقتصادی

لازم بتذکر نیست که با هر ازدواج یا با اشکال دیگر رابطه زن و مرد تنها روابط سیاسی بوجود نمی آید بلکه مجموعه‌ای از روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بوجود می آید. هویت زناشویی و اشکال متفاوت روابط زن و مرد و نتایج آن بسته بنوع و خاصه های همین روابطی است که از رهگذر رابطه زناشویی بوجود می آید.

قدرت اقتصادی جدا از قدرت سیاسی هیچگاه مقصود نبوده و هنوز هم نیست. بدون وجود دولت بعنوان کانون تراکم قدرت و قدرت مسلط بر جامعه، ثروتها در نزد اشخاص جمع نمیشود و این ثروت‌های متراکم تا وقتی در مال بدستان بدم قدرت سیاسی بدستان گره نخورد، نمیتواند بکار افتد و برخورد بیافزاید. اشکال رابطه میان این دو قدرت در طول زمان تفاوت کرده است اما همواره قدرت سیاسی سهم شیر را برده و

همواره دولت زمینه ساز خروج ثروتها و تولید از دست انبوه تولید کنندگان و قرار گرفتن آن در دست قدرت بدستان بوده است. تعلق مال بزور و اصل حق از آن غالب و سلطه گر است که امر واقع پایانی است. تحصیل فوقیعت و قدرت اقتصادی و سیاسی یا ایجاد یک نظام دفاعی در برابر قدرتهای رفیق یا مافوق و . . . را ناگزیر کرده است. زن و ازدواج، در این باره نقش عمده‌ئی دارند. ازدواج نتیجه این روابط و از عوامل مقوم و پایدارنده بوده است. روابطی که از نظرگاه مالی و از لحاظ تقدم مال و ثروت بوجود می آید بدینقرار است:

۸- رابطه میان صاحبان ثروت بایکدیگر بقصد حفظ و افزایش ثروت.

۹- رابطه قدرت مالی با قدرت مذهبی بقصد استخدام این قدرت در حفظ و افزایش ثروت و . . .

۱۰- رابطه قدرت مالی با قدرت سیاسی برای نیاز متقابل بحفظ قدرت و بسط دایره و امکانات آن.

۱۱- رابطه قدرت مالی با قدرت و موقعیت اجتماعی برای تحصیل امکانات و بویژه تأمین و امنیت.

۱۲- رابطه قدرت مالی و "جنس و جمال". ازدواج میان صاحب مال و صاحب زیبایی و استفاده از همسر و دختر و . . . زیبا برای پیش بردن مقاصد مالی و اقتصادی، تنها یکی از اشکال رابطه هاویکی از انواع استفاده هاست.

باز استخدام "جنس و جمال" بعنوان "مانکن" و "سرمایه گذاری در سکس سراها" و تجارت "سکس" تنها و همه استفاده‌ئی نیست که از "جاذبه جنسی" در زمینه مالی و اقتصادی بعمل می آید. امروز که صنعت با طبیعت توسعه و تجاوز طلب حاکم بر زندگانی ما گشته است و تمام موانع توسعه و گسترش خود را از پیشش یا برمیدارد، همه چیز را بخدمت توسعه خود در می آورد، بطریق اولی "جاذبه جنسی" و رابطه جنسی را. زن و مرد، بویژه زن، هر روز بیشتر از پیش، یک بُعدی می شوند. هر روز بیشتر از روز پیش در شیء جنسی خلاصه می شوند.

تجدید پذیری میل جنسی و اشباع ناپذیری آن، برای تولید اقتصادهای سرمایه داری تکیه گاه مطمئنی بوجود آورده است: بنوع تولید در تمامی رشته ها، از لحاظ جنسی تقدم می دهند. بدینسان مجاری "جنسی" نه تنها در انحراف قهری مشابه اراده تغییر نقش عمده ای بازی می کنند، بلکه با همین انحراف، موجهاتی را فراهم می آورند که سرمایه ها بیکار نمانند و تولید از مصرف فزونی بگیرد. در حقیقت "جو جنسی" تنوع طلب است. بعد در همین امر میتوان سرمایه ها را از رشته هایی که بازار ندارد به رشته هایی کشاند که میتوان بر اساس نقش کالا در "جاذبه جنسی" و "جو جنسی" برایشان بازار تراشید. و این یکی از راههای نجات اقتصادهای سرمایه داری از بحران و... است. ما پیش از این در این باره ها گفتگو کرده ایم و وقتی به نتایج و آثار این روابط می پردازیم باز از آن صحبت بمیان خواهیم آورد.

۳- رابطه قدرت مالی با استعداد. امروز ازدواج هایی که اینگونه رابطه ها را برقرار می کنند، رواج بیشتری گرفته اند. تصدیق لیسانس و دکترا از جمله معجزات که دارد یکی هم اینست که بدارنده آن امکان میدهد از طریق ازدواج یا روابط دیگر، به ثروت برسد و با ترکیب تصدیق و ثروت، ب مقام و مرتبت و قدرت سیاسی و از آنجا به بسیاری چیزها دست یابد.

۴- رابطه قدرت مالی و قابلیت حمل: در حقیقت مال بیش از قدرت سیاسی استمرار طلب است. و به یقین میان تأسیس خانواده و بقاء مال بویژه زمین رابطه هست. مالکیت مستمر بر زمین و اموال، علت تامه تأسیس خانواده نیست اما بی چند و چون از جمله عوامل بنیادی هست. از اینروست که موقعیت مالی و سیاسی مرد و بویژه زن، باید با باروری وی قرین گردد تا "مال در خانواده" بماند. باز تعداد زنان و فرزندان را روابط تعیین می کند که این مال بر اثر آن ها جمع شده است. با این گفته آنچه را گفته ایم خلاصه کنیم و بدنبال سخن را بگذاریم: رومن گردانیم: زن موجود بسی پال و پسر

آفریده شده" در عین آنکه بلحاظ محتوای خود افشاگر تعلق زن " بقدرت " است ، اما بلحاظ انتساب " شی جنسی " بودنش به آفرینش، نادرست است . چرا که قول خداست :

زن و مرد از نفس واحد آفریده شده اند * . بظاہر این ، این دو بدون یکدیگر و جز ناقص و ناتمام اند . یکی برای دیگری آفریده نشده * هر دو آفریده شده اند تا با هم در راه تکامل توحیدی بسوی خدا گام بردارند . و راست سخن آنست که :

زن موجودی است که در روابط اجتماعی موجود ، بال و پرش را و انسانیتش را از او گرفته اند . و زن که باید در واحد خانواده و با شوهر فرهنگ توحید را جای گزین فرهنگ شرك سازد ، خود بزیان خویش مایه استمرار انسان فرهنگ شده است . محصول روابط سلطه و اسیر روابط اجتماعی که انسان را یا بعنوان مسلط و سلطه گر، یا بعنوان زیر سلطه از خود بیگانه می سازد ، خود از عوامل دیرپائیشان گشته است ، به شرحی که میآید :

۳- روابط اجتماعی:

هر واحد اجتماعی را که بگیریم روابط موجود میان اعضای آن نتیجه عوامل بسیاری است که پاره‌ئی داخلی * * و برخی دیگر خارجی هستند . همین خانواده را که بگیریم روابط زن و شوهر و این دو با فرزند ان (رابطه داخلی) از روابط با کسان دیگر و جامعه و جا و مکان * * * (رابطه خارجی) متأثر می شود . و البته در آن اثر میگذارد . در وجود طبقات و لایه ها و تشکیل و انحلال گروه ها و روابط میان آنها و بویژه در مسز-

-
- *) قرآن سوره روم آیه ۲۱ و نحل آیه ۷۲ و اعراف آیه ۱۸۹ و سوره نساء آیه ۱۰۱ .
 - *) توجه باید کرد که داخلی و خارجی بودن يك رابطه ، نسبی است و میان داخل و خارج دیوار چین فاصله نیست .
 - *) شنیده و می شنوید . دیده و می بینید . هر سرخودتان آمده یا می آید که این ضرب المثل بی جانست که : " بگو از کجا زن گرفته ئی تا بگویم اهل کجائی " .

بندی های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی میان طبقات و حتی میان گروه بندی های درون یک طبقه و بالاخره در روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و بویژه فرهنگی میان یک جامعه و جامعه های دیگر، زناشویی نقش بنیادی دارد. نه تنها در منازعات و مبارزات اجتماعی که دفاع و حمله را امری ناگزیر می کند، زناشویی از عوامل اساسی است بلکه خود از مجاری مهم گذر از مرزهای طبقاتی است. در حقیقت تجدید قشرهای بالا و حاکم که فرسوده می شوند از طریق ارتقا، عناصر فعال و پویا صورت می گیرد که عده از طریق زناشویی بالا کشیده می شوند. از اینروست که خانواده - در ترکیب کنونی - کانون از خود بیگانگی اجتماعی است.

۵- رابطه میان "هم جنس با هم جنس" از دو واج "همجنس با همجنس" مقبولیت عامه دارد. می گویند برابری موقعیت اجتماعی زن و شوهر، محیط خانوادگی را محیط تفاهم می سازد. اما حقیقت آنست که در شرائط نا استواری و نا پایداری منزلتها، هر گروه می کوشد موقعیت خویش را در قبال "قدرت" محکم کند. در نظام دفاعی روستائیان در برابر "دولت و مالک"، بازاریان. در برابر اشرافیت و دولت و گروه بندی های اداری نظامی در برابر یکدیگر و کانون قدرت یعنی دربار و در دربار نیز ازدواج از دیدگاه نقش مهمی ایفا می کرده و هنوز نیز می کند. موقعیت های طبقاتی و اجتماعی از جمله بر بنیاد خانواده استوار و بدان حفظ می شود.

۶- اما در یک جامعه که موقعیت اجتماعی بخودی خود موقعیت سیاسی و اقتصادی شخص را نیز تعیین می کند و بعکس، تمایل به ارتقا، به قشر یا طبقه بالاتر شدید است. ازدواج یکی از گذرگاه های اصلی و عوامل ارتقا، از طبقه مادون به طبقه ما فوق است. اگر زنی بخاطر جاذبه جنسی و استعداد های دیگرش به همسری مردی از طبقه بالاتر درآید خانواده وی نیز امکان ارتقا، به طبقه بالاتر را پیدا می کند و اگر مردی به همین لحاظ و بخاطر استعداد هایش با زنی از طبقه بالاتر ازدواج کند، باز موجب ارتقا، خانواده خود نیز می شود. در جامعه ایرانی که موقعیت ها و منزلت ها سخت ناپایدارند، ازدواج در استمرار خانواده های

صاحب امتیاز از طریق بخود پذیرفتن استعدادهای جدید، نقش بسیار مهمی ایفا می کند. هرچند گاه دو نسل طول می کشد که ارتقا^{*} یافتگان بعنوان هم شأن و هم منزلت پذیرفته شوند. مثلا کورش را با همسر اقتداری که پیدا کرد و با وجود امپراطوری بزرگی که بوجود آورد، هنوز «قاطر» می گفتند^{*} چرا که مادرش دختر پادشاه ماد بود و پدرش فرزند دست نشانده وی. و اگر زنی در پی خواست و علاقه با مردی از طبقه مادون ازدواج کند، البته موجب ارتقا^{*} شوهر و خانواده وی نمیشود، خود تحقیر و طرد می شود. این امر واقع از دیرگاه تا امروز موضوع و مضمون داستانها و شعرها و... در ادبیات تمامی کشورهای جهان بوده است.

۷- ازدواج قوم و خویشی. این نوع ازدواج رواج گلی دارد. روابط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مهمی با آن بوجود می آید. از لحاظ اجتماعی وسیلهئی برای برکسیدن یا جلوگیری از فروافتادن اعضا^{*} خویشاوند و در نتیجه تحکیم موقعیتهای تمامی اعضا^{*} است. اما اغلب وقتی پای ازدواج با زن یا مردی از طبقه یا قشر بالاتر میان می آید، حتی اگر هم عقدی میان دختر عمو و پسر عمو منعقد شده باشد، ازدواج را برهم می زنند و عشق و علاقه و خویشاوندی فدای موقعیت جوشی و فزون طلبی می شود. این امر نیز مضمون اصلی داستانهای بس شورانگیز و در عین حال سخت نم انگیزی بوده و هست که بسیاری از آثار جاودانی ادبیات بشری هستند.

۸- ایجاد رابطه میان موقعیت اجتماعی و قدرت سیاسی. همانطور که آمد بسیاری کسانی که رومی آیند بعد برای حفظ موقعیت ناگزیر از ازدواج با خانواده های اشرار بالای طبقه حاکم هستند. در طبقات پائین نیز این نوع ازدواج رواج دارد. البته نیاز متقابل موجب چنین وصلتیهائی می شده اما در اینجا توجه به نیاز کسی است که موقعیتی بهم زده و میخواهد از راه ازدواج محیط و پایگاه اجتماعی خود را تغییر دهد.

* حسن پیرنیا: ایران باستان ص ۲۸۳

۱۹- ایجاد رابطه میان موقعیت اجتماعی و قدرت اقتصادی که بد ارتده ثروت امکان ارتقاء اجتماعی میدهد .

۲۰- ایجاد رابطه میان موقعیت و منزلت اجتماعی و موقعیت و منزلت مذهبی از قبیل ازدواج میان بازاریان و روحانیون ، روحانیان و اداریان
- - - - -

۲۱- ایجاد رابطه میان موقعیت و منزلت اجتماعی و استعداد و نیروی کار . این نوع ازدواج در مقیاس جهانی از جمله اسباب جلب و جذب استعدادها و نیروهای انسانی ماهر بوده و هست . اگر امروز ازدواج با دختران فرنگی از موجبات ماندگار شدن استعدادها و درس خوانده های کشورهای زیر سلطه در فرنگ هستند ، در سابق نیز یکی از اسباب ماندگار کردن نیروهای انسانی ماهر همین بود * هنوز نیز هر جا که نیروی انسانی کم باشد یا دوام موقعیت اجتماعی خانواده ایجاب کند . ازدواج وسیله جلب نیروی انسانی یا استعداد می گردد . هر چند مردان نیز از طریق ازدواج بکار گرفته می شوند ، اما در نقاطی که فعالیت اقتصادی ایجاب می کند ، از جمله عوامل تعدد زوجات یکی همین نیاز به نیروی انسانی است . **

۲۲- ایجاد رابطه میان حال و آینده یا استمرار موقعیت حرفه ای و شغلی و اجتماعی . همه کسانی که بسیاری مشاغل و حرفه ها و مناصب موروثی هستند . ازدواج از اسباب عمده این تداوم موقعیت است . از هخامنشی تا قاجار هفت خانواده ، ایران را بانحصاری خود بردند . این هفت خانواده که هر کدام ایل و تبار و قلمرو می داشتند ، از طریق ازدواج با خویشاوندان یا بایکدیگر کانون تراکم قوا باقی میماندند و هنوز

* در تمامی ادوار تاریخی که ایران قدرت مسلط بوده است ، نیروهای ماهر را که بر اثر جنگ اسیر می آوردند یا خود می آمدند از طریق ازدواج ماندگار می کردند .

** از اینروست که می گویند کیومرث و هوشنگ و جمشید نخستین کمانند ←

هم اگر بخواهیم خانواده های اصلی که ایران را با انحصار می خورند شماره کنیم از هفت خانواده تجاوز نمی کند که باز از طریق ازدواج بهم جوش خورده اند

اقوام و تیره های اقلیت و اقلیت های نژادی و مذهبی نیز از جمله بوسیله ازدواج با یکدیگر و پرهیز از ازدواج با دیگران موجودیت خود را استمرار داده اند و می دهند . علاوه بر این ، بلحاظ سستی میانسی منزلت ها و برخورد دائمی و رقابت میان اعضا ، خانواده ها و گروه ها . . . در داخل یک گروه ، یک عشیره ، یک طایفه ، یک صنف . . . حتی یک خاندان ، رابطه سببی که از طریق ازدواج برقرار می شود نقش تعدیل کننده مهمی حتی در روابط ما بین خویشاوندان نسبی ایفا می کند . و بالاخره محدودیت دایره همسرگزینی به جامعه ملی ، از جمله اسباب و علل عمده تشخیص و شناسائی جوامع بشری و فرهنگ ها از یکدیگر است . خانواده نه هم در بطن جامعه بوجود می آید نه هم در محدوده فرهنگی جامعه شکل می گیرد ، بلکه عامل دوام آنست .

۴- روابط فرهنگی

اگر فرهنگ را هویت یک جامعه تعریف کنیم و این هویت را حاصل خلاقیت اندیشه و دست آورد عمل اعضا ، جامعه بخوانیم یا اگر فرهنگ را آنچه طبیعی نیست و ساخته بشر است بشمریم و یا مجموعه عرف و عادات و رسوم و قواعد و قوانین و مذاهب و . . . بدانیم و یا اگر فرهنگ را بر اساس پایه و مبنا ، به فرهنگ بر پایه توحید و بر اساس موازنه عدمی (فرهنگ اسلامی) و فرهنگ بر پایه شرك و طبقات و بر اساس موازنه وجودی ، تقسیم کنیم و یا . . . طبعاً روابط فرهنگی که از طریق ازدواج برقرار می شود متفاوت خواهند شد . و چون قصد ما روابطی است که بنحودوام و استمرار بوجود می آیند ،

که پارچه بافی و . . . آموختند و هم کیومرث و جانشینان او هستند که چند زنی را رسم کردند . کیومرث خود ۳۰ زن گرفت . نگاه کنید به شاهنامه که از جمله با تکرار صنعت و کشاورزی را به کیومرث و جوشید نسبت می دهد و کامل ابن اثیر ترجمه استانی ص ۱۲ و ۱۳ در ریا رسم تعدد زوجات که کیومرث نهاد .

نخست تحت عنوان فرهنگ، همان مجموعه‌اش از عرف و عادت و رسوم و هنر و آموزش و پرورش و... را در نظر میگیریم، هرچند این تعریف را علمی نمی‌شمیریم و تعاریف دیگر را جامع و مانع نمی‌یابیم.

روابط فرهنگی که از این رهگذر بوجود می‌آیند عبارتند از:

۲۳- حفظ و دوام روابط میان اعضا، قوم و تیره و نژاد و... و جامعه.

هنوز بسیاریند جوامعی که هیچ رابطه‌اش را جز رابطه خویشاوندی و زناشویی نمی‌شناسند و هنوز اکثریت قریب باتفاق از دواج‌ها در داخل حوزه‌های فرهنگی انجام می‌گیرد. همانسان که در قسمت اول این بحث دیدیم، خانواده نقش مهمی را در تعلیم و تربیت و انتقال عرف و عادت و رسوم و... از نسلی به نسلی ایفا می‌کند.

۲۴- ایجاد رابطه فی مابین مقام و موقعیت‌های فرهنگی. استمرار و دوام "سنت"، روحانی‌گری، معلمی، هنروری و... و نیـــــــز ایجاد مرکزیت‌ها و اتصال باین مراکز. این مرکزیت‌ها که گروه‌ها بر محورشان بوجود می‌آیند، نقش چند جانبه و مهمی در جامعه دارند.

هرچند در ایران گروه‌بندی‌های روحانیون و معلمان و هنرمندان و... از طریق ازدواج قدرت و استحکام می‌یابند و تا بوده این گروه‌بندی‌ها که بر مبنای سیاست و اقتصاد و دین و فرهنگ پدید می‌آمده‌اند، در زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه ما صاحب نفوذ و دخالت بودند، اما این امر، امری ویژه جامعه ما تنها نیست بلکه امر واقعی و همگانی است. اگر کسی مثلاً درباره روابط موجود میان اسنادان دانشگاهی یک کشور اروپائی مطالعه کند، خواهد دید که این مؤسسات در دست دسته‌بندی‌های رقیب است و ورود در جمع معلمان و اسنادان محتاج ورود در یکی از "باند"هاست و ملاحظه خواهد کرد که از دواج چه نقش مهمی در استحکام این دسته‌بندی‌ها بازی می‌کند.

۲۵- ایجاد رابطه میان موقعیت‌ها و استعداد‌های مذهبی و علمی و هنری و موقعیت‌های سیاسی. برای تحکیم این موقعیت‌ها و استفاده از این

استعدادها در عرصه های دیگر .

۲۶- ایجاد رابطه میان موقعیت ها و استعداد های مذهبی و علمی و هنری و موقعیت های اقتصادی .

۲۷- ایجاد رابطه میان موقعیت ها و استعداد های مذهبی و علمی و هنری و موقعیت های اجتماعی . ازدواج با خانواده هائی که قدرت سیاسی و توانائیهای اقتصادی را از دست داده اند اما از لحاظ موقعیت اجتماعی مثلا از " اشراف " به شمارند .

این رابطه ها را در قسمت های پیش آورده ایم . مراد از تکرار آنها اینست که نشان دهیم هر چند نیاز متقابل است اما مراجعه و اقبال یک طرفه نیست ، آنها دو طرفه است . منتهی از دو طرف همیشه بیکرجه نیست و برای طرفین متضمن یک مقصود و منظور نمی باشد . از اینرو این رابطه ها را نمیتوان کاملا یک و یکسان شمرد .

۲۸- رابطه میان استعدادها و موقعیت های فرهنگی و " استعداد های جنسی " . آنرا که عیان است چه حاجت به بیان است . فعلا در نیای هنر بکاگال این رابطه می چرخد . گفتن ندارد که بود و نبود و کم و کیف استعداد جنسی " را جامعه تعیین می کند . براساس نظام ارزشی و ضوابط طبقاتی الگوها و نمونه های نوعی " زیبایی و جاذبه جنسی " رامی سازد و بسه شرحی که خواهیم دید طبقه بندی جامعه از نظر " جنسی " موجب توزیع نا برابر " استعداد های جنسی " میان جوامع و میان طبقات مختلف گشته و خود از مهمترین عوامل استمرار و تشدید ستم طبقاتی بوده و هست . بدینقرار " استعداد های جنسی " را میتوان فرهنگی به شمار آورد ، الا اینکه این " استعداد ها " پیش از اینکه طبقه بندی شوند ، آفریده و مخلوقند و جنبه طبیعی بودن نشان بر فرهنگی بودن نشان می چرید .

۲۹- رابطه میان حال و آینده و نقش قابلیت حمل . در زمان ما میل بتداوم موقعیت فرهنگی بیشتر شده است و در انتخاب همسر نه تنها ضابطه قابلیت حمل بلکه ملاک قابلیت انتقال استعدادها هم از طریق

ارث و هم از طریق تربیت نیز مورد نظر است.

۳- لازم به توضیح نیست که در داخل هر حوزه فرهنگی، محیط‌های نسبتاً متفاوتی وجود دارد. در قسمت اول بحث دیدیم که در پی سلطه فرهنگی فرهنگ دچار تلاشی شد و کیفیت، مهل به گذر از این محیط بآن محیط فرهنگی و تشبه جوش امری دیرپاست، اما امروز شدت وحدتی بی سابقه یافته است.

قطع رابطه با محیط فرهنگی "امل" و ایجاد رابطه با محیط فرهنگی "متجدد" رواج روز افزون می‌یابد. همسرگزینی از عامل گریز از فرهنگ خود و افتادن در مرداب بی فرهنگی سخت متأثر بوده و زن و ازدواج از اسباب و عوامل عمده این گریز از خویشتن است.

۴- رابطه جوشی و تشبه جوشی بفرهنگ بیگانه، انتخاب همسر خارجی امری تازه نیست. ازدواج با خارجی بعلمت "عده فرهنگی" امری پیاپیست. خانواده‌های حاکم که همواره بخشی از عناصر فرهنگی شان خارجی است، بجهت‌های مختلف بیشتر سیاسی و فرهنگی با خانواده‌های خارجی ازدواج می‌کرده‌اند. در دورانی که ایران قدرت مسلط جهانی می‌بوده است، اغلب موقع شوهر ایرانی در سلسله مراتب طبقاتی، از موقع زن خارجی فروتر بوده است. و امروز که کشور زیر سلطه خارجی است، موقع طبقاتی شوهر ایرانی نسبت به موقع زن خارجی بالاتر و بعکس موقع طبقاتی نسوی فرنگی نسبت بموقع همسر ایرانی فروتر است. تأثیرات همه جانبه این نوع ازدواجها در زمره مضامین ادبیات و تاریخ کشور و همه کشورها بوده و هست. تذکر این نکته بجاست که ما در مقام بیان روابط هستیم و تفاوت ارزشی قسیمی کنیم. کاری بخوب و بد این نوع ازدواج‌ها نداریم. می‌گوئیم وجود دارند.

۵- و اگر فرهنگ را از لحاظ عقیده و خلاقیت در نظر گیریم، ازدواج زن و شوهر در پی توافق در عقیده و مشارکت در مبارزه بخاطر عقیده نیز وجود می‌داشته و هنوز وجود دارد. البته رابطه عقیدتی در جامعه

برقرار می شود و لاجرم روابط دیگری بوجود می آید .
بسیار اتفاق می افتد که وصلت عقیدتی بتدریج در تاریخید و روابطی
که بر شمردیم زن و شوی را " هم رنگ جماعت " می کند . شرط پیروزی این
ازدواج رهایی خانواده از روابطی است که بر شمردیم و ازدواج اسلامی
ازدواجی آزاد از این روابط است و بنه یمن این ازدواج است که
خانواده میتواند واحد پیشاهنگ حرکت توحیدی در مسیر اسلامی کردن
جامعه بگردد .

خانواده فاطمه (ع) و علی (ع) چنین خانواده‌ئی بود . ایمن
ازدواج بر اساس عقیده و بخاطر عقیده بوجود آمد و جاودانه الگو شد .
باری تذکر دو نکته بجاست : یکی اینکه از جستجوی خود و دیگران
در تاریخ ، روابط مستمری در حیظه شناخت آمد که باختصار بر شمردیم
کاملاً متصور است که روابطی دیگر نیز از رهگذر ازدواج برقرار گردد و
امید اینست که مداومت در تحقیق ما را از آنها آگاه گرداند و کسانی
نیز که این بحث را بصورت نوشته میخوانند دانسته های خود را در این
باره با ما در میان بگذارند .

دو دیگر آنکه :

۱- روابطی را که یک هویت داشتند ، تحت یک عنوان آوردیم ، وگرنه
هر رابطه‌ئی خود مجموعه‌ئی از روابط بسیار است . مثلاً اگر روابط
خویشاوندی را شماره کنیم که میان خود خویشاوندان زن و خود خویشاوندان
مرد وجود دارد و روابط اجتماعی را که پس از ازدواج میان خویشاوندان
نزدیک و طرف برقرار می شود ، خود به چند صد رابطه بالغ می گردد .

۲- تمیز و تشخیص این روابط از یکدیگر بجز بمعنای آن نیست که با هم
جمع نمیشوند یا برای ازدواج یک علت و یک رابطه کافی و علت اصلی هر
ازدواجی ایجاد یکی از این رابطه هاست . در حقیقت اگر از شدت
سواس نگوئیم که هر رابطه اجتماعی در عین حال و به نفس خود یک رابطه
اقتصادی و یک رابطه فرهنگی است ، (در باره رابطه های سیاسی و اقتصاد
و فرهنگی نیز همین دعوی را میتوان کرد) لاجرم از پذیرفتن این معنی

هستیم که این روابط یکدیگر را ایجاد می کنند . بدینقرار استقرار یک رابطه اجتماعی ملازمه دارد با استقرار یک (یا چند) رابطه سیاسی با استقرار یک (یا چند) رابطه اقتصادی و یک (یا چند) رابطه فرهنگی . از اینروست که بسته بنوع ترکیب و توحید روابطی که برشمریم و تعداد روابطی که در ترکیب و توحید شرکت می کنند ، انواع زناشوییها بوجود می آیند .

اگر از روابطی که بدون ازدواج (روابط باصطلاح آزاد) میان زن و مرد بوجود می آید صرف نظر کنیم . خانواده ها باعتبار ترکیب و مجموعه روابطی که ایجاد می کنند ، و بتعداد این ترکیب ها هویت ها و اشکال گوناگون پیدا می کنند . تعداد نظری این ترکیب ها و مجموعه ها عبارت اند از :

$$32! = 32 \times 31 \times 30 \times \dots \times 2 \times 1 = 2 / 631308 \times 10^{35}$$

خود این شماره میتواند بیانگر روابط سخت گسترده و محکم بهم بسته ای باشد که زن و مرد و بیشتر زن اسیر آند . نوع این ترکیب هاست که نقش زن و مرد در جامعه و و نوع پوشش و و درجه آزادی و اسارت این دو را بیان میکند . نه نوع پوشش ، نه نوع کار ، نه اندازه و نوع تحصیل و نه بنفس خود ، علامت اسارت یا دلیل آزادی نیست .

آزادی زن و مرد به از بین بردن امکان پیدا ایش نزدیک به تمام روابط فوق و تصحیح پاره ای روابط و ایجاد روابط جدید است . بر خواننده است که با حوصله تنها همین روابط کلی را بهم پیوند و انواع ترکیبها را بر صفحه کاغذ ترسیم کند ، تا شماره فزون از شمار بند های اسارت را چشم ببیند و ببیند که وزن این بند های نامرعی دهها بار از وزن فشار نامرعی جو که تن آدمی بر روی این زمین تحمل میکند ، بیشتر است . ببیند که بازچه چه روابطی است و با چه دلخوشکسک

هائی او را نه هم از تلاش در راه آزادی حقیقی باز میدارند ، بلکه بدانها وی را باسارتی فزون تر گرفتار میکنند . در تار عنکبوتی این روابط ، انسان جز بعنوان شیء و بازیچه وجود ندارد . از این روابط خارج باید شدن و انسانیت و آزادی خویش را باز باید یافتن .

رقم نجومی فوق بدین معنی نیست که خانواده ها را نمیتوان در نمونه های نوعی دسته بندی کرد ؛ نخست باید در نظر داشت که انواع هویت ها و اشکال زناشویی در واقع و در عمل کمترند . زیرا در هر ازدوج حداقل چهار رابطه (اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی) برقرار میشود و آنگاه باید توجه کرد که این ازدواج در جامعه صورت میگیرد یعنی قالب اجتماعی دارد . همین قالب اجتماعی که طبقات و اقشار اجتماعی باشند ، امکان میدهد که ساخت های زناشویی را در نمونه های نوعی چندی ، دسته بندی کنیم .

در تعقیب این بحث به نمونه های نوعی و نقش آنها و جهتی که به جامعه در پیروز و امروز و فردا داده و میدهند خواهیم پرداخت .

ه - نمونه های نوعی زناشویی:

در ایران روابط سیاسی همواره محدوده و زمینه ، رابطه های دیگر و فعالیتهای سیاسی تعیین کننده نوع و حدود فعالیتهای دیگر بوده و هنوز نیز هست :

شبکه آبیاری و زمینهای کشاورزی ، و هم تولید پیشه وری متمرکز در شهرها ، در برابر حمله نظامی و خرابکاری و خشکمالی سخت آسیب پذیر بود و هنوز نیز هست . این آسیب پذیری ، دفاع از همه فلات را ضروری ساخت . در حقیقت فلات ایران از لحاظ آب های زیر زمینی یک بافت را تشکیل میدهد که قنات و شبکه بندی آن از این بافت تغذیه می کرد و شبکه گسترده قنات ها آبهای زیر زمینی را به زمینهای کشاورزی

میرساند که در اینجا و آنجای فلات پراکنده و گاه در فاصله های سخت دور از هم قرار داشتند - و دارند - رود های جاری در فلات نیز باید زمینهای پراکنده ئی را سیرابی کردند . شهر ها بناچار در عمیق پراکندگی که آنها را تا بخواهی آسیب پذیری می ساخت ، بلجاظ و ابستگی - های متقابل حوزه های پراکنده فعالیت اقتصادی ، بهم بسته و پیوسته بودند . بر آسیب پذیری شبکه گسترده آبیاری و شبکه گسترده شهر ها و روستاهای پراکنده ، عامل طبیعی تعیین کننده دیگری نیز افزود میشد و آن وجود چهار فصل و خشکسالی و سیل و زلزله و بیماریهای واگیر بود ، که علاوه بر آذوقه های احتیاطی شخصی ، انبارهای عمومی آذوقه های احتیاطی را نیز ضروری ساخت * .

این دو امر واقع پایا ، ایجاب می کرد که بر پایه موازنه عمومی :
- مردم پراکنده در این فلات وحدت جویند و با هم بنای فرهنگی را بگذارند که منعکس کننده ، همبستگی هاشان باشد و بدان قوام و دوام بخشد .

- نظام تولید از عرصه برخورد های نظامی داخلی بر کنار و در برابر یورشهای نظامی خارجی دفاع شود . بناچار :
- نظام تولید و بویژه شبکه آبیاری در اداره مستقیم واحد های تولید قرار داشته باشند و خود آنها اداره کنند .
- در قسمتهای مختلف کشور قدرت های متفرق پدید نیایند ، مبادا که این قدرت ها بزیان مردم قسمتهای دیگر فلات ، از جریان آب در شبکه گسترده قنات جلوگیری کنند و یا با تغییر مسیر رود ها مردم نواحی دیگر را محکوم به نابودی سازند .

* قرآن در سوره یوسف ، با عنایت به پدیده مستمر و جهان شمول خشکسالی نقش های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی انبارهای عمومی را شرح داده است . و امروز این "انبارها" در مقیاس جهان تشکیل و همان نقشها را ایفا می کنند .

— مردم هر منطقه در نیازهای اساسی بخود متکی باشند و کار نظامی از کار تولید جدا نباشد . بدیگر سخن تولید کنندگان بهنگام ضرورت خود در جنگ شرکت جویند .

اما عامل سوم یعنی موقعیت جغرافیائی ایران بعنوان مرکز نیای مسکون و روابط " خارجی " با این دنیا که بطور مستمر قهر آمیزی بود ، واقعیتهای فوق را بر پایه موازنه وجودی از طبیعت خود بیگانه ساخت :

— ایران با انیران (خارج از ایران) بر دوام در روابط سلطه قرار گرفت و وحدت بر پایه و بر اساس همبستگی و مساوات ، جای خود را بوحدهت در بالا و بر پایه اختلاف ها و نابرابری ها داد و قدرت مرکزی تشکیل و تبلور وحدت در بالا شد :

— نظام تولید به سبب آسیب پذیری در برابر یورش خارجی از جانب قدرت مرکزی دفاع میشد و بهمان دلیل آسیب پذیری حتی القدر از صحنه کساکس های نظامی-سیاسی داخلی بر کنار میماند . سه عامل فوق ، آسیب پذیری نظامی آبیاری و زمینهای کشاورزی و خطرات طبیعی ادواری و حضور دائمی " دشمن " در مرزها در تأمین نیازمندیهای حیاتی جامعه ملی چارم-نی جز تکیه بتولید داخلی نمیکداشت . تولیدی که به کمترین صدمه نسبی کاهش کلی بخود می دید . از اینرو قدرت سیاسی دخالت مستقیم را در اداره شبکه گسترده آب بسود خود نمی یافت . با توجه به وابستگی کامل سرنوشت قدرت سیاسی به تولید داخلی و آسیب پذیری این تولید و لزوم خارج ماندن آن از صحنه برخورد ها ، رقابت و برخورد میان گروه های قدرت بدست بطور عمده در شبکه روابط شخصی صورت می گرفت و همین امر به زن و زناشوئی نقش تعیین کننده در بازیهای قدرت میداد .

— قدرت مرکزی بر دوام در نوعی روابط وحدت و تضاد با قدرتهای محلی قرار گرفت : بوقت خطر هجوم خارجی تمایل وحدت و بهنگام فروکش کردن فشار خارجی تمایل تضاد حکمروا بود . عمل قدرت مرکزی مطلق گرا همواره تجزیه قدرت های فرعی و جذب و ادغام آنها در خود بود .

- قدرت سیاسی با انحصار حق برداشت از تولید و حق تعیین اندازه این برداشت و بویژه تعلق "مالکیت" باز هم انحصاری انسان و همه عوامل دیگر تولید بقدرت سیاسی (و نه به شخص) در عین حال :
- ۱- مانع تراکم سرمایه در زمینه فعالیت اقتصادی گردید و مازاد تولید را در رقابت بر سر قدرت سیاسی و تراکم این قدرت بکار گرفت.
 - ۲- تمامی طبقات اجتماعی را که در تولید نقش داشتند در انقیاد خویش نگه داشت و مانع از صیوریت اجتماعی - اقتصادی و در نتیجه سیاسی گردید .

در نتیجه زمینه عمومی فعالیت ها و همه فعالیتها ، سیاسی شد و سیاسی ماند و امروز بیشتر از گذشته سیاسی است. در حقیقت ، امروز موجودیت اقتصادی ایران بسته به نفت است و تولید و صدور آن چندین و چند بار آسیب پذیر تر است. قدرت سیاسی در یک قدرت جهانی ادغام شده و نه هم سرنوشت او به چند و چون تولید داخلی بسته نیست بلکه ، چند و چون این تولید به درآمدهای دولتی وابسته است. از اینرو زمینه فعالیت ها و همه فعالیتها ، بیش از هر زمان سیاسی است و مهار فعالیتها و همه فعالیتها در دست طبقه وابسته قدرت سیاسی بدست است. آسیب پذیری بیش از اندازه تولید نفت که این قدرت بدان متکی است اهمیت حیاتی نفت در جهان ، رابطه قدرت ، میان " دولت " و " ملت " را بیش از هر زمان تعیین کننده ساخته است . از اینرو بر شدت فشار و احتناق بیش از پیش افزوده می گردد و رقابت ها و برخورد های سیاسی یکسره در شبکه روابط شخصی محصور می شود و بناگذیر بر نقش زن و ازواج در گروه بندیهای قدرت افزوده می گردد .

در این زمینه سیاسی ، فعالیت بخشی از طبقه ادغام شده در قدرت خارجی که قدرت سیاسی را در دست دارد ، بطور عمده سیاسی است. نزد این طبقه و قشرهای بالائی " بازاریان و روحانیان " از دو واج هدفهای که در طول تاریخ همانها باقی مانده اند ، و بویژه در سه قرن اخیر ،

- هر زمان بیش از گذشته - حاکم بر پیمان ازدواج و رابطه زن و مرد بوده اند ، را میتوان به شرح زیر دسته بندی کرد :

۱- جستجوی منزلت پایدار و بقاء و استمرار قدرت سیاسی ، اقتصادی و مذهبی در خانواده ن .

۲- انحضار قدرتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ، بویژه قدرتهای سیاسی و اقتصادی .

۳- اشغال مقامات اول سیاسی و نظامی . در حقیقت زن تعلق به مقام های معین می داشت و با تغییر دارنده مقام شوهر نیز تغییر می کرد . صدراعظم و فرمانده عالی نظامی و رئیس خزانه و امام جمعه پایتخت داماد شاه بودند . امروز صدراعظم قدر و منزلتی ندارد و تمام قدرت ها در قشون متمرکز است و از اتفاق رابطه ازدواج حساس ترین مقامات قشونی را به دربار پیوسته می کند !!

۴- انحصار مشاغل و مقامات حساس و باصطلاح امروز " کلید " .

۵- ارتباط و اتصال متقابل قدرت کانونی - همیشه دربار - ب قدرت های فرعی و بعکس .

۶- گروه بندی سیاسی یا مالی یا مذهبی یا فرهنگی .

۷- بسط شبکه قدرت سیاسی یا اقتصادی و یا مذهبی به تمامی قلمرو حکومت .

۸- تحکیم و افزایش قدرت سیاسی یا اقتصادی و یا مذهبی با دست

یابی به ثروت همسر .

۹- استمرار نسب و موقعیت ها و ثروت ها .

۱۰- ترقی در سلسله مراتب قدرت سیاسی یا اقتصادی ، یا مذهبی .

۱۱- ادغام قدرتهای مذهبی و اقتصادی در قدرت سیاسی .

۱۲- تعدیل فشار قدرت بر تر و تبدیل رابطه رقابت و خصومت بوحث

ازدواج باین قصد از رایج ترین ازدواج ها نزد طبقه ایست که قدرت سیاسی را در دست دارد . ازدواج ، خاندانهای وصلت گزیده را در رابطه نسی

میان وحدت و تضاد قرار میدهد و رقابت داخلی می شود و همین امر است که به زن نقشی تعیین کننده و مهم در برخورد های سیاسی می بخشد .

۱۳- جمع اسباب قدرت از مذهبی و سیاسی و مالی و اجتماعی برای تدارک قیام علیه قدرت سیاسی مستقر . از اینرو قدرت مستقر همواره از دواج نظامیان را با همسر برگزیده شان موکول به اجازه خود میدانسته و می - خواسته است و امروزه روز گاه یکسال بیشتر طول می کشد تا سازمان امنیت موافقت یا مخالفت خود را درباره ازدواج یک کارمند ارتش با همسر انتخابی وی ، اظهار کند .

۱۴- تدارک پایه اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی برای گروه های دارای مرام های سیاسی . افراد گروه های سیاسی که علت تشکشان وحدت مرامی است نه تنها پیش از تشک ، اغلب با هم روابط نسبی و سببی دارند بلکه وحدت سیاسی را با ازدواج تحکیم می بخشند . در گروه های سیاسی این نوع ازدواج معمول بوده و امروزه بیشتر رواج گرفته است . در این زناشویی ها ، زن انتخاب نمیکند ، انتخاب میشود . حتی وقتی هم علاقه میان زن و شوی وجود دارد ، اشتراک عقیده در پیروی کورکورانه زن از شوهر خلاصه می شود و با تغییر " مرد دلخواه " عقیده دلخواه نیز عوضی شود !

۱۵- التذاذ جنسی و استفاده از آن در مقاصد سیاسی . پیش از این چند زنی به مرد امکان میداد تا با ازدواج همه هدفها از جمله التذاذ جنسی و استمرار نسل و داشتن فرزندان بسیار را بر آورد . در زمان ما چند زنی همچنان برجاست با این فرق که زنان دیگر منزلت حقوقی همسر را ندارند . افراد طبقه حاکمه ایران جز همسر " قانونی " چنانکه " سوگلی " نیز دارند ، چرا که تغییر شکل روابط بنیادی ، اخلاق جنسی را که نزد این طبقه همواره سنت و منحنی می بود ، امروز بیش از هر زمان منحنی کرده است . بویژه در دوران ما از طریق " روابط باصطلاح آزاد " زن ابزار عمده دست یابی به مقام و ثروت شده است . استفاده از همسر و دختر و معشوقه برای پیشبرد هدفهای سیاسی و مالی ، در شکل جدید

تقلید از غرب است.

نزد طبقه حاکم سیاسی، این هدفها حتی در دوسه موردی هم که بظاهر سیاسی نمی نماید، برای استفاده از امکانات مالی و غیر آن در فعالیتهای سیاسی است. این هدفها به نفعه موجب می گردد که از واجها فی ما بین خانواده هائی انجام گیرد که فعالیت اصلیشان، فعالیت سیاسی است. از اینرو صد و چند خانواده بی * که در سه قرن اخیر قدرت سیاسی را در دست داشته اند و از دو طریق نسبی و سببی بیکدیگر پیوند خورده اند، تنها چند خانواده شان فعالیت مذهبی و اقتصادی داشته اند. علت رو آمدن کسان خانواده های روحانی جذب شدن در قدرت سیاسی و همسرگزینی و خانواده هائی که فعالیت اقتصادی میداشته و میدارند، تصدی و عاملیت فعالیتهای مالی دولت و خانواده های حاکمه بوده است. و نیز از سی و چند خانواده بی که خانواده فرمانفرما با آنها پیوند جسته است، تنها سه چهار خانواده فعالیت بازرگانی دارند. و البته در این سه قرن هیچکدام از کسانیکه از خانواده های روحانی یا بازرگان بوده اند، حتی آنها که با خانواده های حاکم، بمقامات اول سیاسی و نظامی دست نیافته اند؛ وزیر شده اند اما صدراعظم و نخست وزیر نشده اند. بمقامات فرماندهی نظامی هرگز دست نیافته اند، حتی در دوران مشروطه وکیل شده اند اما رئیس مجلس نشده اند! * * * . . .

بدینقرار در این طبقه هویت زناشویی ها، هویتی سیاسی و بنابراین

* این صد و چند خانواده در اصل همان "هفت" خاندان اصلی هستند یا با آنها پیوند جسته اند.

** استثناء هائی وجود دارند. اما این استثناءها خود نتیجه موقعیت های استثنائی بوده اند؛ سه ماهی سید ضیاء الدین که تازه از خانواده قدرتمندی نیز نبود نخست وزیر شد اما در موقعیت کودتا و بعنوان "محلل"!

ساخت اصلی این زناشویی ها، سیاسی است. در هر زناشویی بسته به موقعیت و شرایط این یا آن هدفها، هدفهای اصلی را تشکیل میدهند. هدف اول و مشترک همه ازواج ها سهیم شدن در مالکیت قدرت سیاسی بصفت دوام و استمرار است، اما برای سهیم شدن در این مالکیت، بنا بر موقعیتها و امکانات، این یا آن هدفها تقدم می یابند: هدفهای تعقیبی در درون ساخت اصلی انواع روابط و در نتیجه نمونه های نوعی ساخت های فرعی زناشویی را بوجود می آورند. اکنون بار دیگر به امرهای واقع که از باستان تا امروز دوام و استمرار داشته اند باز می گردیم تا بکمکشان عناصر و روابط سازنده نمونه های نوعی را معلوم کنیم.

در حقیقت هدفها و در نتیجه نوع روابط را موقعیتها و شرایط داخلی و خارجی معین می کنند. از باستان تا امروز قدرت مرکزی، قدرتی ائتلافی بوده است. این ائتلاف تحت فشار یکی داخلی و دیگری خارجی همچون ماده سیالی میان دو قطب وحدت و تضاد در حرکت بوده است. هویت این قدرت ائتلافی را نتیجه این فشار تعیین می کرده است. شاه نماینده این قدرت ائتلافی و کانون تراکم قدرت می بوده و رأس هرم قدرت را تشکیل میداده است. قدرتهای منطقی نیز در نقاط مختلف کشور وجود و در گروه بندیهای قدرت و ماندن یا رفتن افراد قشر بالایی قدرت، حتمی سلسله هتأثیر تعیین کننده داشته اند. خارج از اینها قدرت مذهبی وجود میداشته که از دیرگاه تا امروز (یعنی پیش و پس از اسلام) رهبری سیاسی را حق خود میدانسته و با قدرت سیاسی اغلب در تضاد و ستیز بسر می برده است. قدرت سیاسی نیز همواره تلاش میداشته که قدرت مذهبی را در خود جذب کند و مذهب را رسمی یا دولتی سازد.

در این مناسبات پایدار، هدف اول کانون های اصلی قدرت، حفظ مالکیت انحصاری قدرت سیاسی بضمایم کلید مالکیت های دیگر و ادامه آنست. با وجود فقدان منزهت های پایدار و بنا بر این دائم در معرض انهدام و برباد رفتن هستی و زندگی مقرر داشتن، جذب کماتیکه در قشون مقامات حماس را در اختیار میداشته اند و نیز کماتیکه بلحاظ موقعیت

ایلی و یا محلی میتوانسته اند نیروی جنگی بسیج کنند و برای قدرت مستقر خطر ایجاد کنند، در درجه اول اهمیت می بوده است. بعد از اینان مقامات مهم اداری و مالی است که اهمیت دارد و بنابراین، هدفهای ۱ تا ۷ هدفهای مقدم قشر بالائی طبقه حاکمه را تشکیل میداده است. و چون در این نوع ازدواجها دختر مرتبه اجتماعی - سیاسی بالاتری میداشته، هدفهای ۱ و ۳ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰ بویژه، هدف بالا آمدن در سلسله مراتب قدرت سیاسی، هدفهای متفوق خانواده و اگر خانواده مرتبت اجتماعی نازلی میداشته، شوهر را تشکیل میداده است. بدینمان هر دو طرف ازدواج هدفهای مشابهی میداشته اند و میدارند.

اکنون که عناصر و رابطه ها و نسبت ها دانسته شد، شناسائی کردن رابطه های سازنده هویت ها و بنابراین نمونه های نوعی ازدواج ها در قشر بالائی طبقه حاکمه که مالکیت سیاسی را در قبضه قدرت خود دارد، آسان می گردد. در حقیقت، روابطی که در این قشر بوجود می آید روابط سیاسی ۱ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ یعنی بالا آمدن در سلسله مراتب اجتماعی و حفظ و تحکیم موقعیت اجتماعی و ۱۷ یعنی تحکیم روابط خویشاوندی است. بدیگر سخن از دسته روابطی که برشمردیم، ۱۶ دسته روابط مقدم هستند که بنا بر تقدم این یا آن هدف ها با یکدیگر ترکیب های گوناگون می سازند. این ترکیب ها در درون نمونه نوعی کلی که مشخص ازدواج های این قشر اجتماعی از ازدواج های اقتضار دیگر اجتماعی است، نمونه های نوعی فرعی متنوع و متفاوتی را بوجود می آورند.

اما قشر بالائی طبقه حاکمه گذشته از زور، به زور قدرت مذهبسی و ادغام قدرت و موقعیت اجتماعی نیز نیاز دارد:

همواره چهار مقام دولتی: صدارت عظمی و وزارت جنگ و مسوول امور پولی (معیر المالك) و وزیر دارائی (مستوفی المالك)، از یکدیگر مستقل و مستقیماً تابع شاه می بودند و هنوز نیز هستند. در ایران شیعه،

همواره يك مقام مذهبی از خاندان رسالت، داماد شاه بود و مقامات عالیه قدرت سیاسی بقدرت مذهبی و رابطه این دو با هم و مجری مقاصد قدرت سیاسی بود. چهار مقام دولتی فوق در صورتی که از خاندان شاهي نبودند، به دامادی خاندان شاهي در می آمدند. گذشته از این، ازدواج دختران خانوادۀ های دارای ثروت های بزرگ با خاندان های قشر بالای طبقه حاکم فراوان واقع میشده اما عکس آن بندرت اتفاق می افتاده است.

این رویه در قشر بالایی جامعه عمومیت داشته است. هرکدام از خاندان های این قشر، می کوشیده فرزندانشان خود را در آن چهار اداره جا کنند و فراموش نمی کردند که یکی از فرزندان را هم در سلسله علما در آورند!

در زمان ما که قدرت سیاسی مستقل از داخله و متکی بقدرتهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خارجی است و جای قدرت مذهبی را در برخورد های سیاسی، "غرب زده" ها، نمایندگان قدرت خارجی گرفته اند، و تمایلات سیاسی انعکاس رابطه با قدرتهای خارجی بشمار می رود، "دکرها و مهند سین" جای "علما" را گرفته اند.* با توجه باین موقعیت سنجی، روشن است که در این دسته ازدواج ها، هد فهای مقدم قشور بالایی طبقه حاکمه هد فهای ۱ و ۲ و ۳ و ۶ و ۸ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و هد فهای مقدم خانوادۀ های دارای فعالیت های مذهبی و اقتصادی، هد فهای ۱ و ۶ و ۱۰ و بویژه تحصیل امنیت در موقعیت و ثروت و فعالیت و استفاده از امکانات دولت برای تحکیم موقعیت و بسط فعالیت و افزایش موقعیت و ثروت بوده است. بنابراین روابطی که از طریق این ازدواج ها برقرار می شود، با روابط حاصل از ازدواج های دسته اول متفاوت است.

(*) و این امر از جمله اقبال هائی است که بمنه براهین برای آزادی از یسوغ قدرت سیاسی روی آورده است.

در حقیقت با این ازدواج‌ها ترکیب‌های متفاوتی بویژه از روابط شماره‌های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۱۰ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۵ و ۳۰، بوجود می‌آمده و می‌آید که به لحاظ حضور عناصر فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی هویت‌هایی متفاوت از هویت‌های ازدواج‌های دسته اول می‌سازند. اما در مجموع همچون ازدواج‌های دسته اول، هویت سیاسی دارند. *

در اقسام میانی و پائین طبقه مسلطه هدف‌های مقدم دیگر است. در حقیقت نزد قشرهای نزدیک به قشر بالائی، که هر آن ممکن است با فعل و انفعال در بالا یا برکشیده شدن و بالا آمدن کس یا کسانی از پائین و بویژه توطئه (قبای هم مرتبه) نه هم موقعیت بلکه هستی و جان خود را هم از دست بدهند و هر نیازی پیش‌آید از قبیل آنها بر می‌آورند و با اصطلاح هم در عروسی و هم در عزا سرشان را می‌برند. هدف‌های مقدم، هدف‌هایی هستند که موقعیت‌هایشان را تثبیت کنند. افراد این قشرها کمتر میان یکدیگر و بیشتر با افراد قشرهای بالائی طبقه خود و قشرهای بالائی بازرگانان و علماء ازدواج می‌کرده‌اند. هدف‌های مقدم، هدف‌های ۱ و ۵ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۳ (بویژه نزد قدرتهای محلی و افراد خویشاوند خاندان شاهی) و ۱۵، بویژه هدف‌های ۱ و ۵ و ۶ و ۸ بوده و هنوز نیز هست. در نتیجه روابطی که ازدواج میان این قشرها و اقسام دیگر اجتماعی برقرار می‌کنند ساخت و ترکیبی است از روابط ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۱۰ و ۱۶. بدینسان هویت‌کنی خانواده‌ها نیز سیاسی است، اما با هویت‌های دسته اول تفاوت دارد. بسته باینکه با ازدواج چند رابطه بوجود آید و نحوه ترکیبشان چه باشد هویت‌های فرعی حاصل متفاوت خواهند شد.

*) گفتن ندارد که پاره‌ئی ساخت‌ها و ترکیب‌ها فراوان و پاره‌ئی دیگر ندارند. در حد این بحث نیست که ساخت‌ها و ترکیب‌ها را یک‌بیک مورد بررسی قرار دهیم.

اما نزد اقشار پائین که قاعده هرم را تشکیل می‌دهند، امنیت و منزلت، مسئله شان نبوده و نیست. بالا رفتن در سلسله مراتب قدرت، هدف مقدم اینان بشمار میرفته است. اما مجاری صعود در سلسله مراتب طبقاتی، متعدد و باز نبود و نیست. سواد و استعدادها و جمال، آزادواج و اداره یعنی "نوکری دولت" بطور مستمر سه مجرای اصلی صعود در سلسله مراتب را تشکیل می‌ده است. بدین ترتیب که استعدادها و سواد امکان دخول در سلسله نوکران دولت را بوجود می‌آورد، اما صعود تا رأس هرم از طریق ازدواج صورت می‌گرفته است. افراد این اقشار با صعود در سلسله مراتب در صورتی که همسر می‌داشتند، همسر جدیدی در خور شأن و مرتبت جدید خود می‌گرفتند. بی جا نیست که از ۱۶ صدراعظم دوره قاجار، جز دو سه تن بقیه از پائین ترین خاستگاه های اجتماعی تا صدارت صعود کرده و همگی جز یکی دو تن با خانواده شاهی وصلت گزیده اند. بدینسان هدفهای مقدم نزد این اقشار به ترتیب تقدم هدفهای ۱۰ و ۸ و ۱۵ و ۶ هستند. اینان همواره باتکای سواد و استعداد های خود با خانواده های اقشار بالاتر ازدواج می کرده اند و می کنند. بنابراین روابطی که از راه وصلت می‌خواهند برقرار کنند به ترتیب اهمیت عبارتند از: رابطه های ۵ و ۳ و ۴ و ۶ و ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ و ۳۰ و ۳۱، ترکیب های مختلف عناصر و رابطه های فوق، نمونه های نوعی فرعی متعلق باین اقشار را بدست می دهد.

در این طبقه، ازدواج بر پایه عقیده و علاقه متقابل، امری سخت نادر بوده و هست. علاقه متقابل در صورتیکه با هدفهای خانواده های دو طرف منطبق میشد، محقق اظهار وجود میداشته است*.

(*) البته در غرب نظام ارزشی حاکم، امکان انتخاب آزاد را از بین می برد، مرد وزن دلخواه مشخصاتی خارج از خود باید داشته باشند. علاقه بآن مشخصات و "محیط" تعلق می گیرد. از اینروست که با وجود آزادی دختران و سران در انتخاب، عملاً ایجابات محیطی حق انتخاب را از آنها می گیرد و این منتهای از خود بیگانگی است.

ه - ۲ - نمونه های نوعی زناشویی در قشرهای بالایی و میانی بخشی
در جامعه که زمینه اصلی فعالیتشان اقتصادی و مذهبی و فرهنگی است:

به هدفها و رابطه های مقدم وقتی زناشویی میان اینان و افراد طبقه حاکم سیاسی است ، در قسمت اول این بحث ، کم و بیش پرداختیم و بدان عناصر و رابطه های بنیادی تشکیل دهنده نمونه های نوعی و هویت ها و ساخت ها را معلوم کردیم . اکنون به روابط بنیادی نمونه های نوعی آندسته ازدواج ها می پردازیم که میان اینان واقع می شود . حضور دائمی یک قدرت سیاسی خودکامه و تزلزل دائمی موقعیت ها و ناستواری منزلتها و تعلق حق تصمیم بقدرت سیاسی خودکامه ، کار فعالیت اقتصادی را در ایران همواره مشکل میساخته است . خروج عمده " مازاد تولید " از بخش اقتصادی و پیکار گرفته شدن در رقابت بر سر قدرت سیاسی ، کار تراکم سرمایه را غیر ممکن و ناچار " بازاریان " همواره مادون و تابع طبقه حاکم سیاسی باقی مانده اند ، و کارشان بطور عمده تصدی سرمایه های متعلق با افراد آن طبقه بوده و هست . با وجود این ، تکیه بقدرت سیاسی و بدست آوردن انحصار فعالیتها* ، به بعضی از " بازاریان " امکان داده است که گاه از هیچ به ثروتهای افسانه ای دست یابند و در زمره افراد قشر بالایی قرار گیرند .

برای این قشر ، مسئله اول ، حفظ موقعیت خویش بعنوان عنان در قدرت اقتصادی و حفظ حق مالکیت انحصاری فعالیت اقتصادی به صفت دوام است . بدیهی است آن موقعیت و این مالکیت بدون یک رشته اتصال ها بقدرت

(*) شنیدنی است که در سه قرن اخیر تمامی کسانی که فعالیت اقتصادی داشته اند و به ثروت دست یافته اند ، کسانی هستند که بانصدی فعالیتهای اقتصادی دولت و یا با تحصیل امتیازها و انحصارها ، در یک کلام از قبل سرمایه هائی که دولتیان از تولید کشور برداشتمی کردند ، به شسروت رسیده اند و در دوران ما این امر بیش از هر زمان دیگر واقعیت و رواج دارد .

سیاسی رفی ما بین افراد این قشر بوجود نمی آید و استمرار پیدا نمی کند . قشر بالائی روحانیان نیز حفظ موقعیت " آقائی " را در درجه اول منظور نظر میدانستند . هر دو گروه طوری از روابط خویشاوندی بوجود می آوردند و بازار و شهر را در این طور قدرت اقتصادی و مذهبی مهار می کردند . و از آنجا که استمرار موقعیت ها با وجود رقابت شدید دائمی در بالا که اغلب بحذف و نابودی قدرت بدستان می انجامد و نیز انحطاط شخصیتی حاصل از استمرار قدرت در خانواده ، غیر ممکن می گردد ، این دو گروه بروی استعداد های جدید باز بودند و باز هستند . با جلب و جذب استعداد های جدید و " تجدید خون " ادامه حیات موقعیت هایشان را ممکن می ساختند . اما این استعداد ها حتی المقدور از درون گروه برگزیده می شدند و هنوز نیز چنین است . از اینروست که چهار خاندان روحانی از روابط دوره قاجار بدینسو " آقائی تهران " و بنابراین ایسران را در دست داشتند و هر چهار خاندان از راه ازدواج با یکدیگر پیوند و خانواده های روحانی بزرگ مناطق مختلف کشور پیوند خورده اند و اگر به " شرکت های " بازرگانی و صنعتی و بانکی و . . . نظر افکنیم همین انحصار را در دست چند خانواده می بینیم . " چهره های جدید " که بادستاری قدرت سیاسی سلسله مراتب را بفراز می آیند از راه ازدواج ، در عین حال هم موقعیت خویش را تحکیم می کنند و هم عامل دیرپائی موقعیت های خانواده های قدرت بدست ، می گردند . و اغلب آنها را از زوال نجات می بخشند .

در اینجا نیز ، با پیوند های زناشویی همان هرم ها تشکیل می گردد . این طورها در عین حال که فعالیت های گوناگون را در خود می گیرند ، از بالا تا پایین ، تمام حوزه فعالیت اقتصادی را در بند های سخت اما نامرعی خود مهار می کنند . در قسمت بعدی بحث این موضوع را تفصیل خواهیم داد .

بدینسان ، هدفهای مقدم نزد اینان وقتی با یکدیگر ازدواج می کنند ، هدفهای ۱ و ۲ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ هستند . در نتیجه

روابط بنیادی نمونه های نوعی ازدواج ها، عبارتند از ۸ و ۹ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و بویژه ۱۷ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و در حال حاضر بخصوص ۳۰ و ۳۱. نمونه های نوعی فرعی را توحید هدفهای متقابل، در نتیجه ترکیب های متفاوت روابط فوق بوجود می آورند.

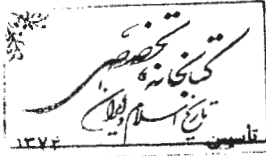
ناگفته نماند که نزد هر دو دسته اقشار فوق بندرت، ازدواج ها بر اساس علاقه و گاه علاقه و عقیده صورت می گیرد. اما همین ازدواج های نادر نیز در آن روابط از طبیعت خود بیگانه می شوند.

ه ۳ - نمونه های نوعی زنانوشی در قشرهای پائین و توده مردم :

توده ها، خاستگاه دائمی استعدادها، محروم از هر گونه منزلت و بی قردا، در معرض فشار مستقیم و دائمی از سوی قدرت های خارجی و ناسازگارهای طبیعت نظیر سیل و زلزله و خشکسالی و بیماریهای واگیر، که هر چند یکبار قتل عام های عمومی می کرد و... و ترجمان و نتیجه باز هم دائمی این فشارها، فشار طبقه حاکم بوده و هست. زحمتکشان شهر و روستا محکوم بتولید همه فرآورده هایی بوده اند که مورد نیاز قدرت بدستان است. از هر گونه مالکیتی محروم بوده اند. هر آنچه تولید می کنند همانند خودشان، از آن قدرت است، بویژه استعداد هائسی که بیار می آورند، هر استعدادی از مرد و زن و هر نوع استعدادی، چه استعداد بی مانی، چه استعداد اداره و سازمان دهی، چه استعداد نظامی، چه استعداد کار صنعتی و... و چه استعداد جنسی و بویژه این استعداد* از آن قدرت است. قدرت این استعدادها را جمله و

* گرد آوردن این استعدادها همواره سازمان یافته بوده. علاوه بر مؤسسه امروزه در تمام دنیا کارشان "کشف استعداد های جنسی" و در دسترس استفاده قدرت قرار دادن است، علاوه بر شبکه جهانی بازرگانی برده های





بویژه از طریق زناشوئی و انواع روابط جنسی جلب و در روابطی که بر شمرده آمد ، از خود بیگانه می سازد . وقتی استعدادی از مجرای روابط شخصی جلب و جذب شد ، با خون خانواده خود را نیز در سلسله مراتب اجتماعی بالا می کشد . چند و چون صعود استعداد ها را پیش از این آورده ایم . در اینجا به ازواج هائی می پردازیم که افراد این طبقه فی ما بین خود واقع می ساختند . همانسان که آمد ، مسئله عده این مردمان تولید و جستجوی حمایت در برابر فشار طبقه مسلط و فشار های دیگر بوده و هست . نگاهداری زمین و امکانات تولید و مقاومت در برابر قحطی و جنگ و فشار دائمی قدرت سیاسی ، جستجوی یک همبستگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را ناگزیر می ساخت و می سازد . ایمن مردم که نخست از حق ازواج نیز محروم بودند ، پس از تحصیل ایمن حق* در رابطه با زمین کشت و " راسته "*** و هم در رابطه با قدرت های

جنسی " قدرت سیاسی مستقیم " استعداد های جنسی " را سرشماری و تصرف می کرد . البته نه با گستاخی و فضاحت امروز - از جمله در دوره " ساسانی مشخصات زن الگو در اختیار مأموران دولتی قرار گرفته بود و از وظائف مأموران دولت یکی این بود که دختران دارای مشخصات فوق را روانه پایتخت سازند و بدینسان شی " فریبا و جذاب " تلقی کردن زن و تشویق پرورش وی باین عنوان بویژه از طریق انتخاب ملکه زیبایی و " دختر شایسته " و " ملکه صابون " و " ملکه رقص " و . . . امری تازه نیست . قیام مزدک از جمله برای از بین بردن انحصار استفاده از زنان و انبوه کسردن زنان در حرمسراها بود .

*) که حقی محدود بود و هر صاحب قدرتی میتوانست همسرانشان را از دستشان بگیری .

**) پیشه وران هر رشته در راسته های خاص خود کاری کردند و همواره تولیداتشان را باید به انحصارچی ها میفروختند .

داخلی و خارجی، از راه ازدواج يك بافت بهم پیوسته اجتماعی تشکیل میدهند. نیاز به همبستگی در موارد قحطی و جنگ و یا فشار مالکان و مأموران دولت و بیکاری، ایجاد جماعت‌ها و گروه‌های بهم پیوسته را ناگزیر می‌ساخت. بالا بودن نرخ مرگ و میر و لزوم تأمین سرباز مورد احتیاج و بنابراین کمبود دائمی نیروی کار* قابلیت حمل زن را نیز در زمره مسائل اساسی می‌ساخت. بدینسان سه هدف عمده، سازماندهی تولید در سطح خانه و در سطح روستا و راسته و مقاومت در برابر فشار و پرورش نیروی انسانی دستیار، نیازها^کمقدم زحمتکشان را از دیرباز تا امروز تشکیل میداده است. هر چند پایه روابط نزد این طبقه موازنه عده می‌بوده اما بناچار در روابط و شکل بندیهای خود، از روابط و شکل بندیهای طبقات بالا متأثر می‌شده است. روابطی که از طریق ازدواج میان اینان بوجود می‌آمد و می‌آید عبارتند از رابطه‌های ۱۵ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۹ و از لحاظ سیاسی و اقتصادی رابطه‌ها از نوع دیگریند: ماندن در عضویت یا پذیرفته شدن در گروه مضمون اصلی این روابط را تشکیل می‌دهند. ندرته‌های نوعی فرعی حاصل انواع ترکیب‌های این روابط است. بدینسان زحمتکشان در دام طووزهای اجتماعی فوق، با پیوندهای زناشویی، بشکل مجموعه دفاع خود را سازمان میدهند و میدهند.

بدینقرار نیروهای محرکه‌ای که در جامعه ایجاد می‌شد و می‌شود، بناگزیر در مجاری اجتماعی از خود بیگانه و مایه بقاء و نظامی شد و می‌شود که از دیرباز تا امروز برجاست.

ناتمام

(* قشون همواره بین ۲ تا ۳ درصد جمعیت ایران را در خدمت مستقیم خود داشته است. و اگر نسبت به جمعیت در سن کار بسنجیم!

ناتمام

از يك واحد
اتحاديه

اطلاعاتی درباره

تعلیمات ابتدائی، متوسطه، عالی و فنی

ایران

۱- درباره تحصیلات ابتدائی :

جدول زیر که با مراجعه به گزارشهای بانک مرکزی سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و نشریه وزارت آموزش و پرورش تحت عنوان "تحولات آموزش و پرورش در دهه انقلاب" و مقاله دکتر امید صدری : "مسائل و نیازمندیهای نیروی انسانی در ایران" و کتاب دکتر صادق بزرگر : "سرمایه گذاری در کشورهای در حال پیشرفت" تهیه شده است، نسبت به درصد رونندگان به کودکان واجب التعلیم از سال ۱۳۴۵ تا سال پایان برنامه چهارم نشان میدهد. این جدول امکان میدهد نتایج حاصله را * با هدفهای برنامه های سوم و چهارم مقایسه کنیم و نیز اجازه میدهد در صورتی که گرایش موجود بر جا ماند. چشم انداز آینده روشن گردد.

(*) بر فرض صحت ارقام که کلی محل تردیدند، برای نمونه و بخاطـر معلوم کردن وضع نابسامان آمار در ایران و رقم سازی، خواننده را به این مطلب توجه میدهم. سالنامه بانک مرکزی سال ۱۳۵۰ که پس از سه بار توقیف و سانسور تازه منتشر شده است، تعداد محصلان مدارس ابتدائی را ۳ میلیون نفر و نشریه وزارت آموزش و پرورش این رقم را ۳/۲۳۰۸۸۰ نفر ذکر کرده است. جالب توجه است که همین نشریه نیز چندین بار سانسور و هزار ارقام را بار کرده اند تا باین میزان رسیده است. گزارش اول موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی حاکی از واپس گرائی هائیکم در زمینه -



نسبت محصلین به کودکان واجب التعلیم	تعداد محصلین ابتدائی (۱)	سال
۵۵٪ (۲)	۲/۶۳۰۷۲۰	۱۳۴۵-۴۶
۵۴/۵٪	۲/۸۴۵۰۰۰	* ۱۳۴۶-۴۷
۵۳٪	۳/۰۰۰۰۰۰	۱۳۵۰-۵۱
۵۲٪	۳/۲۰۰۰۰۰	** ۱۳۵۱-۵۲

الف- مقایسه این ارقام با هدفهای برنامه های سوم و چهارم

هدف برنامه سوم این بوده است که در پایان این برنامه ۶۰ درصد از کودکان (۳) واجب التعلیم بمرسه بروند. این هدف با وجودی که محصلین تحت تعلیم سپاهیان را نیز شامل می نمود نیز جزو محصلین روستان رو به حساب آورده نشده است.

هدف برنامه چهارم این بوده که ۹۳ درصد (۴) کودکان ۶ تا ۱۰ ساله در شهرها و ۵۵ درصد در روستاها بتوانند به تحصیل اشتغال ویزند.

حال آنکه نسبت محصلین به کودکان واجب التعلیم نه تنها به هدفهای این برنامه ها نرسیده است بلکه از همین نسبت در سال ۴۵-۳ درصد کمتر نیز شده است.

ب- نظری به آینده

بحث از نظامی کردن تعلیم و تربیت و سواد آموزی در روستاها و هدفهای آن را بوقت دیگری میگرداریم و فرض می کنیم (فرض محال، محال نیست) که کودکان روستائی علیرغم فقدان امکانات بکار گرفتن آموخته های تعلیمات ابتدائی و متوسطه بوده است که طبق دستور سازمان مورد توجه بد ارزیابی قرار گرفته است.

(*) سال پایان برنامه سوم

(**) سال پایان برنامه چهارم

خود ، تعلیمات نیم بند را فراموش نمی کنند و با سواد می شوند .
 بنابراین ارقام منتشر (با وجود یک تاسی منته ورم کرده اند) نسبت سواد
 آموزان ابتدائی به کودکان واجب التعلیم از سال ۱۳۴۵-۴۶ تا سال
 ۱۳۵۱-۵۲ پایان برنامه چهارم در کاهش است . اگر این گرایش
 در سالهای آینده نیز برقرار باشد ، نه تنها هیچگاه بیسواری ریشه کن
 نخواهد شد ، بلکه با سواد ان به بیسواد ان جمعیت جوان کاهش نیز
 خواهد پذیرفت .

۲- تعلیمات متوسطه و عالی

در جدول زیر نسبت دانش آموزان و دانشجویان را بکل جمعیت از
 سال ۱۳۴۵ به بعد می خوانید :

(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)	(۶)
۱۳۴۵-۴۶	۵۸۵۴۰۸	۳۶۷۴۲	۲۵۸۰۰۰۰۰	۲,۲۹%	۰,۱۴%
۱۳۴۶-۴۷	۶۸۱۰۰۰	۴۷۰۰۰	۲۷۰۰۰۰۰	۲,۵۰%	۰,۱۷%
۱۳۴۷-۴۸	۷۸۶۰۰۰	۵۸۰۰۰	۲۷۸۰۰۰۰۰	۲,۵۰%	۰,۲۴%
۱۳۴۸-۴۹	۹۲۵۰۰۰	۶۷۰۰۰	۲۸۶۰۰۰۰۰	۳,۲۰%	۰,۲۳%
۱۳۴۹-۵۰	۱۰۲۶۰۰۰	۷۵۰۰۰	۲۹۵۰۰۰۰۰	۳,۴۰%	۰,۲۵%
۱۳۵۰-۵۱	۱۱۶۲۰۰۰	۹۷۰۰۰	۳۰۲۰۰۰۰۰	۳,۷۰%	۰,۳۲%

- (۱) سال
 (۲) تعداد دانش آموزان
 (۳) تعداد دانشجویان
 (۴) جمعیت ایران
 (۵) نسبت (۲) به (۴)
 (۶) نسبت (۳) به (۴)

اگر رقم مربوط به سال ۵۱-۱۳۵۰ را که يك افزایشی تناسب و بی مقدمهای را نشان میدهد - و معلوم است که نمیتواند صحت داشته باشد - کنار بگذاریم، در سه سال اول برنامه چهارم نسبت دانش آموزان به جمعیت افزایش یافته و از ۲/۵ درصد جمعیت به ۳/۴ درصد رسیده است؛ اما نسبت دانشجویان به جمعیت ثابت مانده است . در حقیقت سیاست آموزشی دولت نیز در جهت محدود ساختن تحصیلات متوسطه و خصوصاً عالی است (۶) در عین حال همچنان کارش تربیت کادرهای اداری است. و اگر بخواهیم تعداد دانش آموزان و دانشجویان را با جمعیت - گروههای سنی ۲۰ - ۱۳ و ۲۰ - ۲۵ ساله مقایسه کنیم خواهیم دید که نسبت دانش آموزان و دانشجویان به جمعیت گروه های سنی فوق ، رو به کاهش است .

اما برای همین تحصیلکرده ها نه کار وجود دارد و نه محیط آزاد کار. نتیجه این میشود که بخش عمده و کارآمد تحصیلکردگان خصوصاً در رشته های فنی که کشور بد آنها نیاز دارد راهی غرب میشوند .

تعلیمات فنی و حرفه ای کشور نه تنها رشد نمی کند بلکه بقول دکتر ناصر موفقیان (۷) : " در ایران غالب تأسیسات اجتماعی و فرهنگی از جمله تعلیمات حرفه ای قبل از آنکه ضرورت اقتصادی یا اجتماعی یا فنی آنها بروز کند ، تنها بخاطر پیروی از سازمان بندی های اجتماعی و فرهنگی کشورهای توسعه یافته بوجود آمده است " جهات عدم انطباق تعلیمات حرفه ای در تحقیق مؤسسه مطالعات اجتماعی اینطور ذکر شده است (۸) :

۱- عدم انطباق رشته های تعلیماتی و احتیاجات و اهمیت نسبی شعب فعالیت در مملکت .

۲- جنبه اداری و بوروکراتیک تعلیمات؛ بدین معنی که مدرسه - رابطه مستقیم با يك جامعه اقتصادی ندارد .

۳- تعلیمات خیلی جنبه نظری دارد و تعلیمات فنی با تعلیمات حرفه ای توأم نیست .

۴- تعلیمات فنی در ایران نه تنها مفید و موثر نیست و فاقد گسترش لازم میباید . بلکه نسبت به احتیاجات اساسی صنایع و شعب آن بی توجه است . اقداماتی که برای تقویت کارمندان اداری از قبیل حسابداری ، مدیر و کارشناس حسابداری و مانند آن انجام گرفته غیر کافی و غیر موثر بوده است .

نتایج ارزیابی تعلیمات حرفه ای در سالهای بعد نشان میدهد که نه تنها این عدم انطباق ها بر جا مانده است ، بلکه این ناهمگونی در حال رشد نیز میباشد (۸) . و اینک جدول تعلیمات در ایران و مقایسه آن با کشورهای دیگر :

<u>سال</u>	<u>هزارآموز</u>	<u>درصد نسبت آن به دانشآموزان</u>
۱۳۴۶-۴۷	۱۶۰۰۰	۷/۳۵
۱۳۴۷-۴۸	۱۹۰۰۰	۷/۳۵
۱۳۴۸-۴۹	۲۳۰۰۰	۲/۵
۱۳۴۹-۵۰	۳۱۰۰۰	۳/۰
۱۳۵۰-۵۱	۴۷۰۰۰	۴/۱۵

در اینجا هم اگر رقم مربوط به سال ۱۳۵۰-۵۱ را که افزایش بی تناسبی را نشان میدهد کنار بگذاریم ، تغییر نسبت ها بسیار ناچیز است و تازه صاحبان صنایع این فارغ التحصیلان را بد لایل ذکر شده در بالا بکسار نمیگیرند (۹) .

کیهان هوائی مقایسه ای میان ایران و چند کشور دیگر انجام داده است (۱۰) . لازم بتذکر است که ارقام کشورهای دیگر مربوط به سال ۱۹۶۱ یعنی ۱۳ سال پیش از این است . ما بر اساس همین ارقام مقایسه میکنیم

تا میزان عقب ماندگی ایران بهتر معلوم شود :

کشور	درصد دانش آموزان مدارس حرفه ای به کل دانش آموزان
ترکیه	۲۰ %
فرانسه	۲۴ %
مراکش	۲۶ %
شوروی	۵۳ %
یونان	۱۹ %
ژاپن	۵۵ %

بدین ترتیب بر خواننده روشن است که از لحاظ کمیت ایران در سال ۵۱-۱۳۰۰ (بر فرض صحت ارقام) بیای ترکیه و یونان و مراکش آنهم در ۱۱ سال پیش نتوانسته است برسد . از لحاظ کیفیت هم که مگو و میروسه وضع تعلیمات فنی و عالی از این هم بمراتب بدتر است : تعلیمات فنی عالی بیشتر متوجه رشته های خدمات فنی است .

با توجه باین داده ها ، این سؤال پیش می آید که با وجود عدم رشد نیروی انسانی فنی ، ایران چگونه توانسته است رشد صنعتی کند ؟ چگونه توانسته است رشد اقتصادی ایران به ۲۰ درصد برسد ؟ در حقیقت صنعت نیست که رشد می کند ، بلکه خدمات صنعتی رشد کرده است ، اقتصاد نیست که رشد کرده است ، صدور نفت و ورود واردات است یعنی فقر است که رشد کرده است .

اینک نگاهی به بودجه فرهنگ می افکنیم و تا ببینیم در دوره برنامه چهارم نسبت آن به کل بودجه های عادی و عمرانی و مؤسسات وابسته بدولت چه میزان بوده است و این نسبت ها در مقیاس با هزینه های

نظامی و انتظامی و نسبت آنان به کل بودجه تا چه حد و چگونه است .

جدول مقایسه بودجه فرهنگ (۱۱) و بودجه نظامی و انتظامی
و نسبت هر کدام به کل بودجه (ارقام به میلیارد ریال) (۱۲)

سال	بودجه کل (مجموع)	بودجه فرهنگ (۱۱)	بودجه نظامی و انتظامی	نسبت بودجه فرهنگ نسبت به کل بودجه	نسبت بودجه نظامی و انتظامی به کل بودجه
۱۳۴۷	۲۲۳/۲	۱۷	۰۷/۱	۷/۲۲	۳/۱۷
۱۳۴۸	۲۳۰/۴	۲۰	۱۰/۲	۸/۲۳	۳/۱۷۸
۱۳۴۹	۴۰۷/۶	۲۵۲/۳	۸۷/۳	۶۱/۴۰	۳۰/۲۶
۱۳۵۰	۴۸۷/۶	۳۰/۵	۱۰۰	۶/۴۸	۳۰/۲۰۸
۱۳۵۱	۵۴۸/۵	۳۸/۸	۱۳۲	۷/۵۴	۳۰/۲۷

با آنکه آن بخش از هزینه های نظامی را که جزو هزینه های عمرانی و اداری بقلم می آورند (از جمله هزینه سپاه دانش و سپاه بهداشت و را در بودجه های وزارت خانه های آموزش و پرورش و بهداشت و منظور می آرند) به حساب نیاورده اند ، نسبت هزینه های نظامی از ۱۹/۱ کل هزینه های دولتی (بخش دولتی اقتصاد ایران) در سال آغاز برنامه چهارم به ۲۴/۱ درصد در سال پایان برنامه افزایش یافته است . اما هزینه تعلیم و تربیت (که تازه بخشی از آن نیز هزینه های نظامی هستند) همه جهت ۶ درصد هزینه های بخش دولتی اقتصاد را تشکیل میداده است و تنها در سال پایان برنامه به ۷ درصد رسیده است .

و اگر هزینه های آموزش و پرورش را به بودجه اداری و بودجه آموزشی تجزیه کنیم و بودجه آموزشی را به بودجه های رشته های مختلف فنی و غیر فنی تجزیه نمائیم ، خواهیم دید که بودجه آموزشی در جمع ناچیز و بودجه فنی بسیار اندک است .

با توجه به این ارقام دولتی میتوان فهمید که چرا پس از ۶۲ سال که از عمر صنعت نفت می گذرد جامنه ایران محکوم به صدور نفت و موتاژ - فرآورده های صنعتی غرب است. و تازه اداره همان "صنعت" استخراج نفت و صدور آن را هم به عهده کمرسیوم گذاشته اند .

مآخذ و منابع به ترتیب :

- ۱- ارقام از سالنامه های بانک مرکزی سالهای ۴۶ تا ۵۱ ذکر شده اند .
- ۲- گروه های سنی را از تحقیق آماری مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی گرفته ایم و نسبت هائی را که از تقسیم محصلین به واجب التعلیم ها بدست آورده ایم با نسبت های مذکور در سالنامه های بانک مرکزی تطابق دارد .
- ۳- ۳۰۴۰۵ - درباره هدفهای برنامه های سوم و چهارم رجوع کنید به کتاب " سرمایه گذاری در کشورهای در حال پیشرفت" صفحات ۵۴ و ۵۵ و مقاله دکتر امید صدری تحت عنوان " مسائل و نیازمندیهای نیروی انسانی در ایران - مقاله تطبیقی وضع آموزشی " ص ۲۰ .
- ۴- جزوه وزارت آموزش و پرورش - نظام جدید آموزشی .
- ۵- مجله اطاق صنایع و معادن ایران شماره ۶ - اردیبهشت ۱۳۴۳ ص ۶۴ .
- ۶- مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی : تحولات وضع اقتصادی و رفتار کارگزاران اقتصادی - تهران ۱۵ خرداد ۱۳۴۳ . صفحات ۵۸ و ۵۹ و ...
- ۷- مجله اطاق صنایع و معادن ایران - شماره ۲۷ آبانماه ۱۳۴۶ و مجله اطاق صنایع و معادن ایران ، دوره جدید ، شماره ۲ شهریور ۱۳۴۷ صفحات ۴ و ۵ .
- ۸- دکتر صادقی بزرگر : سرمایه گذاری در کشورهای در حال پیشرفت

ص ۵۴ و کیهان هوائی ۲ مه ۱۹۶۸ .

۱۰- کیهان هوائی ۲ مه ۱۹۶۸

۱۱- ارقام جدول از رفتار بودجه سالهای ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و

۵۱ ذکر شده اند .

۱۲- بودجه فرهنگ مجموع بودجه های آموزشی اعم از آموزش عالی (دانشگاه ها و مؤسسات عالی وزارت علوم) و آموزش ابتدائی و متوسطه و سپاه دانش) و وزارت فرهنگ و هنر و تربیت بدنی . . . است .

* - صوت الثورة ارکان جنبه خلقی آزاد بیخشم عمان و خلیج عربی *

شماره ۱۰۸ تحت عنوان ژوئن ۶۳ مقاله ای نوشته و در آن بشرح قیام ۱۵

خرداد پیکر اخته و از جمله به مسائل زیر اشاره کرده است

نقش علماء در این قیام و در راه س ایستادن آقای خمینی

تظاهرات عاشورای ۶۳ در تهران ، اصفهان ، مشهد ، شیراز ، تبریز ، و سایر

شهرها .

درستگیری آقای خمینی .

اوج گیری تظاهرات مردم و مقابله مردم با سنگ و چوب بانیره های

تاندان مسلح دولت .

شهدای ورامین در سریل باقرآباد و ۱۵ هزار شهید آنروز .

در ریایان اضافه میکند از آنروز بعد خلق ایران متوجه شد که بدون

سلاح نمیتوان با دولت مقابله کرد و این نقطه عطفی در تاریخ جنبش

خلق بود .

نظرات و تقاضات خوانندگان

در فاصله انتشار اسلام مکتب مبارز شماره ۱۷-۱۸ تا این تاریخ انتقادات و نظریات گوناگونی چه از طرف انجمن های وابسته به اتحادیه و چه از طرف گروه های اسلامی دیگر و افراد بما رسیده است . ما آن انتقاداتی را که مربوط به چهارچوب کلی مکتب بود سعی کردیم در این شماره تا آنجا که مقدور و عملی است برطرف سازیم و نیز نظریات و انتقادات مربوط به مقالات مختلف را برای نویسندگان مطالب فرستادیم تا در آینده مورد توجه قرار گیرند .

* * * * *

از اروپا

* مجله مکتب مبارز و سایر نشریات رسید . مجله مکتب مبارز بسیار عالیست . مطالب بسیار خوب و مفید تهیه شده بود . فکر میکنم در رشد فکری جوانان و طبقه روشنفکر تأثیر خوبی خواهد داشت و باسلام یادید دیگری نگاه خواهند کرد و چهره واقعی اسلام را خواهند شناخت

* من تمامی مطالب اسلام مکتب مبارز شماره ۱۷-۱۸ را عموماً و قسمت نظریات و انتقادات خوانندگان را خصوصاً مطالعه نمودم و باین دلائل که عرض میکنم متأثر شدم نامه ای برایتان فرستادم که در آن از شدت پیچیدگی و سختی يك مقاله که در یکی از شماره های پیشین مکتب مبارز آمده بود و چندین بار هم سعی کرده بودم که آنرا بخوانم و بفهمم آن بی بهرم موفق نشده بودم انتقاد نموده بودم اما این بار با خواندن همان نظریات و انتقادات مشابه راجع به مقالات آقای موسوی

دریافتیم که در این گرفتاری من تنها نیستم و اکثریت عظیم خوانندگان شما در ایران هم با من همدردند و من با توجه دقیق به اظهارات ایشان این دلائل را عرضه میدارم قطعا هیچیک از خوانندگان منکر محتوای ارزنده مقالات آقای موسوی نیست ولی بسبب حاکمیت فرهنگ ارتجاعی از هائی که بقدر کافی رشد نکرده اند چنین مقالات دشواری را در عین آموزنده بودن نمیتوانند درک کنند اگر آقای دکتر علی شریعتی هم چنین روشی را دنبال میکردند آیا واقعا بینش جدید و خلاصه اسلام شناسائی نوین و راستین ایشان میتوانست اینطور همگانی شود و حرکت نهضت اسلامی ایشان حتی از تنگنای محدود ایران هم گذشته و بخارج نیز راه یابد ؟

* برادری با اسم مستعار "تنها" برایمان مینویسد :

با اهدآ سلام موفقیت شمارا در هدف مقدس خدمت به جامعه بشریت بوسیله شناخت تعالیم مقدس اسلام آرزو میکنم . مجله شماره (۱۸-۱۷) را در مورد مصاحبه آقای قذافی رئیس کشور لیبی با مخبر مجله لوموند خوانتم در حالیکه برای من سؤالات بیشماری در مورد آقای قذافی پیش آمد و آنچه برای من تعجب انگیز است این است که نحوه درج آن مصاحبه بوسیله مجله مکتب مبارز بنظم تأیید آقای قذافی است . حال میخواهم در مورد اعمال آقای قذافی سؤال نمایم که آیا ایشان رهبری در خور تأیید هستند یا نه ؟ آقای قذافی در تفسیر چند آیه قرآن که بوسیله سفارت لیبی در کشورهای اروپائی توزیع شد تفسیرهای ناروائی از چند آیه نموده اند که اگر تا کنون این جزوه را مشاهده نکرده باشید لازم است حتما دریافت نمائید

مکتب مبارز -

نسبت به درج مصاحبه مخبر لوموند با قذافی در

مکتب مبارز انتقادات دیگری بما رسیده است

در جواب به این انتقادات و هم در پاسخ به سؤالات برادرمان
"تنها" لازم میدانیم توجه همگی را به دو نکته جلب کنیم:

اولا - ما در مقدمه ای که بر این مصاحبه نوشته ایم هدف خویش
را از درج آن صریحا بیان کرده ایم و لزوما یک بار دیگر در اینجا آنچه
را گفته ایم تکرار نمیکنیم:

"در میان و درگیر دو قدرت مسلط، باید بخود بازگشت. باید خود
شد. باید موازنه عدمی را شیوه کرد. آموزش قرآن اینست؛ در آنروز که
شبه جزیره عربستان میان دو قدرت روم و ایران وضعی را داشت که امروز
کشورهای اسلامی میان غرب و روسیه دارند، یک سوره قرآن، سوره روم به
راه رسمی اختصاص یافت که اتخاذ آن موجب پیروزی مسلمانان بر هر
دو قدرت گردید. در وابستگی جز شکست، جز زبونی و جز تن دادن به
سلطه قدرت ها، جز تبدیل شدن به "دون انسان" هیچ چیز و هیچ
امیدی وجود ندارد. در استقلال، در خود شدن، در بخود بازگشتن
نه هم امید پیروزی هست بلکه تنها راه آزادی و بهروزی است. . . ."

و مصاحبه فوق نشان دهنده چنین اصل اسلامی بود، و شنیدن آن حتی
از زبان یک حاکم نالایق و . . . (اگر فرضا بر این صفات بگذاریم) باید
یک بار دیگر ما را بخود آورد و مستقل سازد و نه تن دادن به وابستگی
همیشگی.

ثانیا - درج یک مصاحبه با یک رئیس کشور، دلیل بر تأیید و یا مخالفت
با او نیست، چه این کار مستلزم داشتن شناخت کافی و کامل نسبت به
آن فرد است و ما متأسفانه تا این تاریخ از این شناخت نسبت به قذافی
برخوردار نیستیم.

* در مقاله اول زیاد روی آگاهی اسلامی و حمله تهاجمی سربازان
عرب از دیدگاه اسلامی تأکید گشته و حتی بیان شده که خواسته های جنگی
آنها تا این حد شدید بود که حاضر شدند با کمبود اسلحه باین جنگ
دست بزنند. در صورتیکه این مطلب نمیتواند واقعیت داشته باشد، زیرا

داشتن آگاهی از اسلام مسبب آن خواهد شد که حکومت‌های غیر اسلامی کشورهای عربی وضع نا بسامان خویش را نابود کرده و قدم های اولیه را در راه شناخت و و قطب مسلط غرب و شرق بکار برند و از تسلط آنها رها گردند...

از افغانستان

از خواهران و برادران خویش و هم‌چنین گروه های اسلامی در این گوشه از جامعه اسلامی نیز نامه های فراوانی دریافت شده است که ما فقط قسمتی از یکی از این نامه ها را در اینجا می آوریم.

برادران و خواهران مبارز! سلامهای گرم و درود های شایسته و فراوان ما را بپذیرید .

خوشبختانه امروز کوششهای اساسی و دامنه داری بوسیله نسل آگاه و متعهد مسلمان در سراسر کره زمین بخاطر احیای فرهنگ و سنن اصیل اسلامی با شدت بیشتر ادامه دارد ، و تلاشهای پیگیر و بیدریغانه از طرف افراد ، گروهها و سازمانهای اصیل اسلامی در جهت معرفی مکتب اسلام و بسط و گسترش آن در بین توده های عظیم مردم جهان جریان دارد ، و همچنین مجاهدات مداوم و خستگی ناپذیریکه بوسیله مسلمانان آزاده و افتخار آفرین برای محو کلیه عوامل انحطاط و پشیمانی ملت اسلام انجام داده میشود ، ما را به پیروزی نهائی اسلام و شکست قطعی ارتجاع و استعمار جهانی نوید میدهد .

بدون تردید " اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن های اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا " نمودار درخشانی از این مجاهدات مقدس و پیکار عادلانه بشمار میرود . جای افتخار است که این سازمانهای اصیل اسلامی از آغاز فعالیتشان تا کون گامهای علمی و مؤثری در راه شناسائی سیمای واقعی اسلام عزیز و معرفی جهان - بینی آن داشته اند . همچنان موضعگیری این سازمان همواره در برابر ارتجاع و... قدرتهای استعماری عمومی و مستحکم بوده و از حریسم

مقدس اسلام و از منافع کلیه زحمتکشان دفاع نموده است و همیشه نقش ارزنده ای را در زمینه حمایت از جنبش های آزادی بخش مملکت ستوده و اسیر ایفا مینماید .

مجله وزین " اسلام مکتب مبارز " علیرغم آنهمه موانع و محدودیت هائیکه در راه رسیدن و پخش آن وجود دارد ، روز بروز در بین ملت مسلمان افغان محبوبیتی بیشتر کسب نموده و بر شماره گروندگان آن افزوده میشود . بعقیده ما مجله وزین " اسلام مکتب مبارز " یگانه نشریه اصیل اسلامی است که اسلام و جهان بینی آنرا بشکل واقعی و مترقی آن بجهانیان عرضه و پخش میدارد . ما از زمانیکه با این مجله وزین آشنا شده ایم ، در خود یک دیگر گونی عمیق احساس مینمائیم



« . . . امروز چطور می توانیم ساکت و بیکار بنشینیم و ببینیم
عده ای خائن و حرامخوار و عامل بیگانه بکمک اجانب و بزور سر
نیزه ، ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده اند
و نمیگذارند از حداقل نعمتها استفاده کنند ؟ وظیفه علمای
اسلام و همه مسلمانان است که باین وضع ظالمانه خاتمه بدهند
و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است
حکومت های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل
دهند »

از آیت الله خمینی در
کتاب حکومت اسلامی

برگی از تاریخ

از خاطرات سید جمال الدین اسدآبادی
بقلم آقای حاج سید غلامرضا سعیدی*

خوانندگان ما هر يك كم و بيش راجع بشخصيت برجسته و نافذ
مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی که در دوران اخیر
یکی از مفاخر شرق شناخته میشود اطلاعاتی دارند ولی چون تصور میکنم
خاطراتی که از این مرد بزرگ اخیراً در دسترس نگارنده قرار گرفته است
برای اغلب و اکثریت افراد قابل استفاده باشد لهذا قسمتی از آنرا که یکی
(از معصین مرحوم سید) نقل کرده و صاحب کتاب فیض الخاطر اقتباس
نموده است تلخیص و ترجمه نموده و در معرض مطالعه خوانندگان میگذارم.
۱- همانطور که بدبختانه امروز نزد اشخاص بیخاصیت و در خیلسی
از محافل دینی معمول است که میگویند "ما در سیاست مداخله نمیکنیم"
مرحوم سید جمال الدین وقتیکه با آن افکار بلند و آرزوهای وسیع وارد کشور
مصر شد برنامه جمعیت "ماسونیه" را که در سر لوحه آن نشر:
"حریت - اخوت - مساوات"
قید شده بود ملاحظه نمود و آنرا پسندید و باینجهت بآن جمعیت

*) نقل از جزوه "دو نامه و خاطراتی از سید جمال الدین اسدآبادی"
کتابفروشی حافظ تهران (نسخه موجود بسیار قدیمی و فاقد تاریخ انتشارست)

پیوست و کارت عضویت گرفت .

روزی وارد انجمن شد و در صف مستمعین نشست، سخن ران پشت
میز خطابه قرار گرفت و در ضمن سخنرانی اظهار نمود :

" ما در سیاست دخالت نمیکنیم ! "

مرحوم سید جمال الدین از شنیدن این سخن بر آشفت و گفت: چطور
میشود در برنامه جمعیتی حقوق آزادی و برادری و برابری قید شده
باشد با اینحال شخص برای تحصیل آزادی و حقوق مقصوبه خویش
هدایش را بلند نکند ؟

هر گاه چنین است من با این جمعیت کار نمیکنم ، بدینجهت از عضویت
کار گرفت و شخصا شروع بتأسیس انجمن سیاسی دیگری کرد .

۲- روزی در انجمن " ماسونیه " میخواستند برای یکی از افراد حزب
اعانه ای جمع آوری کنند ، مرحوم سید پرسید: " آیا این شخص مریض است ؟
گفتند خیر .

پرسید آیا سالم و تندرست است ؟

گفتند: بلی .

آنگاه فرمود :

تندرستی و خواری گدائی ؟ هیچگاه این دو امر در وجود
یکفر انسان جمع نمیشود !

۳- همینکه مرحوم سید جمال الدین را از مصر تبعید کردند عدای
لزد و ستانش او را تا حدود کانال سوئز بدرقه کردند و هنگام وداع مبلغی
پول بعنوان قرض باو اهدا نمودند و خواهش کردند که این هدیه را از
آنان بپذیرد ، لیکن او از پذیرفتن امتناع نمود و فرمود: شما باین پول
بهتر احتیاج دارید زیرا شیر هر جا برود شکارش را بدست میآورد !

۴- همینکه در سال ۱۸۹۲ مسیحی (۵۵ سال قبل) سلطان
عبد الحمید مرحوم ، سید را باستانه دعوت کرد در هنگام ورود یکفر از
آجود انهای سلطان جلو آمده و پس از عرض احترام پرسید :
حضرت آقا! صند و قهای شما کجاست ؟

— غیر از صندوق لباس و صندوق کتاب چیزی همراه ندارم .
— بسیار خوب ، بفرمائید آن صندوقها کجاست که بگیرم ؟
— صندوق کتاب اینجا است (در حالیکه به سینه‌اش اشاره میکرد) و
صندوق لباس این جا است (با اشاره بجهه ای که در بر داشت) .
سپس اضافه نمود که در اوایل دوران مسافرت دوست لباس همراه
داشتم اما چون دچار تبعیدهای متوالی شدم احساس کردم که لباس
اضافی زاید است در اینصورت با همین یک ست لباس که پوشیده ام می-
سازم تا کهنه شود آنوقت عوض خواهم کرد .

۵ - سلطان عبدالحمید منصب شیخ الاسلامی را به مرحوم سید عرضه
داشت و لیکن او نپذیرفت زیرا معتقد بود و اظهار میکرد که این مقام
ارزشی ندارد مگر اینکه بوسیله آن نظام اجتماع را بتوان تغییر داد و
در سایه این عنوان اصلاحاتی بعمل آورد و بهمین مناسبت میفرمود :
" وظیفه مرد دانشمند این نیست که دارای منصب معین و حقوق
خاصی باشد بلکه وظیفه عالم ، ارشاد و تعلیم صحیح است و مقام او اقتضا ،
بلکه الزام دارد باینکه علوم مفیده را خوب بیاموزد و علم را با عمل نیک
مقرون گرداند .

۶ - مرحوم سید نسبت بمرحوم شیخ محمد عبده خیلی علاقمند بود و
همیشه هوش و فضیلت او را میستود و هر وقت از او یاد میکرد میگفت :
" دوست من شیخ "

مرحوم سید عبد الله ندیم که مردی دانشمند بود و با مرحوم سید خیلی
معاشرت میکرد و اغلب نزد او بسر میبرد ، روزی گفت :
" نسبت بشیخ محمد عبده خیلی اظهار لطف میکنید و ستایش زیادی
در باره او میفرمائید و سایر اشخاص را به عنوان " رفیق " و " آشنا " معرفی
میکنید " . سید تبسمی کرد و فرمود :

" شما نیز آقای عبد الله دوست من همتید ، با اینحال فرق بین شما
و شیخ زیاد است ، زیرا او در هنگام سختی دوست من است ، ولی شما

در حال آسودگی". مرحوم ندیم با شنیدن این سخن سکوت کرد.

۷- مرحوم سید بعقیده، داروین که طرفدار "فلسفه" تنازع بقا" بود میخندید و این نظریه را ریشخند میکرد و میگفت:

"بقائی که مطلوب خاطر همه متفکرین و عقلاست فنا پذیر نیست و هیچگونه نزاعی ندارد بلکه چیزی که مورد تنازع است فنا پذیر میباشد زیرا نزاع کننده و مورد نزاع و طرف نزاع همه فانی میشوند و مقدرات همه یکسان است پس پائین دلیل بهتر این است که فلسفه، داروین را تنازع فنا بنامیم، نه تنازع بقا!"

اشخاصی در این زمینه بزمرحوم سید خرده گرفتند و گفتند: "آیا عقیده دارید که جهان تمدن همه و همه در این نظریه بخطا رفته اند؟ پاسخ داد:

جهان تمدن چیست؟ آیا غیر از شهرهای بزرگ و بناهای مرتفع و قصر مجلل و با شکوه و کارخانه های عظیمی که پنبه و ابریشم را با رنگهای گوناگون بصورت پارچه بیرون میدهند و غیر از معادن و کانهای مختلف و احتکار سرمایه داران سرمایه های گزاف را، و غیر از اختراع توپ های مهیب و بمب ها و کشتیهای مخرب و سایر ابزاریکه برای آدم کسی بوجود آورده اند چیز دیگری است و آیا ملک راقیه و متمدن امروز جز بداشتن این اشیاء بجیز دیگری افتخار دارند و آیا در غیر این مورد مسابقهای گذاشته اند؟

در این صورت اگر همه این اختراعات و اکتشافات و همه مصالح و منافع حاصله از آن را در یک کفه بگذاریم و جنگها و مصائب و عواقب شوم و نتایج حاصله آنها در کفه ای دیگر، قطعا کفه سنگین تر همانست. خواهد بود که وسائل تخریب در آن گذاشته شده است.

در اینصورت چنین ترقی و دانش و تمدنی جز انحطاط و مصیبت چه معنی و ثمری دارد؟ و البته چنین دستگامی جز جهل و وحشیگری صرف

نتیجه و بهره ای نخواهد داشت و با مجهز شدن باین نوع وسایل مخرب ، انسان بیچاره بعالم حیوانیت سوق داده خواهد شد .

آیا هیچوقت شنیده اید سیمصد هزار افعی در مقابل سیمصد هزار افعی دیگر صف آرائی کنند و نیش خودشان را ببدن یکدیگر فرو برند و یکدیگر را بکشند ؟

یا اینکه هرگز دیده اید شیرها با یکدیگر بستیزه برخیزند و خون - همدیگر را بریزند و گوشتشان را بخورند ؟ در اینصورت تصدیق خواهید کرد که آنچه فعلا جهان دارد و در صد افزون کردن آنست ، مدنیست و علم نیست بلکه جهل است و تو حش !

* * * *

صرف نظر از خاطرات فوق جماعات حکیمانه ای از سید جمال الدین روایت کرده اند که در موقع مناسب بیان میفرمود و اینک قسمتی از آن را در اینجا ذکر میکنیم !

میگویند مرحوم سید هر وقت میخواست سوگندی یاد کند میفرمود :

" بعزت حق و بسر عدالت قسم "

و از اوست که فرمود : حقایق با نیروی اوهام از بین نمیروند . هرکس اگر فقط به داشتن عمر زیاد خود را بر دیگران برتری دهد او را سفیه بدانید . افتخار کردن به گفتار خالی در مقابل عمل دیگران باطل و ضایع است . جز اشخاص ضعیف النفس هرگز کسی بقدرت و زور ایمان نمیآورد .

تطویل مقدمه ، غالبا دلیل بر فساد نتیجه است . هرکس بدون ارتکاب گناهی از ملوک بترسد او را بیچاره و بینوا بدانید . اسراف در نیروی بدنی از اسراف در پول زیان آورتر است .

اجزای پراکنده در اثر فشار و تضییق بیشتر بیکدیگر نزدیک میشوند .

بدترین اوقات وقتی است که جهال پرگوئی میکنند و عقلا ساکتانند .
در مشرق زمین ادباً تا زمانی که زنده اند در ردیف مردگان محسوب
میشوند و همینکه از میان رفتند زنده میگردند ! !
زنجیر و قیدی که بر بدن انسان میزنند از قیدی که بر عقول و افکار
میزنند سبکتر است .
درخت محکم و قوی در برتر میوه میدهد .
سگن است در جوانی دانشمند شد ولی تجربه جز در پیری بدست
نماید .



* * * * *
* . . . ایثار ، فرمانی است برای بخشیدن همه چیز *
* و گرفتن هیچ چیز ، یعنی : ای فرد ! بمیر تا دیگران بمانند . *
* اسارت را بپذیر ، تا دیگران به آزادی برسند . زندگیت *
* را در خدمت مردم ، به رنج و بدبختی و محرومیت ، و *
* دور شدن از همه لذت ها بگذران ، و همه بدبختی ها *
* را استقبال و تحمل کن ، تا نسل بعد و نسلهای *
* بعدی بتوانند خوب زندگی کنند *
* از سلسله در سبهای اسلامشناسی *
* دکتر علی شریعتی *
* در قسمت اصول اخلاق اسلامی *
* * * * *

استعمار را بشناسیم *

"پس از تبعید سید جمال الدین نقشه دیگری طرح شد، نهایت پیش آمد جنگ بین المللی اول، مانع تسریع اجرا آن گردید. اینک قسمتی از ترجمه نطق لارڈ کیچنر * وزیر جنگ انگلیس را از جریده * ملی نیوز که تقریباً سی سال پیش انتشار یافته بود در این مقام نقل مینمائیم تا معلوم شود که دشمنان اسلام و قرآن چه اندیشه هائی در باره مسلمانان عالم داشته و آرند و معنای کریمه شریفه " ان یظهر و اعلیکم لا یرقبوا فیکم الا و لانه " بحقیقت مشهور مسلمانان عالم گردد. اینست خلاصه ترجمه نطق : ما ائتلاف مثلث " انگلیس، روس، فرانسه " :

قریب سیصد سال است که تمام صعوبات و مشقات را متحمل گردیده و در راه ترقی انسانیت و تسهیل وسائل حیات و معیشت بشریت کوششها کرده ایم و بانواع و اقسام کشفیات فنیه و اختراعات علمیه موفق شده و اصلاح قوانین ملل و حکومت امم نموده و تعیین حدود حاکمیت و محکومیت که اساس هر نحو رفاهیت و هر نوع آزادی و حریت است از قوت بفعلیت آورده ایم بنابراین تمام عائله بشری منت دار و وظیفه خوار خوان احسان ما هستند اگر افراد بشر چشم بصیرت و قوه عقل و انصاف داشته باشند خواهند دید که سیادت و آقائی ما بر آنها یک امر بسیار مبرهن شرعی

(*) نقل از کتاب حدیقه الرضویه صفحات ۴۹ تا ۵۱ .
(**) لرد کیچنر LORD KITCHENER وزیر جنگ انگلستان تقریباً در سال ۱۹۱۵ در دریای شمالی در یک رزمناو غرق شد . این شخص موقعی هم نایب السلطنه هندوستان بوده .

و عقلی بلکه از ساده ترین قوانین طبیعه است. بعضی از اقوام آسیائی و افریقائی میگویند ما بیدار شده ایم باید حقن خودمان را از روس و انگلیس و فرانسه که مالک اسلامیه را تملك کرده اند مطالبه نمائیم. عجب! اینان چه حقی دارند، آیا حقی غیر از قوت و غالبیت در فطرت اشیا و طبیعت کائنات هست؟ آیا ضعیف را غیر از اضحلال و جزایوی شدن حقی میتوان تصور نمود؟ آیا مریض را غیر از موت و فنا نصیبی هست؟ اگر اینها را مهلت دادیم و از اتحاد اسلام نتیجه گرفتند چه خواهد شد. از اینها گذشته آزادی مذهب در مستعمرات یعنی چه! ما اگر بدقت نگاه کنیم می بینیم راهی که پدران مذهبی و کیشها و روحانیهای ما در قرون وسطی گرفته بودند اگر چه خیلی شدید و برخلاف رفیق و نری بود لکن بسیار مناسب و شایسته بود. این فکری که کیشهای تازه نموده اند که ما در مستعمرات برای اطفال چهار پنجساله مدارس مذهبی باز نموده و پدرها را جبر کنیم که اولادشانرا بدست کیشها بدهند فکریست بسیار عالی و شایان تقدیر و کیشها یک فعه دیگر ما را رهین منت فرموده بودند که خیلی منتفع شدیم که در اثنای تبشیر هر که نصرانیت را قبول نمیکرد بشبهات ملاحظه و طبیعین او را لامذهب و بیدین صرف میکردند. در حقیقت لامذهبین و فرنگی مآبان مشرق لاعن شعور عجب کارهایی بزرگ برای ما صورت میدهند. نفع اینان بعالم نصرانیت از نفع ملانمایانیکه در بلاد اسلام منتشر، باعمال ناشایسته عوام را از دیانت اسلام منزجر میسازند کمتر نیست. با اینهمه اولین وسیله محو مشرق و بقای حکومت مشرعه ما در آن سرزمین محو اسلام و قرآن است بهمان ترتیب که پطر کبیر PIERE LE GRAND و کلاستون GLADSTONE و سالیسبوری SALISBURY توصیه نموده و سر ادوارد گری SIR EDWARD GREY و ساژانوف SAZANOV او را تعقیب کرده اند فعلا اجرای این ماده قانونی وظیفه دول ائتلاف مثلث است. ماده اول بستن تمام مدارس و مکاتب آنها باین معنی که مسلمانها حق نداشته باشند که الفبای هیچ

قوی را بنویسند و بخوانند بلکه باید عموماً جاهل بقرائت و کاتب باشند مگر بطوری که کمیشان صلاح دانند .

ماده دوم - هیچ قانونی از قوانین اسلام مثل نکاح و طلاق و مواریث محترم نبوده باشد .

ماده سوم - مسلمانها از تمام حقوق مدنی محروم باشند .

ماده چهارم - مسلمانها باید تمام امتیازات مذهبی و جنسی خود را بعد از ربع قرن ترک نمایند .

ماده پنجم - دول ائتلاف مثلث در اجرای این مواد قانونی در حق مسلمین متفق بوده و همدیگر را بهر نحو که ممکن است مساعدت نمایند .
اگر قوانین مجری شود و این علاج بر الساعه بمسلمانان خورانیده شود بلا شبهه در نصف قرن دیگر از تمام شرور و مفسد آنها آسوده خواهیم بود و گرنه سیصد و پنجاه میلیون مسلم تا ابد بحالت خواب نخواهد ماند و بعد از بیداری دیگر معالجه ممکن نخواهد بود و وصایای عقلی ما عظیم و زحمت کارکنان ما بی نتیجه خواهد بود و اختلاف در تقدیم و تأخیر هدم کعبه و تخریب مدینه بر استیلاي اسلامبول هرگز از اجرای مواد مذکوره مانع نتوان بود . حل این مشکل بسیار آسان است و قابل اعتنا نیست .

* * * * *

كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَّ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا
دشمن ستمگر و یاور و پشتیبان ستم دیده باشید .
از وصایای علی (ع) به
دو فرزندش

از جهان اسلام

دومین کنفرانس "سران" کشورهای اسلامی در ماه فوریه ۱۹۷۴ در لاهور تشکیل شد. این کنفرانس نسبت به اولین کنفرانس "سران" که در سیپتامبر ۱۹۶۹ در ریاض تشکیل شد (۱) از جهاتی مواضع مترقیانه تری در برخورد به برخی از مسائل اتخاذ کرد. اولین کنفرانس بعثت ماهیت ترکیبش: ایران، مراکش، اردن، عربستان سعودی و سایر دولتهای ارتجاعی (دول مترقی در اقلیت بودند) نتوانست قدمی در جهت برآوردن خواسته های اسلامی بردارد، که البته امری طبیعی بود. آقای خمینی در مصاحبه ای با خبر روزنامه الجمهوریه بدرستی فرمودند "کنگره عالی اسلامی که در ریاض منعقد گردید منشأ خدمتی بسود مسلمانان نشد بلکه بدشمنان اسلام کمک کردند" (۲).

علت تضاد تصمیماتی مغایر با خواسته های کنفرانس اول در مورد مسئله فلسطین، شناختن سازمان آزاد بیخس فلسطین بعنوان تنها نماینده خلق فلسطین، تأیید مبارزات ضد استعماری در قاره سیاه، موضع تقریباً ضد اسرائیلی، تأیید مبارزات خلقهای جهان برای بدست آوردن استقلال سیاسی - اقتصادی، ^{محلوم} ^{کردن} آمریکا بعثت کمکهایش به اسرائیل - اگرچه در حرف - رامیایستی در رشد مبارزات انقلابی در جوامع اسلامی خصوصاً فلسطین تغییر موازنه قدرت

(۱) مکتب مبارز شماره ۷ تفسیری از کنفرانس اول سران اسلامی در ریاض آورده است. خوانندگان بدان رجوع کنند.

(۲) خمینی و جنبش ع ۸۵

در کفرانس سران بمسود کشورهای نسبتاً مترقی و تغییر قد رتبه‌ها در سطح جهانی
 برفع نیروهای نسبتاً مترقی و جستجو کرد .

روزنامه ضای اسرائیلی با اظهار دل‌تنگی از "تقویت جناح افراطی" در
 زمین کفرانس "سران" کشورهای اسلامی نظریاً راتایید کردند . (۱)
 در این کفرانس دولتهای ارتجاعی عربستان سعودی، مصر، ایران، اردن
 مراکش اندونزی مالزی و از افراطی شدن کفرانس بشدت جلوگیری
 میکردند و حتی موفق شدند مسئله رابطه ایران و ترکیه را با اسرائیل مسکوت
 گذارند و از صحبت درباره وضع مسلمانان در فیلیپین (۲)، تایلند، ایترو و
 حبشه جلوگیری کرد و بهمین ترتیب از طرح مسئله ظفار و خالت نیروهای
 مسلح دولتهای ارتجاعی در این منطقه جلوگیری کنند .

دولتهای ارتجاعی شرکت کنند ه کوشش میکردند محتوای سیاسی و معرقی
 کفرانس را از بین برد و بیشتر کفرانس را مشغول به بر نامه های انحرافی
 مالی و ایجاد صندوق "اسلامی" بانک بدون ربا (۱۱) و امثالهم سازند .
 از جمله وزیر امور خارجه ایران اعلام کرد که کشورش از اولین کشورهاییست
 که بعد از لارفتن قیمت نفت اقداماتی در جهت کمک به ملل جهان سوم
 کرده است - اشاره به پرداخت ۲ میلیارد دلار به بانک بین المللی و
 (بتوصیه آمریکا) - در این موقع ایدی امین رئیس جمهور اوگاندا آرزو کرد
 که این پولها در خدمت کشورهای اسلامی قرارگیرد . یا سرعرفات بدون درنگ

(۱) اطلاعات ۶ اسفند ماه ۱۳۵۲ تحت عنوان "انعکاس قطعنامه لاهور در
 اسرائیل" .

(۲) لوموند ۲۵ و ۲۴ فوریه ۱۹۷۴

و با قاطعیت از کشورهای اسلامی خواست که در صندوق اسرائیل نیفتند، (۱)

کفرانس پیامی از نخست وزیر جمهوری خلق چین دریافت کرد که در آن "موقفیت کفرانس را در اتحاد مسلمانان و تقویت نبرد ضد امپریالیستی، استعماری و ضد صیونیستی مسلمانان را خوانستار شده بود (۲) .

آژانس مطبوعاتی ویتنام شمالی بنقل از روزنامه "سپان" در آن "اعلام داشت "خلق ویتنام موافق با اهداف کفرانس اسلامی لاهور بوده با علاقه کوششهای بکاربرده در راه تقویت همبستگی پیکارجویانه کشورهای اسلامی را در نبرد علیه امپریالیسم دنبال میکند .

"نبرد مسلمانان برای استقلال و آزادی، قسمتی از تمامی نبرد عادلانه جهان سوم علیه امپریالیسم استعمار و استعمار نو برهبری آمریکا است ."

در پایان کفرانس در قطعنامه صادر شد . اولی راجع به خاورمیانه و فلسطین و دومی در رابطه با اورشلیم بود . در آخرین روز نیز یک بیانیه نهائی و یک قطعنامه اقتصادی صادر شد .

در همین کفرانس اسلامی لاهور کشورهای زیر شرکت کردند : الجزایر ، اردن ، سوریه ، بحرین ، مصر ، کویت ، لبنان ، عمان ، قطر ، سودان ، جمهوری موزمبیک و خلقی یمن جنوبی ، لیبی ، مراکش ، عربستان سعودی ، کینه مالی ، موریتانی ، نیجر ، سنگال ، سیرالئون ، سومالی ، چاد ، گابون ، گامبی کامرون اوگاندا ، ولتای علیا ، جمهوری کینه بیسائو ، افغانستان ، اندونزی ، پاکستان ترکیه ، مالزی ، ایران ، بنگلادش و هیئتهائی نیز از سازمان آزاد پیخش

(۱) لوموند ۲۶ فوریه ۱۹۷۴

(۲) المجاهد ۲۳ فوریه ۱۹۷۴

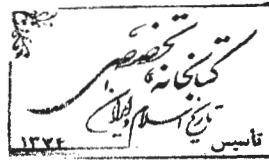
فلسطین جنبش آزاد بیختر اریتره وعده ای دیگر از جنبشهای آزاد بیخش
آفریقای . عراق نیز بعنوان ناظر در جلسه ت شرکت کرد .

در پایان بدین نکته باید بد رستی تکیه کرد که چنین کنگره هائی
را هرگز نمیتوان ونباید بعنوان یک اجتماع کاملاً مترقی واسلامی پذیرفت اما
آنچه که باید بد ان تکیه کرد همان نکته ایست که در آغاز همین مطلب آمد
وآن اینکه جریان چند روزه این کنگره تفوق نیروهای انقلابی را بر عناصر
ارتجاعی اثبات کرد و چشم اندازی امید بخش برای نیروهای انقلابی مسلمان
— در تشکیل کنگره واقعی اسلامی — داشت . بامید آنروز !

XXXXXXXXXXXXXXXXXX

حبشه توسط حکومت ارتجاعی آن کشور به پایگاه امپریالیسم آمریکایی
واسرائیل در قاره سیاه تبدیل شده است . نیروهای اسرائیلی دوبار یکی
در سال ۶۷ و دیگری در سال ۷۳ بشکل وسیعی از خاک این کشور بیسرای
حمله به کشورهای عربی در حال جنگ استفاده کردند همچنین این کشور
سالهاست که پشت چپه مزدوران جنگی کمپانیهای جنگ افروز غربی میبا
که در جنوب سودان به نفع امپریالیسم مشغول خونریزی میباشند (۱)

(۱) در حدود دو سال است که دولت سرهنگ هنری بارمیران شیورش
را قرار داد متارکه بسته و تمام مزدوران خارجی را که در زندان بودند
آزاد ساخت .



همچنین حکومت هیلا سلاسی مدت چندین سال است که اریتره را با کمک کشورهای عربی بزور اشغال و مشغول قتل‌عام اهالی این سرزمین اسلامی می‌باشد (۲). ضمناً حبشه بزرگترین پایگاه تبلیغاتی امپریالیسم در قاره سیاه نیز بشمار میرود. دستگاه‌های رادیویی مجهز به بیش از ۲۰ زبان آفریقای تبلیغ با اصطلاح "مسیحیت" میکنند. علیرغم تمام این کوشش‌های ضد انقلابی و خفقان حاکم بر کشور، نیروهای مرفقی آن کشور موفق شده‌اند روز بروز بر قدرت و انسجام خود افزوده و از نظر سازمانی وایدئولوژیکی به موفقیت‌های چشمگیری دست یافت و روز بروز دشمن را بیش از پیش منفرد سازند.

در ماه‌های اخیر حبشه شاهد رشد مبارزات مردم این کشور بود. مسلمانان حبشه که بیش از ۵۰٪ جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند و از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی محرومند و با تمام وسائل علیه ایشان توطئه میشود، موفق به برگزاری تظاهراتی در سطح بسیار وسیع گردیدند که خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های جهان بعنوان یک حادثه فوق‌العاده از آن نام بردند. ما اینک مقداری از این گزارشات را ترجمه کرده در پائین بنظر شما میرسانیم.

(۲) اریتره از سال ۱۹۶۲ تحت سلطه دولت حبشه درآمده است. مردم مبارز و مسلمان اریتره که سابقه درخشانی در مبارزه با استعمارگران - خصوصاً استعمارگران ایتالیائی دارند، از روز اول به جهاد مسلحانه علیه ارتش اشغالگر هیلا سلاسی پرداختند و هم اکنون زیر پرچم جبهه آزاد بیخس اریتره با استعمارگران در حال نبردند.

”در آدیس آبابا مسئول جدید اتحادیه دانشجویان حبشه اعلامیه‌هایی را بر در ورودی دانشگاه هیلاسلاسی در صبح جمعه چسباند و در آن از دانشجویان دعوت کردند که از تظاهرات مسلمانان در پایتخت که قرار است امروز (شنبه) برگزار شود پشتیبانی کنند. در یکی از این اعلامیه‌ها چنین می‌خوانیم ”ما باید از مسلمانان برای دفاع از حقوقشان دفاع کنیم.“

المجاهد مینویسد این برای اولین بار از شروع بحران است که یک تظاهرات مذهبی در حبشه ارگانیزه می‌شود. مسلمانان ۵۰٪ جمعیت حبشه را تشکیل می‌دهند. مسلمین قبلاً نا رضایتی خود را در دو روز قبل در دسی (۱) در شمال پایتخت ابراز کرده بودند. این تظاهرات با آرامش انجام گرفت.

نخست وزیر پنجشنبه عصر عد های از مسئولین جامعه مسلمانان ترا که قطعنامه‌های را در سیزده ماده از جمله خواستار داشتن حقوق مساوی با مسیحیها همراه داشتند بحضور پذیرفت. المجاهد. ۲۰ آوریل ۷۴

تظاهرات عظیم مسلمانان در آدیس آبابا

”شنبه صبح ۲۰ آوریل تظاهرات عظیم مسلمانان در اطراف مسجد بزرگ آدیس آبابا انجام گرفت در حالیکه ۵۰ هزار مسلمان بوسیله دانشجویان دانشگاه پشتیبانی می‌شدند خواهان حقوق مساوی با مسیحیها بودند. مسلمانان که نمیشدند از جمعیت حبشه را تشکیل میدهند در ادارات و سازمانهای دولتی. از نظر تعداد و شغل از هموطنان مسیحی

خود بسیار عقب‌تر می‌باشند. لو موند ۲۴/۴/۷۴



حبشه (آدیس آبابا) :

۲۰۰ / ۰۰۰ تظاهر کننده در آدیس آبابا درخواست برای بری حقوق
مسلمانان را با کاتولیکها دارند (مسلمانان ۱۴ میلیون نفر از جمعیت ۲۶ میلیونی
حبشه را تشکیل میدهند) همچنین تظاهر کنندگان خواستار استعفای
نخست وزیر و برقراری یک رژیم دموکراتیک هستند . (لیبراسیون ۲۳ / ۴ / ۷۴)
المجاهد ۲۲ و ۲۱ آوریل تحت عنوان " بزرگترین تظاهرات توده ای " مس

نویسد :

آدیس آبابا (خبرگزاری فرانس پرس) مردم پایتخت حبشه بزرگترین تظاهرات
را که تاکنون این کشور بیاد دارد ترتیب داد ، ضربه ای محکم به حکومت
وارد آوردند .

به نقل شاهدان واقعه ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر بمدت ۴ ساعت در شاهرا
های آدیس آبابا با شعارهای ضد دولتی رژه رفتند . دولت برای پیشگیری از
وخیم شدن اوضاع در آخرین دقائق اجازه تظاهرات را صادر کرد این تظاهرات
توسط مسلمانان برای بدست آوردن حقوق مساوی با مسیحیها ترتیب داده
شده بود .

مسلمانان از سیستمی که از ایشان " همنهشتان درجه ۲ " میسازد
انتقاد میکنند و همچنین میخواهند که همچون یک " مسلمان حبشه ای " شناخته
شوند و مذهب بخصوصی و دارای امتیازی در حبشه وجود
نداشته باشد .

شماره: ۱۱۲

تاریخ: ۱۳۷۴

موضوع: ...

۵۶۵

۴

۱

۱۳۷۴

